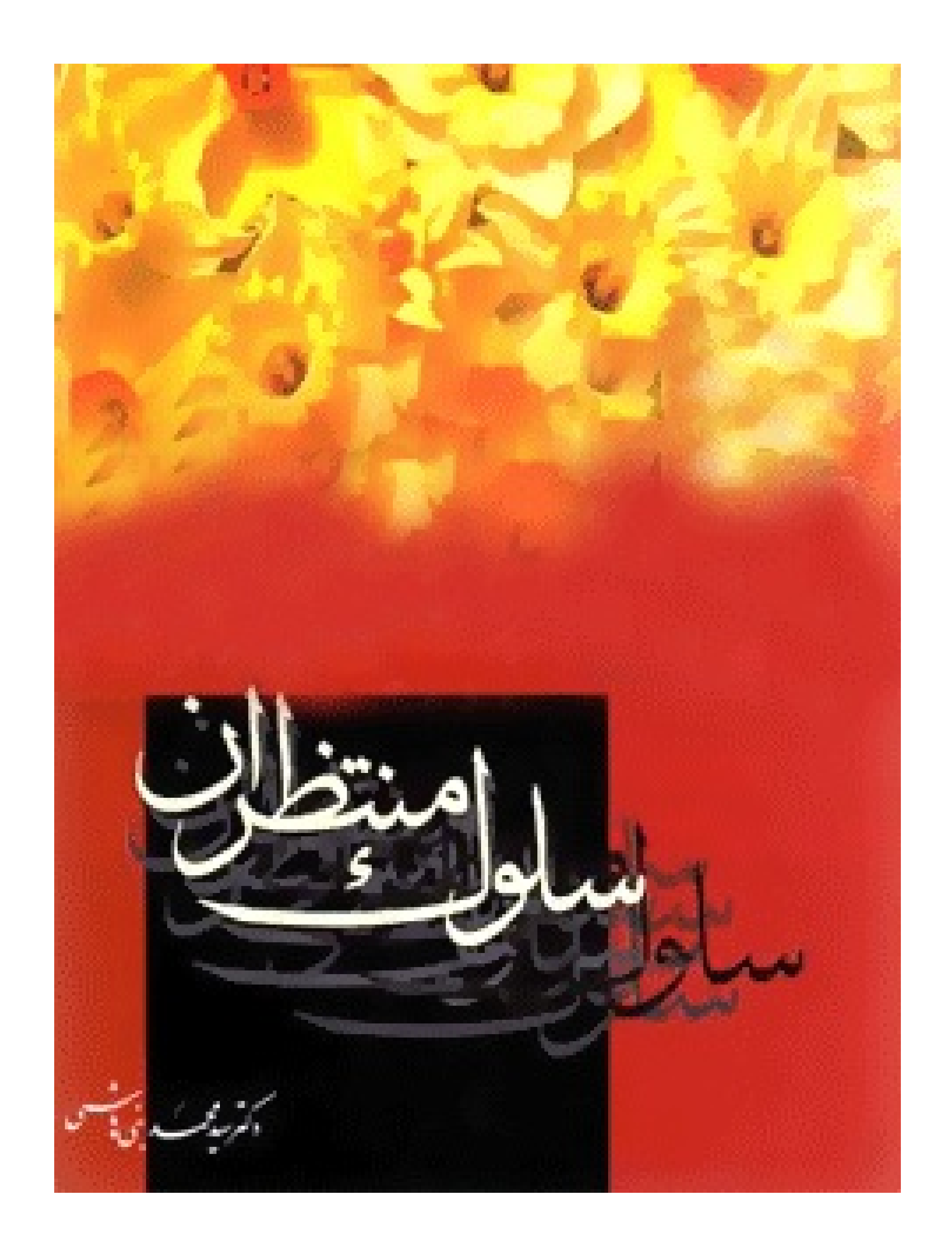

سلوک منتظران
دکتر سید محمد بنی هاشمی


بسم الله الرحمن الرحیم

سلوک منتظران

نویسنده:

محمد بنی‌هاشمی

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سلوک منتظران

مشخصات کتاب

سرشناسه : بنی‌هاشمی محمد، ۱۳۳۹ - عنوان و نام پدیدآور : سلوك منتظران محمد بنی‌هاشمی

مشخصات نشر : تهران : منیر ، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ۳۴۴ص.

شابک : ۲۴۵۰۰ ریال : ۹۶۴-۷۹۶۵-۱۰-۹ ؛ ۳۲۰۰۰ ریال (چاپ چهارم) ؛ ۳۵۰۰۰ ریال(چاپ پنجم

یادداشت : چاپ چهارم: ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ پنجم: ۱۳۸۶.

یادداشت : کتابنامه ص ۳۴۳ - ۳۴۴.

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- غیبت

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- یاری

موضوع : مهدویت-- انتظار

رده بندی کنگره : BP۲۲۴/۴/ ب۹س۸ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۲-۳۶۵۵۸

اهمیّت و تعریف انتظار

فصل اول

وجوب انتظار

انتظار؛ شرط قبولی اعمال

هر عمـل دینی برای آنکه عبادتی مقبول در پیشگاه خـدای متعال تلقّی شود، بایـد شـرایطی داشـته باشـد که بخش عمـده ای از این شرایط به شـخص عمل کننـده مربوط می شود. اینها همان اموری است که گاهی به عنوان «دین» از آن یاد می شود؛ دین صـحیح و مطابق خواست خداونـد. در فرمایشـی از امیرمؤمنان (علیه‌السـلام) به این حقیقت اشاره شـده است که هیچ کار خوبی از غیر شـخص دینـدار پذیرفته نیست: اَیّها النّاسُ! دینَکم! دینَکم! تَمَسَّکُوا به و لا یُزیلنَّکُم اَحَّد عنه. لِأنَّ السَّیِّئَةَ فیه خَیرٌ مِنَ الحَسَـنَةِ فی غَیره. لِأنَّ السَّیِّئَةَ فیه تُغْفَرُ و الحَسَنَةَ فی غَیرِه لاتُقْبَلُ. ۱ ای مردم! مراقب دین خود باشید! مراقب دین خود باشید! به آن تمسّک کنید و کسی شما را از آن خارج نسازد و برنگردانـد. زیرا کار بـد در دین، از کار خوب در غیر دین بهتر است. چون کار بـد در دین بخشوده می شود، امّا کـار خـوب در غیر دیـن پـذیرفته نمی شـود. پس قبـل از انجـام هر عملی، بایـد دینی را که شـرط پـذیرفته شـدن هم ?اعمـال است، بشناسـیم. و این امر بـا مراجعه به احادیث کاملاً روشن می گردد. فردی در حالی که نوشـته ای همراه خود داشت، خـدمت حضـرت باقرالعلوم (علیه‌السلام) رسید. ایشان پیش از آنکه او نوشته اش را باز کند، فرمودند: هذه صَحیفَةُ مُخاصِمٍ یَسْأَلُ عَنِ الدّینِ الذی یُقْبَلُ فیه العَمَلُ. این، نوشت ?بحث کننـده ای است که سؤال می کنـد دربار ?آن دینی که عمل در آن پـذیرفته است. آن شـخص گفت: خدا شـما را رحمت کند. این همان چیزی است که من می خواهم. آنگاه حضـرت فرمودند: شَـهادَةُ أنْ لا إلهَ الّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ

له و أنَّ محمّداً (صلی‌الله علیه و آله وسلم) عَبْدُهُ و رَسُولُهُ، و تُقِرُّ ما جاءَ مِنْ عِندِ اللهِ، و الوِلایَةُ لَنا اَهْلَ البَیتِ، و البَراءَةُ مِنْ عَدُوِّنا، و التَّسلیمُ لِأَمرِنا، و الوَرَعُ، و التَّواضُعُ، و انتظارُ قائِمِنا؛ فإنّ لَنا دَولةً إذا شاءَ اللهُ جاءَ بها. ۲ گواهی دادن به توحید پروردگار و اینکه حضرت محمد (صلی‌الله علیه و آله وسلم) بنده و فرستاد ?اوست، و اقرار به آنچه از جانب خداوند آمده و پذیرفتن ولایت ما اهل بیت (علیهم السلام)، و بیزاری جستن از دشمن ما، و تسلیم شدن نسبت به امر ما، و ورع، و فروتنی، و در انتظار قیام کنند ?ما بودن؛ چون برای ما دولتی است که هرگاه خداوند بخواهد، آن را محقّق می سازد. طبق این بیان، انتظار قائم اهل بیت (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) از ارکان دینی است که عمل در آن پذیرفته می شود. در حدیث دیگری ابوبصیر از حضرت صادق (علیه‌السلام) نقل می کند که ایشان روزی چنین فرمودند: ألا ـ اُخْبِرُکم بما لا یَقْبَلُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ العِبادِ عَمَلًا اِلّا به؟ آیا شما را خبر ندهم به آنچه خدای عز و جل هیچ عملی را از بندگان جز به سبب آن نمی پذیرد؟ ابوبصیر عرض می کند: بله، بفرمایید. آنگاه حضرت چنین توضیح می دهند: شَهادَةُ أنْ لا اِلهَ الّا اللهُ و أَنَّ محمّداً (صلی‌الله علیه و آله وسلم) عبدُهُ [و رسولُه]، و الاِقرارُ بِما اَمَرَ الله، و الوِلایَةُ لنا، و البَراءَةُ مِنْ اَعْداءِنا، ـ یعنی الأئمةَ خاصّةً ـ و التسلیمُ لهم، و الوَرَعُ، و الاِجْتِهادُ، و الطُّمَأْنینَةُ، و الانتظارُ لِلْقائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف). ۳ گواهی دادن به توحید پروردگار و اینکه حضرت محمد (صلی‌الله علیه و آله وسلم) بنده (و فرستاد) ?اوست، و اقرار به آنچه خداوند دستور فرموده، و ولایت ما، و بیزاری جستن از دشمنان ما ـ منظور خصوص ائمه (علیهم السلام) است– و تسلیم شدن نسبت به ایشان، و ورع، و کوشش (در راه عمل به شرع)، و طمأنینه، و در انتظار حضرت قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) بودن. بنابراین هیچ عملی در دین، بدون حالت انتظار مهدی موعود (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) مقبول درگاه الهی نیست. منظور از مقبول شدن این است که آن عمل، عبادتی تلقّی شود که مشمول پاداش پروردگار قرار گیرد و باعث تقرّب شخص به پیشگاه الهی شود. پاداش هایی که برای انجام یک عمل خاصّ در کتاب و سنّت آمده است، همگی بر عمل مقبول، مترتّب می شود و اگر آن عمل، حائز شرایط قبولی نباشد، انجام دهند ?آن استحقاق هیچگونه پاداشی از جانب خداوند ندارد. با این وصف بدون حال انتظار قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) استحقاق هیچ خیر و پاداشی بابت انجام عبادت برای انسان پدید نمی آید. البته اگر خداوند بخواهد از روی فضل و کرم خویش، یک عبادت ناقص و فاقد بعضی شرایط را از بنده ای بپذیرد، بحث دیگری است، ولی آنچه طبق وعده های الهی و براساس مقرّرات وضع شده، سبب قبولی اعمال است، همان شرایط اعلام شده می باشد.

وجوب انتظار

در احادیث متعدّدی از معصومین (علیهم السلام)، قیام کنند ?از اهل بیت (علیهم السلام) که انتظار ظهورش از ارکان دین به شمار آمده، دقیقاً معرّفی شده است. به عنوان نمونه از حضرت جوادالائمه (علیه‌السلام) نقل شده است که فرمودند: انّ القائمَ مِنّا هو المَهْدِیُّ الذی یَجِبُ أنْ یُنْتَظَرَ فی غَیْبَتِهِ. ۴ همانا قیام کننده از ما (اهل بیت (علیهم السلام)) همان مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) است که انتظار او در (زمان) غیبتش واجب است. تعبیر وجوب، در فرمایش حضرت جواد (علیه‌السلام) نشان دهند? ضرورت حال انتظار در زمان پنهانی امام (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) می باشد. و نتیجه ا ی که از کلّ این بحث گرفته می شود این است که دینداری و بندگی خدا جز به شرط تحقق این رکن مهم– یعنی انتظار قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)ـ امکان ندارد و کسی که به دنبال عبادت پروردگار است، نباید از این امر واجب غفلت بورزد. امّا نکته ای که در اینجا صورت سؤال یا اشکال مطرح می شود این است که: مگر حالت انتظار یک حالت اختیاری است که بتواند متعلّق وجوب قرار گیرد؟ آیا اساساً امر به انتظار داشتن صحیح است؟ هرکس حال انتظار را در خودش وجدان کرده باشد، تصدیق می کند که این حال بدون وجود مقدّماتش در انسان ایجاد نمی شود و اگر مقدمات آن به طور کامل موجود شود، «انتظار» قهراً حاصل می شود و نیاز به امر و دستوری در مورد آن نیست. بنابراین می توان گفت: اصل حالت انتظار داشتن بسان افعالی چون خوردن و آشامیدن، اختیاری انسان نیست. و اگر

کسی طالب ایجاد این حال باشد، باید مقدمات آن را در خودش فراهم کند و در صورت تحقّق آن مقدمات، حالت انتظار خودبخود به وجود می آید. پس امر به انتظار و وجوب آن، در حقیقت به ایجاد آن مقدمات برمی گردد. البته انتظار دارای شدّت و ضعف می باشد و هر درجه ای از آن، مقدمات خاصّ خود را دارد. پایین ترین درج ?انتظار وقتی است که انسان احتمال وقوع چیزی را بدهد. شدّت انتظار بستگی به قوّت این احتمال دارد. احتمال بالاتر، انتظار قوی تری را موجب می گردد و قوّت انتظار منشأ پیدایش آثاری در فرد منتظر می شود که این آثار در مراتب پایین تر به چشم نمی خورد. بحث فعلی ما به درجات پایین انتظار که اثر چندانی در فرد ندارد، ناظر نیست. بر این اساس، مقدماتی که حال انتظار را در فرد به درج ?قابل توجه و مؤثری می رساند، در چهار عامل خلاصه می کنیم: اول: یقین داشتن به وقوع چیزی. یعنی اینکه انسان واقع شدن چیزی را به طور قطع و یقین بداند و هیچ شکّ و تردیدی در آن نداشته باشد. در این صورت انتظار وقوع آن خودبخود در شخص حاصل می گردد. و هر قدر این علم و یقین قوی تر باشد، انتظار وقوع آن هم شدیدتر است. دوم: نزدیک دانستن وقوع آن چیز. ممکن است واقع شدن چیزی را انسان با قطع و یقین بداند، ولی وقوع آن را در آینده ای دور ببیند. در این صورت حالت انتظار برای آن واقعه ضعیف است. و هر قدر وقوع آن را نزدیک تر ببیند، انتظارش در مورد آن بیشتر خواهد بود. سوم: دوست داشتن آن وضعیّتی که به وقوع آن علم دارد. انسان هر اندازه چیزی را که خبر از وقوعش داده اند بیشتر دوست بدارد، حالت انتظارش نسبت به آن شدیدتر می شود.چه بسا خبر قطعی از واقع شدن چیزی به انسان داده شود ولی آن چیز مطبوع و محبوب او نباشد، در این صورت قطعاً انتظارش نسبت به آن کمتر و ضعیفتر می باشد. چهارم: دوست داشتن آن کسی که خبر از آمدنش داده اند. اگر انسان به آمدن کسی یقین داشته باشد، هر قدر او را بیشتر دوست بدارد، آمدنش را بیشتر انتظار می کشد. اگر این چهار عامل در مورد وقوع چیزی موجود باشد، قهراً و قطعاً انتظار وقوع آن هم قابل توجّه خواهد بود و هیچ نیازی به امر نسبت به آن نیست. به کسی که این مقدمات برایش حاصل شده، لازم نیست گفته شود که: «منتظر باش!» چون او قطعاً منتظر هست. حتی نمی توان گفت: «منتظر نباش!» زیرا با وجود این عوامل، او نمی تواند منتظر نباشد. در مورد انتظار ظهور امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) هم مطلب از همین قرار است۵. برای آنکه حال انتظار ایشان در کسی پیدا شود، باید مقدّماتش فراهم شود. اگر مقدمات محقّق باشد، انتظار هم هست و نیازی به امر نسبت به آن نیست. و اگر آن مقدمات نباشد، انتظار حاصل شدنی نیست. مهم ترین این مقدمات همان چهار عامل مذکور است: اول، یقین به ظهور حضرت: هر قدر علم و یقین شخص به ظهور امام (علیه‌السلام) بیشتر و عمیق تر باشد، انتظارش نسبت به آن بیشتر است. و اگر خدای ناکرده شک و تردیدی در اصل وقوع آن داشته باشد، یا اعتقادش به آن سست و ضعیف باشد، انتظارش هم به همان اندازه کم و ضعیف و سست خواهد بود و چه بسا به صفر برسد. یقین قوی و محکم در این مسأله رابط ?مستقیم با ایمان و اعتقاد شخص به وعده های قرآن و سنّت دارد و هر قدر این ایمان و اعتقاد راسخ تر و عمیق تر شود، خودبخود انتظارش نسبت به وقوع آن هم شدیدتر خواهد شد. دوم، نزدیک دانستن امر ظهور: ممکن است کسی به اصل ظهور حضرت یقین داشته باشد ولی وقوع آن را در آینده ای دور ببیند. در این صورت انتظارش نسبت به آن سست و ضعیف می شود. ولی اگر آنچنانکه در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) آمده است، امر ظهور را دور نپنداریم، بلکه آن را نزدیک ببینیم، آنگاه انتظار ما نسبت به آن شدیدتر می گردد. اینکه فرموده اند: إنّهم یَرَوْنَه بعیداً و نَراهُ قریباً. ۶ آنها (کافران و ناباوران) ظهور امام (علیه‌السلام) را دور می بینند، ولی ما آن را نزدیک می بینیم. برای این است که حالت انتظار در ما شدیدتر گردد. چنین اعتقادی خودبخود درج ?انتظار را در انسان بالاتر می برد. البته نزدیک دانستن ظهور با «استعجال» که در روایات مذمّت شده کاملاً متفاوت است و لازم ?آن پیشگویی در مورد زمان ظهور هم نیست. ۷ سوم، دوست داشتن ظهور امام (علیه‌السلام): کسی که به ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) صددرصد معتقد است و وقوع آن را هم نزدیک می بیند، هر قدر آن وضعیت موعود را بیشتر دوست بدارد، انتظارش نسبت به آن بیشتر خواهد بود؛ و اگر آن را خوش نداشته باشد، انتظارش ضعیف و سست می شود. این دوست داشتن تنها زمانی به وجود می آید که مؤمنان

تصویر روشنی از زمان ظهور حضرت داشته باشند تا اینکه نه تنها از آن نترسند بلکه برای وقوعش لحظه شماری کنند. در قرآن و سنّت، بشارتهای متعدّدی در مورد نعمت های بیشتر نظیر زمان ظهور ذکر شده است که در بخش دوم کتاب به گوشه ای از آن اشاره خواهد شد. اعتقاد و باور محکم نسبت به این بشارت ها، خودبه خود انتظار مؤمن را نسبت به آن بالاتر می برد. چهارم، دوست داشتن خود امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف): هرکس محبّت و علاقه اش به امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) بیشتر باشد، ظهور ایشان را بیشتر دوست می دارد و قهراً انتظارش نسبت به قدوم ایشان بیشتر و قوی تر خواهد بود. با وجود این چهار عامل، انتظار نسبت به ظهور امام (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) خودبخود به وجود می آید. و در صورت نبود یا ضعف این عوامل، انتظار هم ضعیف و کم اثر می شود. هرچه این مقدمات قوی تر باشد انتظار هم شدیدتر می شود. بنابراین برای عمل به وظیف ?انتظار حضرت قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) باید این مقدّمات را تقویت کرد. امر به انتظار حضرت، در حقیقت امر به ایجاد اینهاست. و اگر بعضی از اینها هم اختیاری نباشند، باید مقدمات آنها را فراهم کرد. مثلاً محبّت به امام (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) به محض اراد ?انسان و اختیارش حاصل می شود و ایجاد آن هم احتیاج به مقدماتی دارد. زیرا چنین نیست که به محض اراد ?انسان، محبّت نسبت به چیزی یا کسی در او به وجود آید. باید با انجام افعال اختیاری مناسب، کم کم زمینه های ایجاد آن را فراهم کرد تا خداوند لطف کند و محبّت انسان را نسبت به امامش بیشتر کند. به طور کلّی شاید بتوان مهم ترین عامل را در ایجاد محبّت نسبت به امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) و ظهور ایشان، معرفت آن عزیز دانست که در محلّ خود دربار ?زمینه های اختیاریِ آن بحث شده است. ۸ در مورد عامل اول و دوم نیز آشنایی بیشتر با کتاب و سنّت و بشارت های مذکور در آنها، از طریق مطالعه کردن و جدّی گرفتن و اهمیت دادن و... که همه، افعال اختیاری هستند، می تواند زمینه ساز علم و ایمان قوی تر و باور محکم تر باشد. به طور کلی عمل به وظایف اهل معرفت امام (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در زمان غیبت ایشان، در این خصوص می تواند بسیار مؤثر باشد که توضیح آنها در محل مناسب خود آمده است. ناگفته نماند که امر به انتظار و به طور کلّی هم ?امور غیراختیاری که در شرع موارد متعدّدی از آنها به چشم می خورد، باعث می شود که توجّه مکلِّف نسبت به آن جلب شود و فکر و دل او را به خود مشغول نموده، آن را مهم بشمارد و برای تحقّق بخشیدن آن به فکر و تلاش بیفتد و این خود یک عامل اصلی برای به وجود آمدن آن حالت غیراختیاری است. پس اوامری که در دین نسبت به امور غیراختیاری (از جمله انتظار) وارد شده است، در تحقق آنها بسیار مؤثر می باشند.

پی‌نوشت:

. معانی الاخبار ص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۲. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، ح ۱۳.

۳. غیبت نعمائی باب ۱۱ ح ۱۶.

۴. کمال الدین ج ۲ ص ۳۷۷ باب ۳۶ ح ۱.

۵. البته انتظار ظهور یک مصلح جهانی در غیر اسلام هم مطرح بوده است ولی مبنای ما در این کتاب بحث انتظار در فرهنگ امامیه (شیعیان دوازده امامی) است که در آن، منجی بشر شخص حضرت حجهٔ بن الحسن العسکری (عج) هستند و انتظار را صرفاً نسبت به ظهور ایشان مطرح می کنیم.

۶. بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۱۱۲.

۷. توضیح بیشتر در این زمینه را می توانید در کتاب «معرفت امام عصر (عج) » صفحات ۲۷۴ تا ۲۷۶ ملاحظه کنید.

۸. دربار ?ین بحث می توانید به بخش دوم کتاب «معرفت امام عصر (عج) » و همچنین بخش دوم کتاب «آفتاب در غربت» مراجعه

کنید.

انتظار ظهور

فصل دوم

انتظار ظهور

غیرقابل توصیف بودن انتظار

در معنـای انتظار، توصـیفات و توضـیحات مختلفی ذکر شـده که هیچکـدام بیان کننـد ?اصل معنای انجام نیسـتند. اگر در معنای آن گفته شـود که انتظـار یعنی «چشم به راه بودن»، این صـرفاً ترجم ?لفـظ از عربی به فارسـی است و نمی توانـد به عنوان تعریف تلقّی شود. اگر بخواهیم توصیف صحیحی از انتظار ارائه کنیم، باید از اموری غیر خود آن کمک بگیریم، و گرنه صرفاً ترجمه ای از لفظ آن را ارائه کرده ایم. ولی آیا چنین کاری ممکن است؟ آیا می توانیم مفهوم انتظار را با تحویل به مفاهیم دیگری توضیح دهیم؟ آیا انتظـار، قابـل تحویل و تحلیل به مفاهیم دیگر می باشـد؟ اگر خوب دقّت کنیم، درخواهیم یافت که «انتظار» یک امر کاملاً وجـدانی است و اگر کسـی واقعیّت آن را وجـدان نکرده باشـد، هرگز با توصـیفات ذهنی، حقیقت آن را نمی فهمد. انتظار یک معنای پایه و بسـیط است. پـایه است چون قابـل «تحویل» به مفاهیم دیگر نیست. و بسـیط است چون قابل تجزیه و «تحلیل» به مفاهیم ساده تر نمی باشـد. تنها راه درکِ آن، وجـدانِ حقیقتِ آن می باشد. این ویژگی در مورد هم ?شـناخت های پایه ای انسان وجود دارد. به عنوان مثـال معرفـت هـای وجـدانی از قبیـل گرسـنگی و تشـنگی، شـادی و خشم، حبّ و بغض و... همگی از همین سـنخ هسـتند. تنهـا راه شناخت گرسـنگی و تشـنگی، گرسـنه و تشنه شدن است. و تنها راه فهمیدنِ شادی و خشم، شاد و عصبانی شدن می باشد، و تنها راه درک محبّت، مُحبّ شدن. اگر کسی محبّت را وجدان نکرده باشد، با هیچ تعریف و توصیفی نمی توان محبّت را به او شناساند و از هیـچ معنـای دیگری نمی توان برای درک محبّت کمـک گرفت. تمام شـناخت های پایه و بسیط، دارای این ویژگی هسـتند. معنای انتظار هم فقط برای شـخص منتظر، روشن و آشکار می شود. اگر کسی هیچگاه حالت انتظار را نچشیده باشد، با توصیف و توضیح، نمی توان معنای انتظار را برایش روشن کرد. حتی ممکن است توضـیحات زیاد، باعث ابهام بیشتر در مفهوم آن گردد. امّا کسـی که انتظار را چشـیده است، به خوبی معنای آن را می فهمد. به چنین شخصی می توان یادآوری کرد که:«آن زمانی که یکی از عزیزانت به سفر رفته بود و تو از او خبر نداشتی و گفته بود تا فلان موقع بر می گردم و...» قبل از آمدنِ او چه حالی داشتی؟ آن حال وجدانی «انتظار» نام دارد. بدین ترتیب برای یادآوری مفهوم انتظار، یک سری نشان ها به مخاطب می دهیم تا حال انتظار خود را به یاد آورد و یا اگر در حال انتظار می باشد، به آنچه دارد، متذکّر گردد و آن را تصدیق نماید.

تعریف انتظار از روی ملزومات و لوازم آن

همان گونه که در فصل گذشـته اشاره شـد، پیـدایش حالت انتظار مترتّب بر تحقق مقدمات آن است. اگر آن مقدمات حاصل شود، حال انتظار خودبخود به وجود می آیـد. بنابراین برای تذکّر دربار ?این حال، می توان از تذکّر به آن مقدمات (عوامل چهارگانه ای که در فصـل قبل بیان شـد) اسـتفاده کرد. «انتظار» لازم ?تحقق آن عوامل است که البته نقش مؤثر «امر به انتظار» را هم در تحقّق آن نبایـد نادیـده گرفت. از هم ?این شـرایط و زمینه هـا می توانیم به عنوان «ملزومـات انتظـار» یـاد کنیم. و این یکی از راههـای تعریف وجـدانی انتظـار است و مـا در فصـل گذشـته برای توضـیح «وجوب انتظـار» از آن بهره بردیم. گاهی هم برای تنبّه به امور وجـدانی، برخی از لوازم و آثـار آنهـا را بیـان می کنیم تـا مخـاطب از روی لوازم به ملزومِ آنهـا پی برد. این آثـار و لوازم غیر از خودِ آن حال

وجدانی است، ولی بیان آنها به معرفتِ آن حال کمک می کند. به عنوان مثال اگر بخواهیم درباره مفهوم محبّت توضیح بدهیم، می توانیم بگوییم که اگر کسـی را زیاد دوست داشته باشید، از او زیاد یاد می کنید، آرزوی دیدن او را می کنید، اگر مدتی او را نبینید برایش دلتنگی می کنید و... . این امور هیچکدام خود محبّت نیسـتند، ولی جزء لوازم و آثار آن می باشـند. کسی که این اوصاف را می شـنود، اگر قبلاً ـ خـودِ محبّت را چشـیده باشـد، این قبیـل لـوازم آن را هم فهمیـده است. و لـذا از روی اینهـا، خودِ محبّت برایش یـادآوری می شود. در مورد انتظار هم که یک امر پایه و وجـدانی است، همین مطلب صـدق می کنـد. منتظر بودن هم لوازمی دارد که اگر کسی اصل آن را وجدان کرده باشد، به لوازمش هم پی برده است، و لذا با تذکر به لوازمِ آن، حال انتظار برایش تداعی می شود. نوع تعـاریفی که از انتظار می شود، از قبیل تـذکر دادن به لوازم آن می باشـد، و این دومین راه تعریف انتظار است. به تعریفی که یکی از منتظران واقعی امام عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) مطرح کرده انـد، توجه کنیـد: معنی الانتظار...هو کیفیّةٌ نفسانِیّةٌ یَنْبَعثُ مِنها التَهَیُّؤُ لِما تَنْتَظِرُهُ... . فَکُلَّما کانَ الانتظارُ اَشَـدَّ کان التَهَیُّؤُ آکَـدَ. ألا تَری أنَّه إذا کانَ لَکَ مُسافِرٌ تَتَوَقَّعُ قُدُومَهُ، ازدادَ تَهَیُّؤُکَ لِقُدُومِهِ کُلَّما قَرُبَ حینُه. ۱ معنای انتظار عبارت است از یک حالت قلبی و روحی که از آن آماده شـدن برای چیزی که در انتظارش هستی، بر می آید... . پس هرقدر انتظار شدیدتر باشد، آماده شدن هم بیشتر می شود. آیا نمی بینی که وقتی مسافری داشته باشی که منتظر آمـدنش هستی، هرچه زمـان آمـدنش نزدیکتر شود، آمـادگی تو برای این امر بیشتر می شود. در این بیـان، انتظـار یک حالت قلبی و نفسـانی معرفی شـده و دربـار ?حقیقت آن توضـیحی داده نشـده است، ولی یکی از مهم ترین لوازم آن را بیان کرده انـد که عبـارت است از آمـاده شـدن برای پـذیرایی از کسـی که منتظر آمـدنش هستیم. این آمـاده شـدن یـک حـالت قلبی است، ولی آثار خارجی هم پیـدا می کنـد. کسـی که منتظر آمـدن عزیز سـفرکرد ?خویش است، خودش را برای آمـدن او آماده می کنـد. منزل را مطـابق خواست او مرتّب و منظّم می نمایـد، هر چیزی را به صورتی که عزیزش می پسـندد، می آرایـد، لباس هایی را که او دوسـت دارد به تن خود و بچه ها می کند. غذایی را که او می ل دارد آماده می کند، کسانی را که او دوسـتشان دارد، برای استقبال از او به منزل دعوت می کنـد، و... . اینهـا همه لوازم و آثـار انتظـار است که در یـک کلم «?تهیّؤ» در عبـارت کتاب شـریف مکیال المکارم جمع شده است.

آمادگی برای ظهور امام (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)

«تهیّؤ» به معنای آماده شـدن و لازم ?انتظار است. کسـی که منتظر ظهور امام عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) می باشـد، لازم? انتظـارش این است که خود را برای ظهور ایشـان آمـاده سـازد. چگونه؟ آماده شـدن به این است که انسان زنـدگی خود را در هم? ابعـادش مطـابق می ل و خواست امام (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) قرار دهـد. و معلوم است که خواست ?ایشان این است که فرد دقیقاً مطـابق احکـام دین عمـل کنـد. آمـادگی، به این است که انسـان به گونه ای باشـد که اگر امـامش امروز ظاهر شـد، هیـچ دل مشـغولی و دغدغه ای که او را از اسـتقبال امامش و پیوستن به ایشان بازدارد، در زندگی اش نباشد. بهترین معیار برای شناخت ابعاد گسترد ?آمادگی، این است که اگر کسـی به طریقی بفهمـد که امامش قرار است دو روز دیگر ظهور فرمایـد، در این دو روز به چه کارهایی می پردازد؟ قطعاً اگر واجبی از واجبات دینی به گردنش باشـد آن را ادا می کنـد، اعمّ از حق الله و حق الناس. اگر عیب و نقصـی در رفتار فردی و اجتماعی اش باشـد، آن را برطرف می سازد. و مسـلّماً توجه قلبی اش نسـبت به امام زمانش در این دو روز، بسـیار زیاد است و هم ?نگرانی اش این است که مبادا به خاطر نقصـی که در دینداری اش وجود دارد، آن حضرت در هنگام ظهور به او توجّهی نکننـد و آنگاه که به سـراغ ایشان می رود، با بی اعتنایی حضـرت مواجه شوند. او از هر چیزی که این نگرانی را ایجاد می کند، دوری کرده، سـعی در اصـلاح گذشت ?خویش می نماید. در این دو روز وقت زیادی برای امور دنیوی و زندگی حیوانی خود صـرف نمی کنـد و همّ و غمّ خود را گـذران دنیـا قرار نمی دهـد. خلاـصه اینکه از هر جهت خود را آمـاده می کنـد تـا وقتی

حضرت ظهور فرمودند، بتوانند جزء کسانی باشد که به ایشان می پیوندند و از یاران امام (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) قرار می گیرند. «تهیّؤ» که لازم ?انتظار است، چنین چیزی است و انصافاً باعث تغییر کلّی و عمیق در انسان می شود. به همین جهت مرحوم صاحب مکیال به دنبال فرمایش خود دربار «?تهیّؤ» اضافه کرده اند: فالمُؤمِنُ المُنْتَظِرُ لِقُدُوم مُولاهُ، کُلَّما اشْتَدَّ انتظارُه ازْدادَ جَهْدُهُ فی التَهَيُّؤ لِذلِکَ بِالوَرَع و الاِجتِهادِ و تَهذیبِ نَفْسِهِ عَنِ الاَخلاقِ الرَّذِیلَةِ و اقْتِناءِ الاَخْلاقِ الحَمیدَةِ. ۲ پس مؤمنی که در انتظار آمدن مولایش می باشد، هرقدر انتظارش شدیدتر می شود، تلاشش در آماده شدن برای این امر-از طریق ورع و اجتهاد و پاک کردن نفس خود از اخلاق ناپسند و کسب اخلاق پسندیده - افزایش می یابد. منتظر ظهور برای کسب این آمادگی حدود شرعی را که ائمه (علیهم السلام) به رعایت آنها سفارش فرموده اند، کاملاً رعایت می کند. اگر انسان به بهان ?آمادگی برای ظهور و حتی به نیّت خالصانه برای این منظور، دست به کاری بزند که موردنظر شرع و تأیید ائمه (علیهم السلام) نیست، همچون کسی است که منتظر آمدن مسافر خود و استقبال از او می باشد، امّا برای استقبال، کاری را که او دوست ندارد انجام می دهد، مثلاً همراه با ساز و برگ موسیقی و آلات لهو و لعب به استقبال مسافرش می رود در حالی که می داند او از این امور حرام به شدّت غضبناک می شود. بنابراین، حوزه و قلمرو آمادگی برای ظهور حضرت، انجام همان اموری است که ایشان می پسندند و پدرانشان اجازه فرموده اند، نه آنچه که به نظر قاصر ما می رسد. تا اینجا سعی شد که معنای انتظار با توجه به ملزومات (چهار عامل مقدماتی) و برخی از لوازم آن («تهیّؤ» برای ظهور امام (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف))، روشن شود. در فصل آینده راه سوم در تعریف انتظار که تکمیل کنند ?دو راه گذشته است، توضیح داده می شود.

پی‌نوشت:

۱. مکیال المکارم ج ۲ ص ۱۵۲ باب ۸.

۲. مکیال المکارم ج ۲ ص ۱۵۲ باب ۸.

انتظار فرج

فصل سوم

انتظار فرج

انتظار، ضدّ یأس

یکی از راههای شناخت چیزی، شناخت ضدّ آن است؛ تا آنجا که گفته اند: «انّما تُعْرَفُ الأشیاءُ بأضدادها». «جز به ضد، ضد را همی نتوان شناخت». آری؛ قطعاً شناخت ضدّ هر چیز، در شناخت حقیقت آن مؤثر و مفید است. این قاعده در مورد «انتظار» هم صدق می کند؛ به طوری که برای شناخت انتظار از ضدّ آن کمک می گیرند. در کتاب شریف مکیال المکارم پس از ذکر «تهیّؤ» که از لوازم انتظار است، برای تکمیل آن تعریف، از ضدّش - که یأس می باشد- کمک گرفته شده است. یأس به معنای ناامیدی، نقط ?مقابل انتظار است که امید در آن موج می زند. اگر انتظار به معنای «انتظار ظهور» باشد، ضدّ آن «یأس از ظهور» می باشد که مفهوم آن کاملاً- وجدانی است. امّا بسیاری اوقات انتظار به معنای «انتظار فرج» به کار رفته است که در این صورت ضدّ آن یأس از امداد و کمک الهی می باشد. چنین یأسی از بزرگترین گناهان کبیره به شمار آمده است. برای شناخت معنای دقیق «انتظار فرج» قدری در مورد آن توضیح داده می شود. در قرآن کریم، سفارش حضرت یعقوب به فرزندانش در مورد یافتن حضرت یوسف نقل شده است که فرمود: «لاتَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللهِ إنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوحِ اللهِ اِلّا القومُ الکافِرونَ».۱ از رحمت و گشایش الهی ناامید نباشید؛ که جز گروه

کافران کسی از رحمت خدا ناامید نیست. در احادیث وقتی گناهان کبیره را برشمرده اند، بعد از «شرک به خدا» که بزرگترین گناه است، «یأس از رحمت خدا» را دومین گناه بزرگ محسوب کرده اند. از حضرت موسی بن جعفر (علیه‌السلام) منقول است که فرمودند: اَکْبَرُ الکَبائِرِ الشِّرْکُ بِاللهِ... وَ بَعْدَهُ الیَأْسُ مِنْ رَوحِ اللهِ لِاَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقولُ: «و لا تَیْأَسُوا. . .» ۲ بزرگترین گناه کبیره شرک به خداست... و پس از آن ناامیدی از رحمت خدا. زیرا خدای عزّ و جل می فرماید: «و لا تیأسوا...». انسان اگر در گرفتاری واقع شود، چه این گرفتاری، مصیبت و سختی دنیوی باشد و چه گرفتاری معنوی و روحی که در اثر ابتلا به معاصی برایش حاصل می شود، نباید از کمک خداوند و رحمت او ناامید شود. ناامیدی از رحمت و دستگیری خداوند، گناهی است بالاتر از هر گناه دیگری که انسان گناهکار را گرفتار کرده است. امیرمؤمنان (علیه‌السلام) فرمودند: اَعْظَمُ البَلاءِ انْقِطاعُ الرَّجاءِ. ۳ بزرگترین گرفتاری، ناامید شدن است. پس هرقدر گرفتاری انسان شدید باشد، ناامیدی از رحمت خداوند، از آن شدیدتر و سخت تر است. هیچگاه امید انسان به دستگیری خداوند نباید از بین برود. زیرا چه بسا از طریقی که انسان تصوّرش را نمی کند، رحمت الهی شامل حالش گردد. لذا فرموده اند: کُنْ لِما تَرجُو أرْجی مِنکَ لِما تَرجُو. ۴ به چیزی که امید (وقوعش را) نداری، از آنچه امید (وقوعش را) داری، امیدوارتر باش. اگر کسی امیدش به دستگیری پروردگار باشد، چه بسا در زمانی که به لحاظ محاسبات عادی هیچگونه امیدی نمی رود، باب فرج و گشایشی برایش باز شود که وقتی روی حسابهای معمولی امید آن می رفت، باز نشده باشد. هرقدر اعتقاد به «توحید» در انسان قوی تر باشد، امیدش به دستگیری خداوند در گرفتاری ها بیشتر و ناامیدی اش از رحمت الهی کمتر است. این امر در مورد هم ?گرفتاری ها، چه مادّی و چه معنوی، صدق می کند. فرض کنید برای کسی یک گرفتاری مالی پیدا می شود. رفع این گرفتاری به چیست؟ اگر آن فرد مؤمن موحّد باشد، کاملاً توجه دارد که رفع این گرفتاری فقط و فقط به دست خداوند است. او باید موجبات و اسباب رفع این گرفتاری را فراهم کند. تا خداوند اراده نکند، تلاش هیچکس در این زمینه به جایی نمی رسد. البته به اسباب و وسائط رجوع می کند، ولی آنها را فقط وسیله می داند و کار را تنها و تنها به خداوند می سپارد. همین طور، اگر فرزند انسان بیمار شود، باید به پزشک مراجعه کند ولی موحّد کسی است که مراجعه به پزشک را صرفاً سبب وسیله ای می داند که عقلاً و شرعاً موظّف به انجام آن است، و رفع بیماری و گرفتاری را فقط و فقط به دست خداوند می داند. در مقابل، غیرموحّد یا موحّدی که عقیده دارد ولی در عمل از اعتقادش غافل است و درج ?بالایی در توحید ندارد، در هنگام گرفتاری، بدون توجّه به اینکه رفع آن فقط به دست خداوند است، به اسباب و وسائط رجوع می کند و به آنها دل می بندد؛ یعنی به صورت ناآگاهانه و از روی غفلت، برای غیر خداوند (مخلوقات) به نوعی استقلال در تأثیر قائل می شود. و این همان شرکی است که متأسفانه بیشتر اهل ایمان گرفتارش هستند: «و ما یُؤمِنُ اَکْثَرُهُم بِاللهِ اِلّا وَ هُمْ مُشْرِکُونَ».۵ و بیشتر ایشان به خدا ایمان نمی آورند مگر آنکه مشرک هستند. این شرک البته غیر از شرک در عبادت و بندگی خداست و انسان را از دایر ?توحید به کلی خارج نمی کند، ولی البته نشان دهند ?ضعف در اعتقاد به توحید می باشد که اکثر مؤمنان از روی غفلت و بی توجّهی ـ و البته ضعف اعتقادی ـ به آن مبتلا می گردند. هرچه انسان اعتقادش به توحید قوی تر شود، امیدش در گرفتاری ها به خداوند بیشتر و به غیر او کمتر می شود. و بالاترین حدّ مطلوب این است که انسان فقط و فقط به خدای خود امید داشته باشد. رئیس موحّدان در این باره فرموده اند: اِجْعَلُوا کلَّ رجائکُم لِلّهِ سُبْحانَه و لا تَرْجُوا اَحَداً سِواهُ. ۶ هم ?امیدتان به خدای سبحان باشد و جز او به کسی امید نداشته باشید. بسیاری از انسانهای باایمان، اگر گرفتاری بزرگی پیدا کنند، بیشتر و عمیق تر به خدا امید می بندند. ولی همین افراد اگر گرفتاری کوچکتری داشته باشند، کمتر به خدا توجّه می کنند و بیشتر به اسباب دل می بندند. اگر کسی بیماری سرماخوردگی پیدا کند، کمتر به یاد خدا و دستگیری او می افتد و بیشتر به دارو و معالجات پزشکی امید می بندد. ولی همین شخص اگر به سرطان مبتلا شود، چون امید زیادی به تأثیر معالجات پزشکی ندارد، بیشتر و عمیق تر به یاد خدا می افتد و با انقطاع بیشتری نسبت به اسباب، از خداوند کمک می خواهد. ولی موحّد واقعی این طور نیست. او در هر گرفتاری ـ چه سخت و چه سبک ـ به یک اندازه، فقط و

فقط به خدا امید می بندد و در کنار خداوند و در عرض او، از غیر او ناامید است. او به این حقیقت به طور کامل توجه دارد که: گرفتاری سخت و آسان برای ما انسانها تفاوت می کند و نسبت به خداوند فرقی بین اینها نیست. شفای سرماخوردگی برای خداوند از شفای سرطان ساده تر نیست. بنابراین چه اسباب و وسایل عادی فراهم باشد یا نباشد، باید یک جور به خداوند ـ آنهم به طور کامل و صددرصد ـ امیدوار بود و از غیر خدا هم ناامید. موحّد کامل کسی است که خود را در همه حال ـ حتی وقتی ظاهراً هیچ گرفتاری هم ندارد ـ به یک اندازه محتاج و فقیر نسبت به خدای خود ببیند؛ نه اینکه اگر زمانی گرفتاری خاصّی ندارد، توجه و امید و اتّکالش به خداوند در آن زمان نباشد یا کمتر باشد. او با هم ?وجودش اعتقاد دارد که در یک چشم به هم زدن ممکن است سخت ترین گرفتاری ها را پیدا کند و اگر خدایش او را به حال خود رها سازد، به انواع و اقسام بلایا، مبتلا می شود. البته چنین افرادی بسیار کم یافت می شوند، ولی ارزش آنها بسیار بسیار زیاد است. انتظار ضدّ یأس است و «انتظار فرج» دقیقاً به این معناست که انسان در گرفتاری هایش هرقدر هم سخت و شدید باشد، از رحمت و دستگیری خداوند ناامید و مأیوس نباشد. و همین انتظار است که بالاترین عبادت خداوند است.

انتظار فرج؛ بالاترین عبادت مؤمن

با توضیحات گذشته می توان تصدیق کرد که «انتظار فرج» محبوب ترین عمل نزد خداوند می باشد. چون نشان دهند ?بالاترین مرتب ?توحید در انسان است و ارزش هر عملی در اسلام با معیار توحید سنجیده می شود. امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در این خصوص فرموده اند: اِنْتَظِرُوا الفَرَجَ. و لا ـ تَیْأَسُوا مِنْ رَوحِ اللهِ فـإنَّ اَحَبَّ الاَعْمالِ اِلی اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ انتظارُ الفرجِ مادَامَ عَلیهِ المُؤْمِنُ. ۷ منتظر فرج (از جانب خدا) باشید. و از رحمت و دستگیری خداوند ناامید نباشید. همانا دوست داشتنی ترین کارها در پیشگاه خدای عز و جل انتظار فرج است تا وقتی که مؤمن این حالت خود را حفظ کند. «فرج» یعنی گشایش و راحتی و در گرفتاری ها معنا دارد. کسی که گرفتاری ندارد، فرج برایش بی معناست. چون فرج به معنای رفع گرفتاری است. انتظار فرج یعنی امید به رحمت خداوند در گرفتاری ها. و هرقدر اعتقاد به توحید در انسان قوی تر باشد، انتظار فرج در او بیشتر و شدیدتر می شود. به همان اندازه که یأس از رحمت خداوند، مبغوض ذات مقدّسش می باشد، انتظار فرج، محبوب اوست. و چون آن یأس به شرک منتهی می شود که مبغوض ترین عمل در پیشگاه خداوند است، انتظار فرج ـ که ضدّ آن می باشد ـ محبوب ترین اعمال نزد او به شمار می آید. سخن دیگری از امیرمؤمنان (علیه‌السلام) «انتظار فرج» را بالاترین عبادت مؤمن دانسته است: اَفْضَلُ عِبادَةِ المُؤْمِنِ انتظارُ فَرَجِ اللهِ. ۸ برترین عبادت مؤمن انتظار فرج از جانب خداوند است. «فرج الله» یعنی «فرج مِنَ الله»: گشایشی از جانب خداوند. بالاترین عبادت مؤمن، انتظار فرج از جانب خداوند است. این عبادت یک عمل قلبی می باشد که ارزش آن از هم ?عبادات دیگر بیشتر است. ممکن است انسان عبادت های زیادی انجام دهد، ولی روح و اساس هم ?عبادتها «توحید» و اعتقاد قوی به خداوند است که در گرفتاری ها عمق آن روشن می شود. تا وقتی کسی گرفتار نشده است، معلوم نیست اعتقادش به خداوند ـ به عنوان تنها نقط ?امید ـ چقدر است و حتی خودش هم نمی داند. در گرفتاری ها ـ به خصوص گرفتاری های سخت ـ خودش و دیگران، قوّت اعتقادش به خداوند را می فهمند. اگر کسی سالها با گرفتاری های مختلف دست و پنجه نرم کند، ولی هیچگاه صبر خود را از دست ندهد و رضای قلبی خود را نسبت به قضای الهی حفظ کند، آنگاه معلوم می شود که مؤمن واقعی است. وقتی کسی از امام صادق (علیه‌السلام) می پرسد: «بأیِّ شیء یَعْلَمُ المؤمنُ بأنّه مؤمنٌ». به چه چیزی معلوم می شود که شخص مؤمن است؟ حضرت در پاسخ می فرمایند: بِالتَّسلیمِ لِلّهِ و الرِّضا فیما وَرَدَ علیه مِنْ سُرورٍ أو سَخَطٍ. ۹ به تسلیم خدا بودن و راضی بودن به آنچه برایش پیش می آید اعمّ از شادی یا ناراحتی. اگر آنچه در زندگی برای انسان پیش می آید، همیشه شادی بخش باشد، راضی بودن از قضای الهی کار سختی نیست. ولی اگر اموری باعث ناراحتی انسان گردند، آنوقت حفظ رضا بسیار مشکل می شود.

انتظار فرج همراه با رضا و تسلیم به قضای الهی

بی جهت نیست که در مذهب اهل بیت: بالاترین عبادت خدا، صبر و رضا نسبت به قضای الهی می باشد. امام صادق (علیه‌السلام) در این باره فرموده اند: رَأسُ طاعَهِٔ اللهِ الصَّبْرُ و الرِّضا عَنِ اللهِ فیما اَحَبَّ العَبْدُ أو کَرِهَ. ۱۰ سَر طاعت خداوند، صبر و خشنودی از خداست در آنچه بنده دوست می دارد یا ناپسند می شمارد. «سر» در انسان شریف ترین و مهم ترین عضو است. زیرا حیات و بقای بقیّ ?اعضا، به بقا و حیات سر او بستگی دارد. اگر سر در بدن کسی نباشد، مرده ای بیش نیست و دیگر اعضا و جوارحش فایده ای به حال او ندارند. حیات معنوی انسان نیز همین طور است. زندگی واقعی انسان، به ایمان و بندگی کردن او در پیشگاه خداوند می باشد. هدف از خلقت انسان، بندگی کردن اوست. و روح بندگی ـ که حیات معنوی انسان به وجود آن بستگی دارد ـ همانا صبر در گرفتاری ها و رضا نسبت به خداوند به خصوص در اموری است که برای انسان مکروه و ناپسند می باشد. مؤمن موحّد با هم? وجودش معتقد است که سرنخ هم ?گرفتاری ها به دست خداست و او خود بنده اش را به گرفتاری مبتلا می کند تا میزان بندگی او را بیازماید. هم ?ما باید امتحان بندگی خدا را بدهیم. باید معلوم شود که هرکس چقدر واقعاً بنده است. و بهترین نشان ?بنده بودن این است که انسان در هر حالی فقط و فقط به خدای خود متّکی و امیدوار باشد؛ نه خوشی ها انسان را از اینکه خود را حقیقتاً بند ?خدا بداند خارج کند و نه ناخوشی ها صبر و رضایت را از کف او بِرُباید. بهترین بندگی خدا به این است که در گرفتاری ها انتظار فرج را از دست ندهیم بلکه هرچه گرفتاری شدیدتر می شود، انتظار فرج در ما بیشتر و شدیدتر گردد. روح بندگی خدا و رأس طاعات، همین عبادت قلبی است که ریشه در اعتقاد عمیق و قوی به توحید پروردگار دارد. پس می توانیم تصدیق کنیم که برترین و بالاترین عبادت مؤمن، انتظار فرجی است که در گرفتاری ها از خدای متعال دارد و این عبادت قلبی روح هم ?عبادات دیگر می باشد.

پی‌نوشت

۱. یوسف/۸۷.

۲. عیون اخبار الرضا (ع) ج ۱ ص ۲۸۵ و ۲۸۶.

۳. غرر و درر، ش ۱۳۲۳.

۴. بحارالانوار ج ۷۱ ص ۱۳۴ ح ۹.

۵. یوسف/۱۰۶.

۶. غرر و درر، ح ۳۸۶۱.

۷. خصال ج ۲ ص ۶۱۶.

۸. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۱۳۱ ح ۳۲.

۹. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، ح ۱۲.

۱۰. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، ح ۱.

انتظار فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) و اقسام آن

فصل چهارم

غیبت امام (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)؛ بزرگترین گرفتاری عصر

همان طور که گذشت، معمولاً انسان ها در گرفتاری های سخت تر توجه بیشتری به خدای خود دارند و به همین دلیل «انتظار فرج» در ایشان شدیدتر می شود. هرچه گرفتاری دشوارتر و شدیدتر باشد، امید به رحمت خدا و دستگیری او در انسان بیشتر است و اتّکا و توجّه به اسباب و وسائط، کمتر و ضعیف تر می گردد. پس شدّت و قوّت انتظار فرج، بستگی مستقیم به شدّت گرفتاری انسان دارد. یک بیماری سخت و صعب العلاج بیشتر از یک بیماری معمولی انسان را گرفتار می کند و در نتیجه، حال انتظار فرج در اوّلی بیش از حالت دوم است. نکت ?دیگر اینکه: گرفتاری در انسان یک حالت روحی و معنوی است که می تواند منشأ مادّی داشته باشد یا نداشته باشد. یک بیماری خاص ممکن است از جهت شدّت گرفتاری تأثیرات متفاوتی بر افراد مختلف داشته باشد، یکی را بیشتر و دیگری از کمتر گرفتار کند. و این بستگی دارد به اینکه شخص از لحاظ روحی در مقابل آن بیماری چه عکس العملی نشان دهد. لذا نوع بیماری تنها عاملی نیست که شدّت گرفتاری را معیّن می کند و عامل مهمتر، تأثّر روحی شخص از آن بیماری است. پس به طور کلّی میزان گرفتاری انسان را تعلّقات روحی و عاطفی او در یک مورد خاص تعیین می کند. هرچه این تعلّقات عمیق تر و شدیدتر باشد، گرفتاری سخت تر و شدیدتر خواهد بود. بهترین مثال برای این مسأله وقتی است که فرزند کوچک انسان مریض می شود. در این حالت، هرچند که پدر یا مادر خودشان مریض نشده اند، ولی در بسیاری موارد گرفتاری ایشان در بیماری فرزندشان بیش از زمانی است که خود آنها بیمار می شوند. مادر که عاطفه و محبّتش به فرزند معمولاً بیش از پدر می باشد، بیماری خودش را بسیار راحت تر تحمّل می کند تا بیماری فرزندش را. در این مورد هرچه فرزند کوچکتر باشد، این تعلّق عاطفی قوی تر است و گرفتاری مادر نیز وقتی که کودکش رنجور می شود، طاقت فرساتر و سخت تر است. مادر حقیقتاً آرزو می کند که ای کاش خود او به جای فرزندش بیمار شده بود و به واقع در بیماری فرزند، خودش هم بیمار می شود. علّت این امر تعلّق روحی شدیدی است که مادر نسبت به کودک خویش دارد و آنجا که این اندازه وابستگی روحی وجود ندارد چنین نیست. لذا همین مادر وقتی که فرزند شخصی دیگر را به همان بیماری مبتلا می بیند، آنچنان گرفتار نمی شود و اگر بشنود یک کودکی به آن مرض گرفتار شده است، قدری از لحاظ روحی متأثر می شود ولی خیلی زود این تألّم روحی از بین می رود و آن مسأله زندگی عادی او را به هم نمی زند و فکرش را مشغول نمی سازد. در حالی که همین مادر نسبت به بیماری فرزند خودش هرگز چنین نیست و آسایش و راحتی او در آن هنگام از بین می رود و تا وقتی کودکش بهبود نیافته است از فکر ناراحتی اش بیرون نمی رود. این مسأله، مخصوصِ اطرافیان انسان که رابط ?نَسَبی نزدیک با او دارند، نمی باشد، بلکه نزدیکی عاطفی و روحی مهم است. چه بسا کسی از لحاظ ارتباط نسبی رابط ?نزدیکی با انسان نداشته باشد، ولی چون وابستگی شدید روحی با او دارد، در سختی ها و گرفتاری های او، ناراحت و گرفتار می شود. با این مقدمه می توانیم به سراغ مقصود اصلی خود برویم. در بحث «انتظار فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)» مهمترین عامل این است که ببینیم غیبت آن حضرت چقدر انسان را گرفتار کرده است. اگر دوری از امام (علیه‌السلام) کسی را گرفتار کرده باشد، انتظار فرج برای او معنادار می شود و هر چقدر این گرفتاری شدیدتر باشد، انتظار فرج شدیدتری خواهد داشت. هرکس به تناسب ارتباط معرفتی و روحی خود با امام زمانش، می تواند میزان گرفتاری اش در غیبت ایشان را بسنجد. ممکن است کسانی باشند که از غیبت امام خود، هیچگونه احساس گرفتاری نکنند و اصلاً برایشان مسأله آنقدر مهم نباشد که ذرّه ای فکرشان را مشغول سازد و آنها را به فکر چار ?این درد بیندازد! آیا برای این گونه افراد، انتظار فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) مطرح می شود؟! همین افراد، اگر یک اسکناس هزار تومانی از جیب لباس یا کیف دستی آنها بدزدند، چه بسا ناراحت و نگران می شوند و فکرشان مشغول می شود که چه کار کنند، از چه کسی کمک بگیرند، دزد را چگونه پیدا کنند و ... . این نگرانی و دل مشغولی حداقل دقایقی طول می کشد، ولی آیا تاکنون دوری از امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) به همان اندازه آنها را گرفتار و مشغول کرده است؟! آیا برای چند لحظه فکر کرده اند که چه کاری از دست ایشان برای رفع این گرفتاری بر می آید؟! هر چیزی که برای انسان اهمیت بیشتری داشته باشد، گرفتاری نسبت به آن برایش سخت تر

است و فکر و قلب انسان را بیشتر به خودش مشغول می سازد. تحمّل بعضی گرفتاری ها، آنچنان برای انسان مشکل می شود که خواب و آسایش را از او می گیرد و عیش و نوش زندگانی را برایش تلخ می سازد. شاید هرکس در زندگی خود کمابیش این مسأله را چشیده باشد و درگیری با آن را این گونه تجربه نموده باشد. ولی جای این سؤال وجود دارد که: درد دوری از امام (علیه‌السلام) چند درصد شیعیان را اینچنین گرفتار ساخته است؟ چند نفر هستند که در این مصیبت راحتی و آسایش خویش را ـ هرچند موقّت و محدود ـ از دست داده اند؟ برای کدامیک از ما اتفاق افتاده که حتی برای چند دقیقه از درد فراق حضرت (علیه‌السلام) نتوانسته باشیم به خواب برویم؟ البته این را نمی توان از همه انتظار داشت، ولی آیا هر یک از ما تاکنون فکر کرده ایم که چرا امامان غایب شده اند و چرا این مصیبت تاکنون بیش از ۱۱۶۳ سال طول کشیده است؟ براستی این موضوع چقدر ما را به خود مشغول ساخته است؟ اگر متوجه شویم که خدای ناکرده به بیماری سرطان گرفتار شده ایم، ناگهان هم ?غم ها و غصه های عالم بر دلمان می نشیند و به فکر فرو می رویم که برای خلاصی از این درد چه باید بکنیم. ولی از وقتی شنیده ایم که امام زمان ما (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) به امر خدا و خواست او از ما دور شده و غیبت کرده اند، چقدر غصه خورده ایم؟ چقدر اندیشیده ایم که این بلا از کجا به سرمان آمده و راه نجات و خلاصی از آن چیست؟ فرمایش امام باقر (علیه‌السلام) را شنیده ایم که فرمودند: اذا غَضِبَ اللهُ تبارَکَ وَ تَعالی عَلی خَلْقِهِ نَحّانا عَنْ جِوارِهِم. ۱ هر وقت خدای تبارک و تعالی بر خلق خود غضب فرماید، ما (امامان) را از کنار ایشان دور می سازد. معنای این سخن آن است که دوری از امام (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) نتیج ?غضب و ناخشنودی خداوند از مردم است. و اگر چنین است باید بیندیشیم که چرا به چنین تنبیهی گرفتار آمده ایم و برای رفع آن چه کاری از دست ما ساخته است. برای اینکه عمق درد برایمان بیشتر آشکار شود، از اینجا شروع کنیم که: اگر امام (علیه‌السلام) ظاهر و آشکار بودند، برای فردفرد ما چه نعمت هایی فراهم بود که اکنون نیست؟ چه بهره های شخصی از وجود ایشان می توانستیم ببریم که در حال حاضر از آنها محروم هستیم؟ اگر هر یک از ما امکان دسترسی عادی و سهل به حضور امامان داشتیم، چه مشکلاتی که دامنگیر ما نمی شد و چه سرگردانی ها و بلاتکلیفی ها که پیدا نمی کردیم؟ گاهی پیدا کردن یک حکم شرعی فقهی آنچنان مشکل می شود و آراء مختلف در یک مسأله آنقدر زیاد می گردد که افراد سست عقیده از اصل عمل به آن و یافتن وظیف? شرعی خویش منصرف شده و راه بی خیالی و لاأُبالی گری را پیش می گیرند و آنها که عقید ?محکم تری دارند، جدّاً حیران و سرگردان می مانند. در صورتی که اگر یافتن امام (علیه‌السلام) و پرسیدن از ایشان برای آنها به راحتی میسّر بود، به این گرفتاری ها دچار نمی شدند و از خود حضرت کسب تکلیف می کردند. در مسائل اعتقادی، بلاتکلیفی بیشتر از احکام شرعی است و عموم انسانها در برخورد با نظریه ها و مکاتب مختلف دینی ـ که هر کدام خود را حق می دانند و نظریّات دیگر را رد می کنند ـ توانایی تجزیه و تحلیل صحیح ندارند و گرایش آنها به یک مکتب خاص نوعاً از روی اعتمادی است که شخصیت های مقبول خود می کنند؛ یعنی از روی «رجال» به حق یا باطل بودن یک نظریّه پی می برند، در حالی که باید عکس این مطلب باشد. ۲ به فرمود? حضرت امیر (علیه‌السلام): انَّ دینَ الله لاـ یُعْرَفُ بالرِّجال بَلْ بآیةِ الحقّ. فَاعْرِف الحقَّ تَعْرِفْ أهلَه. ۳ همانا دین خدا نه از طریق شخصیت ها بلکه با نشان ?حق شناخته می شود. پس حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی. متأسفانه اکثر مؤمنان شناخت دقیق و کافی نسبت به نوع مباحث اعتقادی ندارند تا بتوانند به این سفارش حکیمانه عمل کنند، بلکه درست عکس آن را انجام می دهند و از طریق شخصیت های افراد به حقّانیت چیزی معتقد می شوند. افراد متخصّص هم چون مبانی مختلف و بعضاً متضادّی در شناخت دین دارند، کمتر با گفتگو به تفاهم و وحدت نظر می رسند. و گروه معدودی نیز که دارای مبانی مشترک اعتقادی هستند، در استنباط از ادلّه ـ قرآن و سنّت ـ یا در برداشتهای عقلی و نظری خود، اختلاف دارند. به هر حال حداکثر دارایی ما در زمان غیبت امام (علیه‌السلام)، علاوه بر عقل ـ که در حدّ بدیهیات و مستقلّات عقلیّه حجّیت قطعی و ضروری دارد ـ ادلّ ?نقلی و متون کتاب و سنّت است که در معرض تفسیرها و برداشت های مختلف و گاه متعارض قرار می گیرند و چیزی بیش از سیاهی روی سپیدی

نیستند؛ تعبیری که رسول خاتم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) در وصیّت خود به امیرمؤمنان (علیه‌السلام) برای مؤمنان آخرالزمان به کار برده انـد: یـا علیُّ، و اعْلَم اَنَّ اَعْجَبَ النـاسِ ایمانـاً و اَعْظَمَهُمْ یقیناً قومٌ یَکُونُونَ فی آخِرِ الزَّمانِ لَمْ یَلْحَقُوا النَبِیَّ و حَجَبَتْهُمُ الحُجَّةُ فآمَنُوا بِسَوادٍ عَلی بیاضٍ. ۴ ای علی، بـدان که شـگفت انگیزترین ایمـان ها در مردم و بزرگترین یقین ها در ایشان، از آن گروهی است در آخرالزمان که پیامبر (صـلی‌الله علیه و آله وسلم) را درک نکرده اند و امام (علیه‌السلام) هم از دیدگانشان پوشیده است و ایمان آنها به واسـط ?سـیاهی روی سپیـدی است. ایمـان از طریق سـیاهی روی سپیـدی، براسـاس اعتمـاد و اتّکـال بر قرآن و احـادیث اهل بیت (علیهم السـلام) می باشـد که تنهـا مرجع صـحیح برای دینـداری است. چنین ایمـانی به دلیـل سـختی و دشواری اش، ارزش و قیمت زیادی دارد، و درست به همین دلیل بسـیار کمیاب است؛ تا آن حدّ که خود حضـرت رسول (صـلی‌الله علیه و آله وسلم) آنگاه که با وصـیّ خود حضـرت امیر (علیه‌السـلام) سخن از زمان غیبت امام دوازدهم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) مطرح کردند، فرمودند: اِنَّ الثّابتینَ عَلی القَولِ بِهِ فی زمـانِ غَیْبَتِهِ، لَـاَعَزُّ مِنَ الکِبْریتَ الأحْمَر. ۵ همانـا ثابت قـدم ها بر اعتقاد به او (حضـرت قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف)) در زمان غیبتش از گوگرد سـرخ کمیاب تر هسـتند. گوگرد سـرخ مَثَلی است برای چیزهای بسیار کمیاب. در زمان غیبت امام عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) دینداران صـرفاً با تکیه بر سیاهی های روی سپیدی (یعنی نوشته ها) باید ایمان خود را حفظ کنند و لذا تعداد ایشان بسـیار بسـیار اندک خواهد بود و ثابت قدمان بر عقیده به امام غایب از گوگرد سرخ کمتر یافت می شوند. هم ?اینها از عوارض و لوازم غیبت امام (علیه‌السلام) می باشد که دامنگیر امّت ایشان شده و متأسفانه عمق این بلا و گرفتاری برای بسـیاری از شیعیان هنوز ناشناخته مانده است. محرومیت از ظهور امام (علیه‌السلام) در اجتماع و طولانی شدن این درد، کم کم مسأله را برای بسـیاری از مردم ـ حتی دوسـتان و شـیعیان حضـرتش ـ عـادی سـاخته و چنان به آن خو گرفته انـد که ناخودآگاه می پندارند گویی باید همیشه چنین باشد و کمتر احساس خلأ از حضور علنی امام عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) برای ایشان پیدا می شود. برای اینکه میزان حرمـان و بیچـارگی شـیعه در زمـان غیبت امـامش بیشتر روشن شود، یکی از بهترین راهها مقایس ?زمان غیبت با زمان ظهور ایشان است و توجه کردن به اینکه پس از ظهور چه برکاتی آشکار می شود و چه نعمت هایی از طرف خداوند بر کلِّ عالم سـرازیر می گردد؛ نعمتها و برکاتی که رنگ عالَم را به کلّی با زمان غیبت متفاوت می سازد. به عنوان نمونه از حضرت علیّ بن الحسـین (علیه‌السلام) نقل شده که فرموند: اذا قامَ قائمُنا، اَذْهَبَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ شیعَتِنا العاهَةَ وَ جَعَلَ قُلوبَهم کَزُبرِ الحَدیدِ. ۶ وقتی قادم ما (اهل بیت (علیهم السـلام)) قیام کند، خدای عزّ و جلّ امراض و ناراحتی ها را از شیعیان ما دور می کند و دلهای ایشان را همچون پـاره هـای آهن می گردانـد. نـاراحتی های شـیعیان تنها با ظهور امامشان رفع می شود و دلهای آنهاماننـد آهن محکم و اسـتوار می گردد، به طوری که هیچ عاملی در ایشان سستی و انحراف در عقیده و دینداری ایجاد نمی کند. یکی دیگر از بشارتهای زمان ظهور این است که امام عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف)، شیعه را از گرفتاری ها و تنگناهای سـخت نجات می دهنـد. به فرمود ?حضـرت صادق (علیه‌السـلام): هُوَ المُفَرِّجُ لِلْکَرْبِ عَنْ شیعَتِهِ بَعْدَ ضَنْکٍ شَدیدٍ و بَلاءٍ طَویلٍ و جَورٍ. فَطُوبی لِمَنْ اَدْرَکَ ذلکَ الزَمانَ. ۷ اوست برطرف کنند ?گرفتاری و پریشانی شیعیانش پس از بینوایی و بدبختی سـخت و بلای طولانی و ستم. پس خوشا به حال کسانی که آن زمان را درک کنند. بیچارگی و بدبختی سـخت و بلای طولانی شیعیان، مربوط به زمان غیبت امام (علیه‌السلام) است که در فشار و تنگنا زنـدگی را سپری می کنند. با ظهور امام (علیه‌السـلام) هم ?این ناراحتی ها رفع می شود و مؤمنان در هم? عالم به آسایش و راحتی می رسـند. به همین جهت یکی از اوصاف حضـرت در دعاها «مُزیلُ الهَمِّ»۸: برطرف کنند ?ناراحتی است. یکی دیگر از القاب ایشان «جامِعُ الکَلِمَـةِ عَلَی التقوی»۹: گردآورند ?اعتقاد بر محور تقواست. براساس این صـفت اعتقادات مختلف که بعضاً به خـاطر غرض ورزی هـا و سوءاسـتفاده هـا، بـا یکـدیگر تعـارض پیـدا کرده انـد، همگی بر محـور تقوا و اسـاس خـدایی گردآورده می شوند و تنها عقید ?حق و قول مرضـیّ خداوند بر دلها و افکار حاکم می گردد. امام صادق (علیه‌السـلام) در توصیف همین ویژگی فرموده انـد: أمـا تُحِبُّونَ أن یُظْهِرَ اللهُ تبارک و تعالی الحقَّ و العَـدْلَ فی البِلادِ وَ یَجْمَعَ اللهُ الکَلِمَـةَ و یؤلِّفَ اللهُ بَینَ قُلوبٍ

مُخْتَلِفَةٍ و لا یَعْصُونَ اللّه فی أرضه؟!۱۰ آیا دوست ندارید که خداوند متعال حق و عدالت را در هم ?سرزمین ها آشکار گرداند و وحدت کلمه (عقیده) به وجود آورد و بین دلهای جدا و پراکنده اُلفت برقرار نماید و هیچکس خداوند را در زمینش نافرمانی نکند؟! با ظهور حضرت بقیّهٔ الله ارواحنا فداه، ادیان و مذاهب ساختگی و منحرف همگی از بین می روند و مردمان بر محور دین حق ـ اسلام ـ اتفاق عقیده پیدا می کنند. خدای متعال فرموده است: «هو الّذی اَرْسَلَ رسولَه بِالهُدی و دینِ الحَقّ لِیُظْهِرَهُ علی الدینِ کُلّه و لو کَرِهَ المَشْرِکُون».۱۱ اوست آنکه فرستاد ?خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر تمامی دین ها چیره گرداند هرچند که مشرکان را خوش نیاید. حضرت موسی بن جعفر (علیه‌السلام) در تفسیر قسمت اول آیه چنین فرمودند: هو الّذی اَمَرَ رسولَه بالوِلایَهِٔ لِوَصِیِّهِ. و الوِلایَهُٔ هی دینُ الحقِّ. اوست آنکه فرستاد ?خود را به ولایت وصیّ خویش فرمان داد. و ولایت همان دین حق است. و در توضیح ادام ?آن اضافه کردند: یُظْهِرُهُ علی جَمیعِ الاَدیانِ عند قیامِ القائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف). ۱۲دین حقّ را هنگام قیام حضرت قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) بر هم ?ادیان چیره می گرداند. در توضیح همین مطلب امام صادق (علیه‌السلام) به مفضّل فرمودند: فَو اللهِ یا مُفَضّل لَیَرْفَعُ عَنِ المِلَلِ و الاَدیانِ الاختلافَ و یکونُ الدینُ کُلُّه واحداً. کما قال جَلَّ ذِکْرُه: «اِنَّ الدینَ عند اللهِ الاسلام»۱۳. ۱۴ ای مفضّل، به خدا قسم آن حضرت از آئین ها و مذاهب رفع اختلاف می کند و دین (خدا) یکی خواهد بود. همانگونه که خداوند ـ جلّ ذکره ـ فرموده: همانا دین نزد خداوند اسلام است. با ظهور امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) هم ?اختلاف ها و سوءبرداشت ها و کج فهمی ها و انحرافات دینی و اخلاقی از بین می رود و انسانها در روی کر ?زمین به وحدت کلمه و عقیده بر محور حق و دین صحیح نائل می شوند، و به این وسیله راه بندگی صحیح خدا برای هم ?خلایق هموار می گردد. در عصر ظهور، عقل و ایمان مردم به کمال می رسد و راه رسیدن به کمالات اخلاقی برایشان به طور کامل فراهم می گردد. حضرت باقر (علیه‌السلام) در این باره فرموده اند: اِذا قامَ قائمُنا، وَضَعَ یَدَهُ علی رُؤُوسِ العِبادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهم و اَکْمَلَ بِهِ اَخْلاقَهُم. ۱۵ آنگاه که قائم ما قیام نماید، دست خود را بر سر بندگان می گذارد و به این وسیله عقل های ایشان را جمع می گرداند و اخلاق ایشان را کامل می فرماید. آنقدر عقل ها کامل می شود که مؤمنان دیگر برای امور مادّی و دنیوی ارزشی قائل نمی شوند و به خاطر پول و مقام با یکدیگر به نزاع و اختلاف برنمی خیزند و کینه ها از دلهای ایشان رخت بر می بندد و رأفت و گذشت بین آنها حاکم می شود. امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در این خصوص فرموده اند: لو قَد قامَ قائمُنا... لَذَهَبَتْ الشَّحْناءُ مِنْ قُلوبِ العِبادِ. ۱۶ آنگاه که قائم ما قیام کند... کینه از دلهای بندگان رخت بر می بندد. در فرمایش دیگری امام باقر (علیه‌السلام) آن زمان را چنین توصیف می کنند: اِذا ظَهَرَ القائمُ... یَجیءُ اَصْحابُ الزَکاهِٔ بِزَکاتِهِم إلی المَحاویجِ مِنْ شیعَتِهِ فَلا یَقْبَلُونَها فَیَصِرُّونَها و یَدُورونَ فی دُورِهم فَیَخْرُجُونَ اِلیهم فَیَقُولونَ: لا حاجَةَ لَنا فی دَراهِمِکُم. ۱۷ آنگاه که حضرت قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) آشکار شوند... آنها که زکات بر عهده دارند، زکات خود را به نزد نیازمندان شیعه می برند ولی آنها نمی پذیرند. پس زکات ها را در کیسه می کنند و به درِ خانه های آنها می برند ولی آنها (از خانه) خارج می شوند و می گویند: ما نیازی به پولهای شما نداریم. و آنگاه که حرص پول و مقام و دنیا از انسانها رخت بربندد و هرکس فقط به انداز ?مایحتاج خود از امکانات مادّی بهره ببرد و به همان قناعت ورزد، راه برای ایمان کامل بندگان هموار می گردد. فرد عاقلی خدمت امام صادق (علیه‌السلام) عرض می کند: می ترسیم که مؤمن نباشیم. حضرت می فرمایند: چطور چنین می گویید؟ عرض می کند: برای اینکه ما در میان مؤمنان، کسی را سراغ نداریم که ارزش برادر ایمانی اش نزد او از پول بیشتر باشد و همواره در میان ما (مؤمنانِ معتقد به ولایت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)) پول مهمتر و عزیزتر از برادر دینی مان است. حضرت در پاسخ چنین می فرمایند: کلّا، إنّکم مُؤْمِنُونَ، و لکنْ لا ـ تُکْمِلُونَ ایمانَکم حتّی یَخْرُجَ قائمُنا. فَعِنْدَها یَجْمَعُ اللهُ اَحْلامَکُم فَتَکُونُونَ مؤمنینَ کاملینَ. ۱۸ چنین نیست، شماها مؤمن هستید، ولی ایمانتان را به کمال نمی رسانید تا وقتی که قائم ما ظهور فرماید. در آن هنگام خداوند خِرَدهای شما را جمع می کند، پس به ایمان کامل می ر سید. بیان این احادیث صرفاً باز کردن روزنه ای بود به سوی عصر طلایی ظهور تا بتوانیم بین آن شرایط ایده آل و دوست داشتنی با آنچه در

زمان غیبت گریبانگیر شیعه و اهل ایمان است مقایسه ای به عمل آوریم و از این طریق به محرومیّت و ناداری خود بیشتر پی ببریم و آنگاه برایمان روشن شود که چه گوهر گرانقدر و چه ذخیر ?ارزشمندی سالهای سال بلکه قرنهاست در پس پرد ?غیبت به سر می برد. و همو که با ظهورش دنیا را بهشت و گلستان می کند، چگونه غریبانه در حجاب ظلمانی غیبت پنهان گشته است. از طرف دیگر انسانهای محتاج و تشنه را می بینیم که چگونه سرگردان و حیران جستجوی آب زلال و چشم ?حیات بخش را رها کرده و به سرایی دلخوش کرده و راضی شده اند. اگر برکات وجودی این امامِ هُمام و این دُردان ?الهی برای ما بیشتر آشکار شود، دردِ دوری و محرومیّت از ایشان را بیشتر و عمیق تر حس می کنیم و تنها در این صورت است که واقعاً گرفتاری خود را می یابیم و آنگاه کم کم حال «انتظار فرج» واقعی در ما ایجاد می شود. اگر مصیبت ها و گرفتاری های خود را در غیبت امامان درک نکنیم، هیچگاه سوز انتظار فرج در ما به وجود نمی آید و از ژرفای دل به درگاه خداوند شکایت نمی بریم. تعبیر «شکایت» از غیبت امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در بعضی دعاهای مأثور به ما تعلیم داده شده است. در دعایی که نایب اول حضرت، جناب شیخ عمروی املا فرموده اند و مرحوم سیّد بن طاووس سفارش زیادی به خواندن این دعا در عصر روز جمعه داشته اند۱۹، به درگاه خداوند این گونه عرضه می داریم: اللَّهُمَّ إنّا نَشْكُو اليكَ فَقْدَ نَبِيِّنا و غَيْبَةَ وَلِيِّنا و شِدَّةَ الزَّمانِ عَلَيْنا و وُقُوعَ الفِتَنِ بِنا و تَظاهُرَ الأعْداءِ عَلَيْنا و كَثْرَةَ عَدُوِّنا و قِلَّةَ عَدَدِنا. اللّهمَّ فَفَرِّجْ (فَافْرُج) ذلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُه وَ نَصْرٍ مِنْكَ تُعِزُّهُ و إمام عَدْلٍ تُظْهِرُه، اِلَهَ الحَقِّ رَبَّ العالَمين. ۲۰ خدایا به درگاهت شکایت می بریم از فقدان پیامبرمان و غیبت سرپرستمان و سختی روزگارمان و گرفتار شدنمان به فتنه ها و همدستی دشمنان علیه ما و زیادی دشمنانمان و کمی تعدادمان. پروردگارا، از طریق پیروزیی از جانب خودت که هرچه زودتر نصیب (ما) می گردانی و یاری خودت که عزیزش می داری و پیشوای عدالت که او را ظاهر می فرمایی فرج و گشایشی (از این گرفتاری ها) قرار ده، ای معبود حق، ای پروردگار جهانیان. در دعای دیگری که از نایب دوم حضرت ولیّ عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در اعمال ماه مبارک رمضان به ما رسیده نیز، همین تعبیر به چشم می خورد: اَللَّهُمَّ إنّا نَشْكُو إليكَ فَقْدَ نَبِيِّنا صَلَواتُكَ عليه و آله و غَيْبَةَ وَلِيِّنا (إمامنا) وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنا و قِلَّةَ عَدَدِنا و شِدَّةَ الفِتَنِ بنا و تَظاهُرَ الزمانِ عَلَيْنا. فَصَلِّ على مُحمَّدٍ و آلِهِ (و آل مُحَمّدٍ) وَ اَعِنّا على ذلكَ بِفَتْحٍ تُعَجِّلُه (كُلِّه مِنْكَ بِفَتْحٍ تُعَجِّلُهُ) و بِضُرٍّ تَكْشِفُهُ و نَصْرٍ تُعِزُّهُ و سُلْطانِ حَقٍّ تُظْهِرُه و رَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُناها و عافِيَةٍ مِنْكَ تُلْبِسُناها، بِرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرّاحمينَ. ۲۱ خدایا به درگاهت شکایت می بریم از اینکه پیامبرمان را از دست داده ایم و سرپرست (امام) ما پنهان است و از زیادی دشمنانمان و کمی تعدادمان و سخت شدن فتنه ها بر ما و هماهنگی (قدرت های) روزگار علیه ما. پس بر حضرت محمد (صلی‌الله علیه و آله و سلم) و آل ایشان درود بفرست و ما را در برابرِ (هم) ?اینها از جانب خودت یاری فرما از طریق پیروزیی که هرچه زودتر نصیب می فرمایی و با رفع پریشانی و بدحالی از جانب خود و یاری کردنی که عزیزش می داری و غلبه و سیطر ?حق که آن را آشکار می فرمایی و رحمتی از جانب خودت که ما را با آن می پوشانی و عافیتی از ناحی ?خودت که لباس ما قرار می دهی، (امید ما) به رحمت تو (است) ای ارحم الراحمین. شکایت در هنگام بلا و گرفتاری مطرح می شود: انسان از چیزی که برایش رنج آور و دردناک است، به پیشگاه خداوند شِکوه می کند. این دعاها از ناحی ?مقدّس خود امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) به ما رسیده است، بنابراین چنین شکایت هایی به درگاه الهی نه تنها اشکالی ندارد بلکه نشان دهند ?درک و فهم صحیح دعا کننده در غیبت امام (علیه‌السلام) است که احساس بلا و مصیبت از دوری مولایش می کند و از خدای خویش گشایش و فتح طلب می نماید. در این عبارات به گوشه ای از گرفتاری های زمان غیبت اشاره شده است: فتنه های سخت و فشارهای روزگار بر شیعه و «ضُرّ» که به معنای پریشانی و بدحالی مؤمن است و زیادی دشمنان شیعه و کم بودن عدد مؤمنان. اینها اندکی از ناراحتی ها و رنج های بسیار مؤمنان در زمان غیبت مولایشان است و هم ?اینها مصادیق «بلا» و«ضَنْک» و «کَرْب» هستند که باید برای رفعشان به فرج الهی امیدوار بود. نالیدن و شِکوه کردن به درگاه الهی تنها چار ?این دردهاست. امّا از یک نکته نباید غفلت کرد؛ و آن اینکه: «شکایت» در اینجا از روی ناخشنودی و بی صبری نسبت به قضای الهی و خواست خدا

نمی باشد. گاهی انسان از چیزی شکایت می کند به خاطر اینکه از آن ناراضی است، ولی مؤمن در هیچ حالی و در هیچ شرایطی از آنچه خداوند برایش مقدّر فرموده، ناخشنود نیست هرچند که بلا ومصیبت برایش تقدیر شده باشد. بلاها و گرفتاری ها برای مؤمن رنج آور و ناراحت کننده هستند ولی ناراحتی او به معنای ناراضی بودنش نیست. به طور کلی ناراحتی به دو معنا به کار می رود: یکی: ناملایمتی و ناخوشی و دوم: نارضایتی و ناخشنودی. این دو معنا لازم و ملزوم یکدیگر نیستند. ممکن است انسان از چیزی ناراحت (بمعنای اول) باشد ولی از آن ناراضی نباشد. درد و بیماری برای انسان معمولاً ناراحت کننده و ناخوشایند است ولی اگر اهل ایمان باشد از اینکه خداوند- به هر دلیل و حکمتی - برایش بیماری را مقدّر فرموده، ناخشنود و ناراضی نیست. بله؛ اگر خودش گناهی مرتکب شده که احتمال می دهد به خاطر آن به مرض مبتلا شده، از انجام آن گناه ناراضی است ولی به خاطر اینکه خداوند او را به عقوبت گناهش گرفتار ساخته، از ذات اقدس پروردگار و عدل او ناخشنود نمی باشد. بنابراین اگر برای رفع آن بیماری دست به دعا بلند کند، و از خدا بخواهد که به عدل خود با او رفتار نکند، به سبب عدم رضایت از عدالت پروردگارش نیست؛ بلکه می داند عافیت طلبی از خدای متعال، محبوبِ اوست و از همین رو خواهان عافیت و سلامتی می شود. ۲۲. امّا در هیچ حالی - قبل از دعا و پس از آن - از آنچه خداوند برایش مقدّر فرموده ناراضی نیست. پس اگر دعایش در رفع بیماری مؤثّر واقع نشد، از اینکه خدا برایش چنین خواسته، قلباً خشنود و راضی است. این شرط وجود ایمان در انسان می باشد. به هرحال مؤمن باید برای رفع گرفتاری هایش به درگاه خدا بنالد و خدا همین شکایت را از مؤمن می پسندد، امّا مشروط بر اینکه هیچگونه ناخشنودی نسبت به آنچه خداوند می خواهد، در مؤمن نباشد. خداوند دوست دارد که بندگانش وقتی در تنگنا و سختی قرار می گیرند، به خودِ او روی آورند و از هیچ مخلوقی چیزی نخواهند (مگر آنها که خداوند خود امر به توسّل به ایشان کرده که توسّل به آنها در حقیقت توسّل به خداست) و به طور کلّی یکی از حکمت های بلایا می تواند همین امر باشد. ولی در عین حال از آنها خواسته است که همواره به آنچه او در مورد بندگانش می پسندد، راضی و خشنود باشند. لذا همان طور که در روایات ائمه (علیهم السلام) آمده است، «رضا» به قضای الهی و «صبر» در بلایا، همراه با شکر نعمت های خداوند، انسان را به مقام «صِدّیقین» می رساند. ۲۳ «صبر جمیل» که در قرآن به آن امر شده است، صبری است که در آن شکایت به مردم نباشد. فَاصْبِرْ صَبْراً جمیلًا. ۲۴ وقتی جابر جعفی از حضرت امام محمدباقر (علیه‌السلام) از معنای «صبر جمیل» در آی ?فوق پرسید، حضرت در پاسخ فرمودند: ذلکَ صَبْرٌ لَیسَ فیه شَکْویً اِلَی النّاسِ. ۲۵ آن، صبری است که در آن شکایت به مردم نباشد. روح صبر همان رضایت و خشنودی مؤمن از قضای خداوند است و اگر با حفظ صبر برای رفع بلا و گرفتاری اش به درگاه الهی شکایت کند، کار نادرستی انجام نداده است. آنچه با صبر جمیل سازگار نمی باشد، شکایت به غیر خداست؛ به مردمی که خود محتاج دستگیری و رحمت خدا هستند. مؤمن فرجِ خود را فقط و فقط از خدایش می طلبد و به کسی جز او امید نمی بندد. بنابراین دوری از امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) که مهم ترین گرفتاریِ مؤمنان در این زمان است، آنها را وا می دارد تا از این امر به درگاه الهی شکایت کنند و از ذات اقدسش گشایش در این گرفتاری بخواهند. چنانکه در هر دو موردِ نقل شده، پس از شکایت به سوی پروردگار، از او می خواهند تا فرج آنها را هرچه زودتر برساند و آنها را از گرفتاری هایشان خلاصی بخشد؛ که فرج الهی با ظهور «امام عدل» یا «سلطان حق» حاصل می شود. خلاصه اینکه شکایت به درگاه الهی، اگر با ناخشنودی بنده همراه نباشد، نه تنها مذموم نیست، بلکه پسندیده و مأمورٌبه می باشد.

غفلت از دردِ غیبت امام (علیه‌السلام)

نتیج ?بحث گذشته این است که زندگی یک مؤمن فقط با ظهور امامش به حالت ایده آل و خداپسندانه می رسد و قبل از آن، ایمان انسانها به کمال مطلوب خود نمی رسد و مؤمنان نخواهند توانست مسیر بندگی خدا را آنچنانکه شایسته است طیّ کنند. یک مانع جدّی در این طریق، تعلّقات دنیوی و مادّی است و بندگان خدا تا وقتی به رشد عقلانی کامل نرسیده اند، همواره مزاحمت

هـای اساسـی در راه ترقیّات معنوی خود دارنـد. این مانع با رشـد عقلانی بنـدگان به دست باکفایت امام عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) پس از ظهور ایشان برطرف می گردد و مؤمنان ـ که هم ?زمین را دربر می گیرند ـ به خوبی خواهند توانست مسیر ترقّی و تکامـل روحی را بپیماینـد. در آن زمـان علـم و حکمـت الهی بـه وفـور در اختیـار اهـل ایمـان قرار می گیرد؛ تـا آنجـا که امـام بـاقر (علیه‌السـلام) فرموده اند: تُؤتَون الحکمَةَ فی زمانِهِ حَتّی اَنَّ المَرأةَ لَتَقْضـی فی بَیتِها بِکتابِ الله تعالی و سُـنَةِ رسولِ الله (صـلی‌الله علیه و آله وسلم). ۲۶ در زمـان آن حضـرت (علیه‌السـلام) به شـما (مؤمنـان) حکمت ارزانی می شود؛ تـا آنجا که یک زن (بـدون آنکه به اختلاط با نامحرم گرفتار شود) در خانه اش به کتاب خدای متعال و سنّت پیامبر خدا (صلی‌الله علیه و آله وسلم) حکم می کند. و به این ترتیب روزگار شادی و خوشـی های معنوی شیعیان، با ظهور حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه فرا خواهد رسید. این شادمانی چنـان فراگیر است که مؤمنـانِ از دنیـا رفته را نیز در قبرهایشـان دربر می گیرد: لا ـ یَبْقی مُؤْمِنٌ مَیِّتٌ إلّا دَخَلَتْ عَلَیْهِ الفَرْحَـةُ فی قَبْرِه و ذلک حَیْثُ یَتَزاوَرُونَ فی قبورِهم و یَتَباشَـرونَ بِقیام القائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف). ۲۷ هیـچ مؤمنی از مردگان نمی ماند مگر آنکه شـادی و خوشـحالی در قبرش به او می رسـد. و این در هنگـامی است که یکـدیگر را در قبرهایشـان ملاقـات می کننـد و قیام حضـرت قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) را به یکـدیگر بشارت می دهنـد. و نه تنها انسانها بلکه هم ?حیوانات و گیاهان و حتی جمـادات هم از خیر و برکت ظهور حضـرت بهره منـد می شونـد: فَعِنْدَ ذلـک تَفْرَحُ الطُّیُور فی اَوْکارِهـا و الحیتـانُ فی بِحارِها و تُمَدُّ الاَنْهارُ و تَفیضُ العُیُونُ و تُنْبِتُ الاَرضُ ضِـعْفَ اُکُلِها. ۲۸ در آن هنگام پرنـدگان در لانه های خود و ماهی ها در دریاهایشان شادمان می شونـد و رودخانه ها جاری شـده و چشـمه ها می جوشـد و زمین چنـدین برابر محصولات خود را می رویاند. پس هنگام ظهور، هنگام ?ظهور هم ?خوبی ها و زیبایی هاست و مؤمنان در آن زمان، هستی را با هم ?طراوتش و زمین را با تمام خرّمی اش و دنیا را بـا تمـامی برکـاتش مشاهـده می کننـد. اکنون زنـدگی در چنین فضـایی را مقایسه کنیم با محرومیت ها و کاستی ها و دردهای اهل ایمان در زمان غیبت مولایش تا تصـدیق کنیم که زیسـتن بـدون ظهور امام (علیه‌السـلام) زندگی همراه با بدبختی و بیچارگی است. ولی افسوس که این بیچارگی را اکثر مردم احساس نمی کنند! دردِ بزرگتر از خودِ غیبت، احساس نکردن این درد است! مَثَل ما مثل آن طفل صـغیری است که پـدر خویش را در سنّ کودکی از دست می دهـد و یتیم می گردد ولی خودش به دلیل عـدم بلوغ عقلی نمی فهمـد که چه بلایی به سـرش آمـده است، امّا بزرگترها که عاقل هسـتند متوجه می شوند و برای او دلسوزی می کنند در حالی کـه خـود کـودک مشـغول بـازی و سـرگرم به امـور بچه گـانه است. او در هنگـام بـازی غم و غص ?از دست دادن پـدر را به کلّی فراموش می کند و به اسباب بازی هایش دل خوش می کند. همین کودک غافل، وقتی کم کم رشد می کند و به سنّ بلوغ می سد، تازه درد یتیمی را احساس می کنـد و آنوقت متوجّه می شود که در کودکی چه مصیبتی دامنگیرش شده بود. آنگاه که جای خالی پدر را حسّ کند و دردِ بی پدری را بچشد، تازه غم و غصه هایش شروع می شود و رنجهای سالها یتیمی را یکجا احساس می کند. یتیمی زمـان غیبت هم چنین است. مؤمنـان در این هنگام یتیمانی هسـتند که از پـدر واقعی خویش دور افتاده انـد و راهی برای اینکه ارتباط عادی با ایشان برقرار کننـد و از ایشان بهر ?کافی ببرنـد، ندارند. این حقیقت را پدر بزرگوارِ امام عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) از قول پـدرانشان از شـخص پیامبر اکرم (صـلی‌الله علیه و آله وسـلم) قرنها قبل گوشـزد کرده انـد: اَشَدُّ مِنْ یُتْمِ الیَتیمِ الذی انْقَطَعَ عَنْ اَبیهِ یُتْمُ یَتیمٍ انْقَطَعَ عن اِمـامِهِ و لا یَقْـدِرُ عَلَی الوُصُولِ اِلیه... . ۲۹ سـخت تر از یتیمیِ آن که از پدرش جدا شده، یتیمیِ آن یـتیمی است که از امـامش بریـده شـده و نمی توانـد به او برسـد (دسترسـی به او نـدارد)... . آری؛ این یـتیمی سـخت تر و مصیبتش شدیـدتر است. زیرا این یتیم، پـدر واقعی و حقیقی اش را گم کرده و آن یتیم صـرفاً پدر نَسَبی اش را از دست داده است. امّا دریغ و درد که بیشتر این یتیمـان چون عقـل و رشـد کـافی ندارنـد، بِسـان آن طفل نابالغ، درد یتیمی خویش را احساس نمی کننـد و از این بابت هیچ نگرانی و غصّه ای هم در زندگی خویش ندارند؛ به سـرگرمی ها و دلخوشـی های مختلف مشغول شده اند و به کلّی این درد را فراموش کرده انـد. گردوغبار این غفلت بسیاری از اهل ایمان را فراگرفته و کمتر مؤمنی یافت می شود که در تب وتاب این

مصیبت گرفتار آمده و غم و غصّ ?این گرفتاری او را بی تاب نموده باشد. اگر از مؤمنان خواسته شود که گرفتاری های خود را بشمارند، چند درصد ایشان نخستین گرفتاری خود را دوری و محرومیت از وجود امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) می دانند؟ و چند درصد در مرتب ?دهم و صدم و... از این گرفتاری یاد می کنند؟ و آیا نیستند شیعیانی که هرگز این مسأله را گرفتاری خودشان ندانند؟! درست مانند اینکه کودکی در یک نقطه از زمین که هیچ ارتباطی هم با ما ندارد، پدرِ خویش را از دست بدهد. ما در این مورد چقدر ناراحت می شویم؟! مهم این است که مسأل ?غیبت امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) جزء گرفتاری های شخصی مؤمنان محسوب شود. و تنها وقتی چنین خواهد بود که تعلّق خاطر روحی و معرفتیِ شیعیان نسبت به امامشان در یک حداقل مطلوب باشد. ولی متأسفانه چون در بسیاری از ایشان چنین نیست، این مسأله جزء گرفتاری های شخصی آنها به حساب نمی آید. و اصلِ مشکل همین جاست. تا این اشکال رفع نگردد و ارتباط روحی ـ معرفتیِ تک تک مؤمنان با امام غایب خویش آنچنان محکم نشود که دوری از ایشان گرفتارشان کند، سوز انتظار فرج برای آنها حاصل نمی شود. دلیل این امر کاملاًـ روشن است. تا کسی گرفتار نباشد، فرج برایش معنا ندارد. آن که خود را گرفتار نمی بیند، انتظار چه فرجی را از جانب خداوند داشته باشد؟ ابتدا باید چیزی او را ناراحت و گرفتار سازد، تا برای رفع آن به رحمت خدا و دستگیری او امید بندد. پس برای خلاصی از این غفلتِ شوم، راهی جز معرفتِ بیشتر به امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) و ارتباط و اتصال روحیِ قوی تر با آن قطب عالم هستی، وجود ندارد. و اگر چنین شود، حال انتظار فرج امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) خودبخود در انسان حاصل می شود. امّا اگر چنین نشود، با هیچ توصیه و تکلیفی، این حال و سوز آن در فرد ایجاد نمی گردد. حال به یکی از زمینه هایی که بستر مناسب و مؤثّری برای چشیدن درد غیبت امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) است، اشاره میکنیم.

رنج و مصیبت مؤمن از وقوع ظلم در هر نقطه زمین

می دانیم که مأموریت مهدی موعود (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) از طرف خداوند برطرف کردن ظلم و جور از سراسر گیتی و برقراری عدل و قسط در کلّ جهان است. این مطلب به صورت متواتر از رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله وسلم) و سایر پیشوایان معصوم (علیهم السلام) نقل شده است. اهل سنّت نیز این معنا را در احادیث خود نقل کرده اند. نمونه ای از احادیث شیعه را از زبان حضرت امام حسین (علیه‌السلام) نقل می کنیم: لو لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا إلّا یَومٌ واحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذلکَ الیومَ حتّی یَخرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدی فَیَمْلَؤها عَدْلاً و قِسْطاً کما مُلِئَتْ جَوراً و ظُلْماً. کذلک سَمِعْتُ رسولَ اللهِ (صلی‌الله علیه و آله وسلم) یَقول. ۳۰ اگر از (عمر) دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را طولانی می گرداند تا اینکه مردی از فرزندان من قیام کند و دنیا را پر از عدل و قسط نماید همان گونه که از ظلم و جور پر شده است. این گونه از رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله وسلم) شنیدم. این عنوان، یعنی پر کردن دنیا از عدل و قسط، در برگیرند ?تمام مأموریتی است که حضرت مهدی موعود (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) از طرف خداوند دارد. مطابق آنچه صاحب کتاب شریف «مکیال المکارم» در توضیح حدیث آورده اند، «عدل» اعمّ از «قسط» است. چون قسط در موارد احقاق حقّ دیگری استعمال می شود ولی عدل اعمّ از این است. ایشان می فرمایند: العدل موافقهٔ الحقّ مطلقاً. و القسط موافقهٔ الحقّ فی مورد الخلائق... . و الجور ضدّ القسط. و الظلم ضدّ العدل. فالظلم هو التجاوز عن الحقّ مطلقاً. و الجور هو التجاوز عن الحقّ الراجع إلی الغیر. ۳۱ عدل رعایت کردن هر حقّی است. و قسط رعایت حقوق مخلوقات... . و جور ضدّ قسط، و ظلم ضدّ عدل است. بنابراین ظلم رعایت نکردن هر حقیقت است، ولی جور رعایت نکردن حق دیگران (مخلوقات) است. با این بیان، «عدل» یعنی رعایت حقوق هم ?صاحبان حق. هرکس بر انسان حقّی داشته باشد، رعایت عدل در مورد او به این است که حقّش ادا گردد. ولی «قسط» مربوط به رعایت حقوق مردم و سایر خلایق می باشد. اولین صاحب حق بر انسان، خدای متعال است که رعایت عدل نسبت به او یعنی احترام گذاشتن به حقوق الهی. ساده ترین حق خداوند بر انسانها این است که او را نافرمانی

نکنند. چرا که هر معصیتی در حقیقت زیرپا گذاشتن یکی از حقوق الهی و «ظلم» به اوست. علاوه بر اینکه نفس و جان انسان هم بر او حق دارنـد و هر گناهی در واقع ظلم به خود هم به شـمار می آیـد. پس لازم ?پر شـدن دنیا از عدل این است که انسانها به حقوق خداوند بر خودشان احترام بگذارند. و توحید ـ که حق مسلّم الهی است ـ در سراسر عالم برقرار گردد. پس از خداوند، پیامبر بزرگ اسلام (صلی‌الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) بیشترین حقوق را بر هم ?خلایق دارند. لذا اجرای عدالت اقتضا می کند که حقوق ایشان ادا گردد و مذهب تشیّع در روی کر ?زمین فراگیر شود. پس از خدا و رسول (صلی‌الله علیه و آله وسلم) و اهـل بیـت (علیهـم السـلام) حقـوق مردم بر یکـدیگر مطرح می شـود. لازم ?عـدالت در ایـن قلمرو آن است که پس از ظهـور امـام (علیه‌السـلام) کسـی نتوانـد جان و مال و آبروی مردم را به ناحق مورد تجاوز قرار دهد و این امر به طور کامل در عصـر ظهور تحقق می یابـد، ان شـاء الله. مؤمنـان که در انتظـار تحقق چنین روزی هسـتند، از وقوع ظلم ها و جنایت هایی که روی زمین واقع می شود، رنجور و مصیبت زده هستند، هرچند که این ظلم و جنایت بر شخص ایشان وارد نشود. اصولاً مؤمن به دلیل ایمان و غیرت دینی اش نمی توانـد تحمّـل کنـد که بنـدگان خـدا روی زمین از انواع نعمت هـای الهی در جهت نافرمـانیِ او بهره ببرنـد. مؤمن به وقوع هیچ معصـیتی در عالَم رضایت نمی دهد و از اینکه دین الهی روی زمین حاکم نیست، در رنج و گرفتاری می باشد. پس قلمرو گرفتاری های مؤمنان، هر ظلم و جنایت و بی عـدالتی را که در هر نقط ?روی زمین واقع می شود، دربر می گیرد. انسان باایمان تاب مشاهد? نافرمانی خـدا را از هیچکس و در هیـچ جا نـدارد و از اینکه در زمان غیبت امام (علیه‌السـلام) حق خـدا و پیامبر (صـلی‌الله علیه و آله وسـلم) و اهل بیت (علیهم السـلام) و حقوق مظلومان پایمال می شود، به انداز ?غیرت دینی اش ناراحت می شود. معاصـی و ظلم ها «منکرات» هسـتند. و «نهی از منکر» وظیفه ای است که هم ?مؤمنـان موظّف به انجـام آننـد تـا با رعایت شـرایط شـرعی آن، در برابر وقوع ظلم و معصـیت ایسـتادگی کننـد. اولین مرحل ?نهی از منکر که اساس مراحل بعدی است، «انکار قلبی» می باشد. و این همان چیزی است که ملازم با ناراحتی و رنج قلبی مؤمن از وقوع گناه است. هرچه ایمان کسی قویتر باشد، از مشاهد ?ظلم، بیشتر رنج می برد و گرفتـارتر می شود. در اینجـا نمونه ای از این گونه رنـج و ناراحتی را در مورد یکی از نمونه ها و اُسوه های کامل ایمان ـ امام (علیه‌السـلام)ـ شاهـد می آوریم تـا روشن شود که هرکس غیرت دینی اش بیشتر باشـد، در برابر ظلم و جنایت، رنـج و گرفتاری اش بیشتر است. شخصـی به نـام «بَشّار» می گویـد: در کوفه خـدمت امام صادق (علیه‌السـلام) رسیدم. طبقی از خرما برای ایشان آورده بودند و حضرت مشغول خوردن از آن بودند. به من فرمودند: بیا جلو و بخور. عرض کردم: خداوند بر شما گوارا فرماید. من در راه کـه می آمـدم، صـحنه ای را دیـدم کـه غیرت مرا برانگیخـت و دل مرا بـه درد آورد و اثر عمیقی در مـن گـذاشت. (کنـایه از اینکه اشـتهای خوردن ندارم.) حضـرت فرمودند: به حقّی که من بر تو دارم، نزدیک بیا و بخور. من نزدیک رفتم و مشـغول خوردن شدم. آقـا فرمودنـد: آنچه را دیـدی تعریف کن. عرض کردم: یکی از مـأموران امنیـتی حکومت را دیـدم که بر سرِ زنی می زد و او را به سوی زندان می کشـید و آن زن با صدای بلند فریاد می زد: المُستَغاثُ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ! ولی هیچکس به فریادش نمی رسـید. حضـرت فرمودند: چرا با او چنین می کردند؟ عرض کردم: از مردم شنیدم که می گفتند: این زن به زمین خورد. پس گفت: لَعَن اللهُ ظالِمیکِ یا فاطِمَـهُ: ای فاطمه (علیه‌السـلام) خداوند ستم کنندگان به شـما را لعنت کند. و همین باعث شد که با او چنین رفتاری کردند. امام صادق (علیه‌السلام) با شـنیدن این ماجرا دست از خوردن کشـیدند و شـروع به گریسـتن کردنـد تا آن حـد که دسـتمال و محاسن و سین ?ایشان از اشک خیس شد. سـپس فرمودند: بشّار! برخیز به مسـجد سـهله برویم تا به پیشگاه خداوند دعا کنیم و آزادی این زن را از او طلب نماییم. و از طرف دیگر یکی از شـیعیان را به دارالحکومه فرستادند و سفارش کردند که اگر برای آن زن اتفاقی افتاد، خودش را به ایشـان برسانـد و خبر دهـد. بشّار می گویـد: با امام (علیه‌السـلام) به مسـجد سـهله رفتیم و هر یک از ما دو رکعت نماز خواندیم. آنگاه امام (علیه‌السـلام) دست خود را به سوی آسمان بلند کردند و دعا فرمودند: یا الله... . (بشّار دعا را نقل نکرده است.) و بعد از دعا به سـجده رفتند. و من در سـجده جز صدای نفسِ ایشان را نمی شـنیدم. سـپس سرِ خود را از سـجده برداشتند و به من

فرمودند: بلند شو. آن زن آزاد شد. بشّار می گوید: ما در خدمت امام (علیه‌السلام) از مسجد بیرون آمدیم. در راه با همان شخص که حضرت او را به سوی دارالحکومه فرستاده بودند، برخورد کردیم. حضرت پرسیدند: چه خبر؟ گفت: زن آزاد شد. پرسیدند: چگونه آزادش کردند؟ گفت: نمی دانم. ولی من کنار در ایستاده بودم که نگهبان بیرون آمد و آن زن را صدا زد و به او گفت: چه سخنی بر زبان آوردی؟ گفت: زمین خوردم. پس گفتم: لَعَنَ اللهُ ظالمیکِ یا فاطِمهٔ. پس آن بلا را به سرم آوردند. نگهبان دویست درهم درآورد و گفت: اینها را بگیر و فرماندار را حلال کن. ولی آن زن قبول نکرد. نگهبان که دید او نمی پذیرد، داخل شد و به رئیس خود گزارش داد. سپس بیرون آمد و گفت: برو به خانه ات (آزاد هستی). آن زن هم رفت. حضرت فرمودند: از گرفتن دویست درهم خودداری کرد؟! گفت: بله، در حالی که ـ قسم به خدا ـ به آنها نیاز داشت. سپس امام (علیه‌السلام) از جیب مبارکشان کیسه ای درآوردند که هفت دینار طلا در آن بود و به آن شخص فرمودند: اینها را به منزل آن زن ببر و از جانب من به او سلام برسان و این دینارها را به او بده. بشّار می گوید: ما با هم رفتیم و سلام امام (علیه‌السلام) را به آن زن رساندیم. او گفت: شما را به خدا آیا جعفر بن محمد (علیه‌السلام) به من سلام رساندند؟ به او گفتم: خداوند تو را رحمت کند؛ قسم به خدا حضرت جعفر بن محمد (علیه‌السلام) به تو سلام رساندند. آن زن (از فرط شوق و محبّت) گریبان چاک کرد و بیهوش افتاد. ما صبر کردیم تا به هوش آمد و گفت: یک بار دیگر سخن خود را تکرا کنید. ما حرف خود را تکرار کردیم (دوباره سلام حضرت را با او ابلاغ کردیم) تا اینکه سه بار سلام حضرت را به او رساندیم و او هر دفعه به همان حال افتاد. بعد به او گفتیم: بگیر. اینها را حضرت برای تو فرستاده اند. بشارت باد بر تو. پولها را گرفت و گفت: از امام (علیه‌السلام) بخواهید تا از خدا بخشایش مرا طلب کند؛ که من وسیله ای به سوی خدا بهتر از ایشان و پدرانشان نمی شناسم. بشّار می گوید: به سوی امام (علیه‌السلام) بازگشتیم و هم ?اتفاقات را برای ایشان تعریف کردیم. حضرت شروع به گریستن کردند و برای آن زن دعا نمودند. من هم گفتم: لَیْتَ شِعْری متی أری فَرَجَ آلِ محمّدٍ (صلی‌الله علیه و آله وسلم): ای کاش می دانستم که چه موقع فرج آل محمّد (صلی‌الله علیه و آله وسلم) را می بینم! ۳۲ این داستان را به دلیل نکات آموزنده اش به طور کامل نقل کردیم. بشّار یکی از دوستان امام صادق (علیه‌السلام) بود که وقتی در طول راه صحن ?کتک خوردن آن زن مظلوم را مشاهده کرد، غیرت ایمانی اش او را چنان منقلب کرد که نمی توانست دعوت امام (علیه‌السلام) را برای خوردن خرما اجابت کند. و آنگاه که خود امام (علیه‌السلام) از ماجرا آگاه شدند، بیش از بشّار تحت تأثیر قرار گرفتند و گریستند، آنچنان که اشک صورت و سین ?ایشان را مرطوب کرد. مشاهد ?ظلم و جنایت برای امام (علیه‌السلام) که «غیرهٔ الله» است، اینقدر رنج آور می باشد، به خصوص که این ظلم در حق یکی از دوستان حضرت روا شده باشد. محبّت بین امام (علیه‌السلام) و شیعیان طرفینی است. زنی که امام (علیه‌السلام) آن طور برایش نگران بودند، وقتی شنید که حضرتش به او سلام رسانده اند، از خود بیخود شد و در عین حال به قدری عاقل و فهمیده بود که بهترین و لازم ترین حاجتِ خود را به عرض مولایش رساند. آخرین سخن بشّار در این ماجرا، حرف دل هم ?مؤمنان بخصوص شیعیان زمان غیبت است که: ای کاش می دانستیم چه موقع فرج اهل بیت (علیهم السلام) را مشاهده می کنیم. دیدن آن مصیبت و گرفتاری، داغ دل بشّار را تازه کرد و حرارت انتظار فرج را در او شعله ور نمود. مؤمن، وقتی گرفتاری و ناراحتی شیعیان و بالاتر از آن غم و غصّ ?امام زمانش را به خاطر گرفتاری های دوستانشان می بیند، سوز انتظار فرج بیشتر دلش را به درد می آورد؛ چرا که عمق مصیبت ها و دردها را بیشتر حس می کند. آری؛ هرچه انسان گرفتارتر شود، انتظار فرجش نیز شدت بیشتری به خود می گیرد.

پی‌نوشت

۱. اصول کافی، کتاب الحجهٔ، بابٌ فی الغیبه، ح ۳۱.

۲. البته در مورد اهل بیت عصمت و طهارت چنین نیست. چون ایشان معیار حق و باطل هستند و خشنودی آنها نشان ?حقّانیت و

ناخشنودیشان نشان ?بطلان می باشد. این حقیقت در زیارت حضرت مهدی (عج) چنین آمده است: «الحَقُّ ما رَضیتُموه. و الباطِلُ ما سَخِطْتُموه.» حقّ آن چیزی است که شما از آن خشنودید. و با طل عبارت است از آنچه مورد ناخشنودی شماست. (احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۱۷، بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۸۲)

«سخطتموه» در بسیاری از کتابها ـ از جمله «مفاتیح الجنان» ـ به اشتباه «أسخطتموه» آمده است، در حالی که در منابع موجود از این زیارت بدون استثنا «سخطتموه» ذکر شده. علاوه بر اینکه «أسخطتموه» یعنی «آن را ناخشنود ساختید» که هیچ مناسبتی با معنای عبارت زیارت ندارد.

۳. امالی طوسی ص ۶۲۵.

۴. کمال الدین باب ۲۵ ح ۸.

۵. کمال الدین باب ۳۱ ح ۷.

۶. الخصال ج ۲ ص ۵۴۱.

۷. کمال الدین باب ۵۵ ح ۸.

۸. بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۱۰۲.

۹. دعای ندبه (الاقبال ص ۲۹۷).

۱۰. اصول کافی، کتاب الحجّهٔ، باب نادر فی حال الغیبه، ح ۲.

۱۱. برائت/ ۳۳.

۱۲. اصول کافی، کتاب الحجّهٔ، باب فیهُ نکت و نتف من التنزیل فی الولایه، ح ۹۱.

۱۳. آل عمران/ ۱۹.

۱۴. بحارالانوار ج ۵۳ ص ۴.

۱۵. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۳۳۶ ح ۷۱.

۱۶. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۳۱۶ ح ۱۱.

۱۷. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۳۹۰ ح ۲۱۲.

۱۸. بحارالانوار ج ۶۷ ص ۳۵۱ ح ۵۴.

۱۹. ایشان فرموده اند که: اگر نسبت به خواندن هم ?آنچه در تعقیبات عصر روز جمعه آوردیم، عذری داشتی، مبادا در خواندن این دعا سستی بورزی. هر آینه این امر را از فضیلت های اختصاص خداوند در حق خود می دانیم، پس بر آن اعتماد کن. (جمال الاسبوع ص ۳۱۵)

۲۰. جمال الاسبوع ص ۳۱۸؛ کمال الدین باب ۴۵ ح ۴۳.

۲۱. دعای افتتاح. (اقبال الاعمال ج ۱ ص ۶۱).

۲۲. رجوع شود به دعای بیست وسوم صحیف ?سجادیه که در آن امام زین العابدین (ع) از خداوند به عبارات مختلف طلب عافیت کرده اند. یکی از دعاهای حضرت این است: «اللّهمَّ صَلِّ علی محمّدٍ و آلِهِ و عافِنی عافِیةً کافِیةً شافِیةً عالِیةً نامِیةً، عافِیةً تُوَلِّدُ فی بَدَنی العافِیةَ عافِیةَ الدنیا و الآخِرَةَ.

۲۳. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، ح ۶.

۲۴. معارج/ ۵.

۲۵. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الصبر، ح ۲۳.

۲۶. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۳۵۲ ح ۱۰۶.
۲۷. غیبت نعمانی باب ۱۹ ح ۵.
۲۸. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۳۰۴ ح ۷۳.
۲۹. بحارالانوار ج ۲ ص ۲ ح ۱.
۳۰. منتخب الاثر ص ۲۴۷ ح ۱.
۳۱. مکیال المکارم ج ۱ ص ۱۱۹.
۳۲. بحارالانوار ج ۴۷ ص ۳۷۹ تا ۳۸۱.

انتظار فرجِ منتظَر

فصل پنجم

انتظار فرجِ منتظَر

انتظار فرج کامل

داستانی که از امام صادق (علیه‌السلام) در ارتباط با یکی از شیعیان ایشان نقل شد، شاهدی است بر این واقعیت که هرچه درج? ایمان در فرد بالاتر باشد، از وقوع ظلم و معصیت در عالَم، رنج بیشتری می برد و گرفتاری شدیدتری پیدا می کند. و چون براساس احادیثی که توضیح آنها گذشت، بزرگترین عبادتِ «مؤمن» انتظار فرج الهی در گرفتاری هایش می باشد، پس قطعاً آن که ایمانش کاملتر است، انتظار فرجش هم کاملتر و شدیدتر است. بنابراین کسی که در روی زمین شدیدترین و کاملترین درج ?انتظار فرج را دارد، همان کسی است که کاملترین درج ?ایمان را داراست و او در زمان حاضر کسی جز وجود مقدّس حضرت بقیهٔ الله الاعظم ارواحنا فداه، که هم ?مؤمنان در انتظار اویند، نمی باشد. ایشان در حال حاضر بیشترین رنج و مصیبت را به خاطر وقوع معاصی و ظلمها در عالم، متحمّل می شوند. و اگر به این حقیقت توجّه کنیم که ایشان ـ برخلافِ بقی ?مؤمنان که صرفاً اخباری از اطراف عالَم آنهم به طور ناقص می شنوند ـ به سبب داشتن مقام «شهادت بر خلق خدا»۱ هم ?آنچه را روی زمین رخ می دهد شاهد هستند، آنگاه تصدیق می کنیم که گرفتاری و مصیبت حضرت از وقوع ظلم و جنایت در عالم، اصلاً قابل مقایسه با دیگران نیست. ما گاهی یک خبر را می شنویم و سپس وقتی تصویر آن را می بینیم، تفاوت بسیاری در خود احساس می کنیم. یا اگر خبر مربوط به وقوع یک جنایت باشد، خواندن آن در روزنامه از لحاظ تأثیر روی خواننده و بیننده، با دیدن تصاویر آن بسیار تفاوت دارد، چه برسد به اینکه خودمان شاهد عینی ماجرا باشیم. از این همه معصیت و جنایت که روی زمین اتفاق می افتد، شاید کمتر از نصف آن گزارش شود. و بسیاری از آنچه گزارش می شود هم به ما نمی رسد. و چه بسا آنچه ما مطّلع می شویم، ده درصد از کلّ این موارد هم نباشد. علاوه بر اینکه در این مقدار نیز معلوم نیست تا چه میزان ابعاد واقعی قضایا منعکس شود. نهایتاً ما از اکثر وقایع تلخ و جانکاه و حوادث ناراحت کننده حتی در میان شیعیان اطلاع صحیحی پیدا نمی کنیم. اینجاست که می فهمیم اگر درصد کمی از علم نافذِ امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) را دارا بودیم و هم ?وقایع ظالمانه و جنایات را بعینه می دیدیم، چه بسا با همین ایمان ناقص و غیرتِ مختصر دینی، تاب تحمّل این تباهی ها را از کف می دادیم. پس قدری بیندیشیم؛ که امام ما در پس پرد ?غیبت هم ?این ماجراهای نگران کننده را ـ خصوصاً در میان دوستان و شیعیان خود ـ شاهد هستند، چه رنجی را از این بابت تحمّل می کنند و روزگار غیبت به ایشان چه سخت می گذردا!

سپرده شدن هدایت خلق به امام (علیه‌السلام)

هم ?این مطالب تنها به یک بُعد از وجود امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) مربوط می شود که همان ایمان و غیرت دینی کامل آن حضرت می باشد. حال اگر بُعد دیگری از وجود ایشان را هم به این بُعد اضافه کنیم، مسأله بسیار بسیار عمیق تر می شود. بُعد دوم؛ مسؤولیت خطیر هدایت بشر است که خداوند متعال به آن وجود مقدّس واگذار فرموده است و امام (علیه‌السلام) از طرف خدای متعال مسؤول هدایت خلق هستند. در زیارت جامع ?کبیره از امام هادی (علیه‌السلام) چنین نقل شده است: بِحَقِّ مَنِ ائْتَمَنَکُم عَلی سِرِّهِ و اسْتَرْعاکُم أَمْرَ خَلْقِهِ... . ۲ به حق آن که شما را نسبت به سرّ خود امین قرار داده و شما را مسؤول کار خلق خود کرده است... . «رعایت» به معنای حفظ و نگهداری است. و «راعی» یعنی کسی که مسؤول رسیدگی و مراقبت از یک یا چند چیز یا شخص می باشد. خداوند اهل بیت (علیهم السلام) را مسؤول حفظ امّت در مسیر بندگی خدا و مراقبت و رسیدگی به آنها قرار داده است. و امام (علیه‌السلام) این وظیف ?سنگین را با کمال دلسوزی و شفقت نسبت به خلق ـ خصوصاً مؤمنان ـ به انجام می رساند. ایشان، به فرمود ?اجدادِ طاهرینشان در حق شیعیان از پدر مهربان تر و از مادر نسبت به فرزند کوچک خویش دلسوزتر هستند، بلکه از خودشان هم به خودشان مهربان ترند. این مطلب را امام صادق (علیه‌السلام) به یکی از شیعیان خود فرمودند: وَاللهِ لَأَنَا اَرْحَمُ بِکُم مِنْکُم بِاَنْفُسِکُم. ۳ قسم به خدا همانا من نسبت به شما از خودتان به خودتان مهربان تر هستم. این تعبیر که با قسم به خدای متعال بیان شده است، نشانگر بالاترین درج ?وابستگیِ روحی و قلبی بین امام (علیه‌السلام) و شیعیانشان می باشد. ما هر چقدر نگران حال خود و نزدیکان خود هستیم، باید یقین داشته باشیم که حضرت ولیّ عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) بیش از خود ما نگرانِ حال ما هستند. بنابراین اگر یک گرفتاری و ناراحتی برای شیعه ای پیدا شود، قطعاً امام (علیه‌السلام) بیش از خود او گرفتار می شوند.

گرفتاری امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) به سبب گرفتاری های شیعیان

با این اوصاف بُعد وسیعی از ناراحتی ها و رنج های امام (علیه‌السلام) مربوط به گرفتاری ها شیعیان ایشان می شود. درست مانند یک پدر دلسوز و مادر مهربان که در گرفتاری فرزند خویش، گرفتار می شوند. هیچ پدر و مادر علاقمند به فرزندشان؛ وقتی ناراحتی ها و مشکلات او را می بینند، نمی توانند نسبت به آنها بی تفاوت باشند؛ بلکه هرقدر فهم و درایت آنها بیشتر از فرزندشان باشد، مسائل و مشکلات او را بهتر و عمیق تر درک می کنند و لذا بیش از خود او نگران وضعیّت او می شوند. چنین پدر و مادری هرگز خود را نسبت به ناراحتی های فرزندشان، بیگانه نمی دانند، بلکه نوعاً بیش از خود او برای رفع آنها تلاش می کنند. امام (علیه‌السلام) نیز که لطف و رحمت بیشتری از پدر و مادر نَسَبی نسبت به فرزندان معنوی خود (مؤمنان) دارند، هرگز خود را با مصیبت های ایشان بیگانه نمی دانند، بلکه بیش از خودشان؛ غصّ ?مشکلات آنها را می خورند. در این میان مشکلاتِ روحی و معنوی بیش از مشکلات مادّی و دنیوی حضرتش را نگران می کند؛ چون آنها مهم ترند و در تباهی شخص نقش مؤثّری دارند. ممکن است از نظر برخی شیعیان مشکلات مادّی نظیر فقر نگران کننده تر باشد. البته این امور نیز جای نگرانی دارد و قطعاً امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) هم که خود را جدای از شیعیانش نمی دانند، نگران این نوع گرفتاری های آنها هستند؛ ولی مشکلات معنوی مانند گناه یا سستی در اعتقادات مهم تر هستند. در بسیاری مواقع، خود شخص آنقدر که برای حل مسائل مادّی اش غصّه می خورد، به مشکلات روحی اش اعتنا نمی کند و آنها جدّی و خطیر نمی داند. این امر به غفلت و بی توجّهی او بر می گردد، و لذا یک مربّی آگاه و دلسوز به مراتب بیش از خود او نگران حال و روزش می باشد. امام (علیه‌السلام) چون بیش از هرکس و بهتر از هر پدر و مادر فهمیده ای و عمیق تر از هر مربّی باتجربه ای به این خطرها و مشکلات آگاه هستند، لذا بیش از همه از مشکلات دینی و روحی مؤمنان، اذیت می شوند و از آنها رنج می برند. نمونه هایی از این رنج ها را در فرمایش های خود حضرت می توانیم ببینیم. در زمان غیبت صغری وقتی گروهی از شیعیان در بعضی مسائل اساسی اعتقادی به اختلاف با یکدیگر

افتادند، نامه ای خدمت امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) نوشتند و آن را توسط نایب اول حضرت جناب عثمان بن سعید عمروی به خدمت ایشان ارسال کردند. ایشان در پاسخ، نامه ای برای آنها مرقوم فرمودند که در ابتدایش چنین آمده است: إنّه اُنْهِیَ اِلیَّ اِرْتیابُ جَماعَةٍ مِنْکُم فِی الدّینِ و ما دَخَلَهُم مِنَ الشَّکِّ و الحَیْرَةِ فی وُلاةِ أمْرِهِم. فَغَمَّنا ذلک لکم لا لَنا و ساءَنا فیکم لا فینا. لِأَنَّ اللهَ مَعَنا فَلا فاقَةَ بِنا اِلی غَیرِه. ۴ از تردید گروهی از شما در امر دین و شکّ و سرگردانی آنها در امر امامت آگاه شدم. این خبر ما را غمناک کرد، به خاطر شما نه به خاطر خودمان، و ما را در مورد خودتان ناراحت کرد و نه نسبت به خودمان، چون خداوند با ماست و نیازی به غیر او نداریم. حضرت از اینکه گروهی از شیعیان در مورد اعتقادات اساسی خود به تردید افتاده اند، نگران و ناراحت شده وفرموده اند که این ناراحتی ما به خاطر خود آنهاست، و گرنه امام (علیه‌السلام) هیچ نیازی به ایشان ندارند و اگر دلسوزی می کنند و در گرفتاری آنها غمگین می شوند، به خاطر خودشان است. در ادام ?همین نامه فرموده اند: وَ لو لا ما عِندَنا مِنْ... رَحْمَتِکُم و الاِشْفاقِ علیکم، لَکُنّا عَنْ مُخاطَبَتِکُم فی شُغْلٍ. ۵ و اگر ما دلسوزی و نگرانی نسبت به شما نداشتیم؛ از اینکه با شما سخن بگوییم، منصرف بودیم. اگر نیاز مردم به امام (علیه‌السلام) و دلسوزی و شفقت ایشان نسبت به آنها نبود، ائمه (علیهم السلام) باب سخن گفتن را هم با مردم نمی گشودند. انگیز ?ایشان برای معاشرت با خلق، چیزی جز نگرانی از وضعیّت آنها و رسیدگی به حالشان نیست. و شکّ در اعتقادات و سستی در ایمان یکی از مهم ترین اسباب نگرانی و ناراحتی امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در این روزگار است. در نام ?دیگری که خود ایشان برای «محمد بن هلال کرخی» مرقوم فرمودند، چنین آورده اند: یا محمد بن علی، قد آذانا جُهَلاءُ الشیعةِ و حُمَقاؤُهم و مَنْ دینُه جَناحُ البَعُوضَةِ أرْجَحُ منه. ۶ ای محمد بن علی، نادان ها و کم خردان شیعه و کسانی که یک بال مگس بر دین آنها ترجیح دارد، باعث رنجش خاطر ما شده اند. بال مگس کنایه از کوچکی و بی ارزش بودن یک چیز است. کسانی که بال مگس بر دینشان ترجیح دارد، کسانی هستند که به خاطر چیزهای پست و بی ارزش حاضر می شوند از اعتقادات صحیح خود دست بردارند و ایمان خویش را به منفعت های جزئی و پست بفروشند. اینها افراد سست اعتقادی هستند که به دلیل عدم تفقّه در دین و سطحی بودن ایمانشان، به راحتی از اصول اعتقادی خویش دست برداشته ، به انواع انحرافات کشیده می شوند. این گونه افراد نوعاً چوب نادانی و حماقت خود را می خورند و معمولاً سوءنیّت ندارند، ولی به خاطر کم خردی فریب افراد مغرض و منحرف را می خورند و از گوهر دینداری اصیل محروم می شوند. اینها باعث رنجش خاطر و اذیّت و آزار قلب مقدّس و پاک امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) می شوند و دل ایشان برای تک تک این افراد به درد می آید. حال باید پرسید آیا در طول این مدّت طولانی غیبت، کم بوده اند کسانی که این گونه اسباب اذیّت و آزار امام رؤوف خود را فراهم آورده اند؟! آیا فکر کرده ایم که این قلب پاک تاکنون چه مقدار برای این مصیبت ها به درد آمده است و تحمّل این آلام چقدر برایش سنگین و سخت بوده است؟! اینک به نمون ?دیگری از ارتباط عمیق میان امام (علیه‌السلام) و امّتش توجه کنید. امام هشتم (علیه‌السلام) می فرمایند: ما مِنْ اَحَدٍ مِنْ شیعَتِنا یَمْرَضُ إلّا مَرِضْنا لِمَرَضِه. و لا یَغْتَمُّ إلّا اغْتَمَمْنا لِغَمِّه. و لا یَفْرَحُ اِلّا فَرِحْنا لِفَرَحِهِ. و لا یَغیبُ عنّا اَحَدٌ مِنْ شیعَتِنا أینَ کانَ فی شَرْقِ الاَرضِ و غَربِها. و مَنْ تَرَکَ مِنْ شیعَتِنا دَیْناً، فَهُوَ عَلَینا. ۷ هیچیک از شیعیان ما بیمار نمی شود مگر آنکه ما هم به سبب بیماری او، بیمار می شویم. و غمگین نمی شود مگر آنکه به خاطر غم او ما هم غمگین می شویم. و شاد نمی گردد مگر آنکه به شادی او ما هم شادمان می گردیم. و هیچیک از شیعیان ما هر جا که باشد ـ در شرق و غرب زمین ـ از ما پنهان نیست. و اگر یکی از آنها پس از مرگش بدهکار باشد، دین او بر عهد ?ماست! غم و غصّه های امّت، امام (علیه‌السلام) را غمناک می سازد. و آنقدر این ارتباط روحی از جانب امام (علیه‌السلام) نسبت به شیعیان قوی است که ایشان در بیماری آنها بیمار می شوند. و آنچنان احساس مسؤولیت حضرت نسبت به دوستانشان شدید است که بدهی آنها را بر عهد ?خودشان می دانند. آیا همدردی و وابستگی بین انسانها از این عمیق تر فرض می شود؟! از حدیث شریف به صراحت استفاده می شود که حال و روز شیعه در هر کجا که باشد، از چشمان امامش پنهان نیست. بنابراین هرچند شخصِ امام (علیه‌السلام) در هنگام غیبت از دیدگان شیعه

پنهان است، ولی این پنهانی مانع آگاهی و اطّلاع امام (علیه‌السلام) از وضعیت شیعیان نمی شود. و لذا حضرت در هر جای زمین که تشریف داشته باشند، بر جریان زندگی هم ?مردم نظارت دارند و نسبت به مؤمنان احساس مسؤولیت خاصّی می کنند که باعث می شود غمهای آنها حضرتش را غمگین سازد. به هر حال، غرض از ذکر این موارد، توجه کردن عمیق تر به این حقیقت است که یکی از مهم ترین ابعاد گرفتاری های شخص امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در این زمان به مشکلات و رنج ها و گرفتاری های شیعیان ایشان مربوط می شود. البته چون امام (علیه‌السلام) مظهر قدرت الهی هستند، «می توانند» یک یک دوستان خود را از گرفتاری هایشان خارج کنند و با عنایت خاصّ خود، آنها را از رنج ها و مشکلاتشان رهایی بخشند؛ امّا باید توجه داشت که ایشان از این قدرت خدایی فقط در مواردی که مرضیّ پروردگار است، استفاده می برند. امّا بنای خداوند متعال بر این بوده و هست که شیعیان را با بلاها و مصیبت ها در هم ?اعصار و خصوصاً در زمان غیبت امام (علیه‌السلام) بیازماید. لذا ائمّه (علیهم السلام) از اظهار قدرت خویش جز در مواردی خاص و معدود- براساس حکمت های خاص ـ خودداری می کردند و حتی در مواردی که خودشان به شدّت گرفتار می شدند- مانند زندان های سخت و همراه با شکنج ?حضرت موسی بن جعفر (علیه‌السلام) یا مصائب و شداید روز عاشورای امام حسین (علیه‌السلام)- برای حفظ سنّت «امتحان» الهی و حکمت های دیگری که ما نمی دانیم، نوعاً قدرت خود را ابراز نمی کردند و جز در موارد استثنایی، روال عادی زندگی را برای مردم تغییر نمی دادند. تنها زمانی که خداوند اجاز ?چنین اظهار قدرتی را به طور کامل به امام (علیه‌السلام) می دهد، وقتی است که دیگر فرصت امتحانات به سر می آید و وقت پاداش مؤمنان و کیفر کافران «در دنیا» فرا می رسد. و این زمان همان عصر ظهور حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) است که خداوند به ایشان إذن می دهد تا مؤمنان را از هم ?گرفتاری هایشان خلاصی بخشند و کافران معاند را به سزای ظلمها و جنایات خود برسانند. بنابراین احقاق حقوق خودِ امامان (علیهم السلام) پس از ظهور امام دوازدهم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)- با قبل از رجعت و یا بعد از آن ـ صورت می پذیرد. انتقام الهی از قائلان سیدالشهدا (علیه‌السلام) نیز پس از ظهور فرزند ایشان انجام می شود. بنابراین ظهور حضرت هم فرج خود ایشان است و هم فرج هم ?دوستان و شیعیانشان. به همین جهت است که امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در انتظار اذن الهی برای فرج خودشان ـ که در واقع فرج هم ?مؤمنان است ـ دور ?غیبت خویش را می گذرانند. و چون شدّت گرفتاری ایشان در این زمان بیش از هم ?مؤمنان است و از طرف دیگر در بالاترین سطح ایمان قرار دارند، لذا به بالاترین عبادت مؤمن که همانا انتظار فرج الهی است، در برترین درج ?آن عمل می کنند. در احادیث اهل بیت (علیهم السلام)، حضرت مهدی موعود (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) علاوه بر اینکه «منتظَر» نامیده شده اند، عنوان «منتظِر» هم برای ایشان به کار رفته است. یکی از این موارد دعایی است که در روز عید فطر، هنگام خروج از منزل برای ادای نماز عید، خوانده می شود: اللّهمّ صَلِّ عَلی وَلِیِّک المنتظِر اَمْرَک، المنتظِر لِفَرَجِ اَوْلِیائک. ۸ خدایا، درود بفرست بر ولیّ خودت که در انتظار امر تو و در انتظار فرج دوستان تو است. در این دعای شریف، امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) منتظر دو چیز معرّفی شده اند؛ یکی امر خداوند که همان اذن ظهور ایشان است، و دوم فرج و گشایش دوستان خدا که همان مؤمنان هستند. و این دو امر با هم تحقق پیدا می کنند. چون فرج دوستان خداوند- به طور فراگیر و عمومی، نه به صورت خاص و موردی- فقط با اذن خداوند به قیام امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)- که فرج کلّی است ـ تحقّق پیدا می کند. و امام (علیه‌السلام) خود در انتظار این زمان هستند تا هم رفع گرفتاری از شیعیان بشود- که بخش عمده ای از گرفتاری های خود ایشان است ـ و هم رفع گرفتاری از خودشان. در دعایی که امام صادق (علیه‌السلام) در صبح روز بیست و یکم ماه رمضان، پس از ادای فریض ?صبح در سجده خوانده اند، چنین آمده است: اَسْألک... أنْ تُصَلِّیَ علی مُحَمّدٍ (صلی‌الله علیه و آله وسلم) وَ اَهْلِ بَیتِه و أنْ تأذَنَ لِفَرَجِ مَنْ بِفَرَجِهِ فَرَجُ اَوْلیائک و اَصفیائک مِنْ خلقک. ۹ (خدایا) از تو می خواهم... تا بر حضرت محمد (صلی‌الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت ایشان درود بفرستی و اجازه فرمایی برای فرج آن که فرج هم ?اولیا و برگزیدگانِ تو از آفریدگانت، به فرجِ اوست. از این حدیث هم می توان استفاده کرد که

فرج هم ?مؤمنان ـ در طول تاریخ، نه فقط در عصر غیبت امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)ـ به فرجِ خود امام (علیه‌السلام) که با اذن پروردگار به ظهور ایشان، انجام می شود، محقّق می گردد. مورد دیگری در احادیث که اطلاق «منتظِر» به امام (علیه‌السلام) شده، دعایی است که از ناحی ?مقدس خود حضرت توسط نایب خاص ایشان در زمان غیبت کبری صادر شده است. یکی از عبارات دعا این است: اللهمّ... ثَبِّتْنی علی طاعَةِ ولیِّ امرِک الّذی سَتَرْتَه عَنْ خَلقِک فَبِاذْنِک غابَ عَنْ بَرِیَّتِک و اَمرَکَ یَنْتَظِرُ. ۱۰ خدایا... مرا در اطاعت از ولیّ امر خود که او را از خلق خویش پنهان ساخته ای، ثابت قدم بدار. او با اجاز ?تو از مخلوقاتت غایب شده و در انتظار امرِ تو است. نتیج ?نهایی این که امام غایب (علیه‌السلام) خود از منتظران فرج خویش هستند و با توضیحاتی که ارائه شد، می توان گفت بالاترین و شدیدترین درج ?انتظار فرج، از آنِ امام «منتظِر» می باشد.

دعای عَبَرات

برای روشن شدن شدّت و نوع گرفتاری های امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) خوب است به یکی از دعاهای ایشان به درگاه خداوند، اشاره کنیم که در آن از سوز انتظارِ وصف ناپذیر خود در رفع گرفتاری از مظلومان و مستضعفان و میزان تأثّرات قلبی خویش در زمان غیبت پرده برداشته اند. این دعا که به دعای «عبرات»ـ یعنی اشکهاـ معروف است،۱۱ با این عبارت آغاز می شود: اللهمّ إنّی اَسْأَلُکَ یا راحِمَ العَبَراتِ و یا کاشِفَ الزَفَراتِ (الکُرُباتِ). خدایا، از تو درخواست می کنم؛ ای رحم کنند ?اشک ها و ای رفع کنند ?آه های بلند (گرفتاری ها). از آنجا که ابتدای دعا سخن از اشک و آه و گرفتاری است، می توان فهمید که ایشان دعا را با گریه و ناله شروع کرده اند. در اینجا عباراتی از این دعای سوزناک را به صورت پراکنده نقل می کنیم و دوستداران حضرت را به مطالع ?متن کامل آن سفارش می نماییم. ۱۲ إلهی انّ الأمرَ قد هالِ فَهَوِّنْهُ، و خَشُنَ فَأَلِنْهُ. و إنَّ القلوبَ کاعَتْ فَطَمِّنْها، و النفوسَ ارْتاعَتْ فَسَکِّنْها. إلهی إلهی، تَدارَکْ اَقداماً زَلَّتْ و اَفکاراً فی مَهامِهِ الحَیْرَةِ ضَلَّتْ. ۱۳ خدای من! کار وحشتناک و سخت شده، پس آن را آسان و سهل بگردان. و دل ها به اضطراب افتاده است، پس به آنها آرامش بخش. و جانها به ترس و وحشت گرفتار شده، پس آنها را تسکین بخش. خدای من خدای من، قدم های لغزیده و افکارِ گم گشته در بیابان هایِ خشکِ سرگردانی را دریاب. در این عبارات نوع نگرانی های امام (علیه‌السلام) و نیز شدّت و سختی آنها کاملاً منعکس شده است. اَنْتَ الّذی لا یُخَیِّبُ آمِلُک و لاـ یُرَدُّ سائلُک. إلهی ألهی أینَ رَحْمَتُکَ الّتی هی نُصْرَةُ المُستضعفینَ مِنَ الأنامِ ـ؟ و أینَ أینَ کِفایَتُک التی هی جُنَّةُ المُسْتَهدَفینَ لِجَورِ الأیّام؟ اِلیَّ اِلیَّ بها یا ربِّ. نَجِّنی مِنَ القومِ الظالِمینَ. إنّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ و أنتَ أرْحَمُ الراحِمینَ. ۱۴ (خدایا) تو آن کسی هستی که امیدوارِ به تو ناامید نمی شود و درخواست کنند ?از تو دست خالی بر نمی گردد. خدای من! خدای من! کجاست؟، کجاست رحمت تو که همان یاری مردم ضعیف نگه داشته شده است؟ و کجاست؟، کجاست دستگیری و بی نیاز کردنِ تو که همان سپر کسانی است که هدف جور روزگاران قرار گرفته اند؟ ای پروردگار من! (رحمت و کفایتِ خود را) به من ارزانی دار! مرا از ستمکاران نجات ده. من بدحال و پریشان خاطر شده ام و تو مهربان ترین مهربانان هستی. در این عبارات، حضرت، یاری هم ?مستضعفان و نجات هم ?مظلومان راـ کسی خود رأس هم ?آنها هستندـ از خدا درخواست کرده اند و روشن است که ایشان به سببِ استضعاف ها و ظلم ها، چنان رنجور و گرفتار شده اند که تعبیر «مَسَّنی الضُّرّ» را به کار برده اند (یعنی «من» بَدحال و پریشان خاطر شده ام) و از خداوند نجات «خود» را طلب کرده اند (نَجِّنی). معلوم می شود که هم سختی و گرفتاری انسانهای مظلوم و رنج دیده حقیقتاً گرفتاری امام (علیه‌السلام) است و هم نجات و خلاصی آنها فرج و نجات امام (علیه‌السلام) می باشد. مَولایَ تَری تَحیُّری فی اَمری و تَقَلُّبی فی ضُرّی و انْطِوایَ علی حُرْقَةِ قَلْبی و حَرارَةِ صَدْری. فَصَلِّ یا ربِّ عَلی محمدٍ و آل محمدٍ (صلی‌الله علیه و آله وسلم) و جُدْلی یا ربِّ بما أنتِ أهلُه فَرَجاً و مَخْرَجاً. و یَسِّرْلی یا ربِّ نحوَ البُشری مَنْهَجاً. ۱۵ ای مولای من! سرگردانی مرا در کارم و بالا و پایین شدنم را در گرفتاری ام و در آمیخته بودنم را با سوز دل و آتش سینه ام می بینی. پس ای پروردگار من، بر

محمد و آل محمد (صلی‌الله علیه و آله وسلم) درود فرست و به من ای پروردگارم، به شایستگی خود فرج و گشایشی ببخشای. و برایم ای پروردگارم، راهی به سوی بشارت و شادی بگشای. ملاحظه می شود که امام (علیه‌السلام) با سوزناک ترین عبارات، ناراحتی ها و غم های قلبی خود را اظهار کرده اند. «تقلّب» مطاوع «?قَلب» است و «قلب» یعنی زیرورو کردن. پس تقلّب به معنای زیرورو شدن و بالا ـ و پایین رفتن است. گرفتاری های امام ما در حدّی است که به تعبیر خودشان ایشان را در یَدحالی زیرورو می کند و رنج های ایشان ـ که همان رنج ها و مصائب مظلومان و ستمدیدگان بلکه عمیق تر از آنهاست ـ به اندازه ای عمیق است که قلب مقدّسشان را به آتش کشیده و دل مبارکشان را سوزانده است. از همه بالاتر تعبیر «تحیّر» است که به معنای سرگردانی می باشد؛ سرگردانی در کار خودشان (فی أمری). کار ایشان چیست؟ کار ایشان رسیدگی و مراقبت و نجات مظلومان و مستضعفان و مؤمنان است. اما این منظور به طور کامل و فراگیر فقط با اذن ظهور از جانب خداوند محقّق می شود. امام (علیه‌السلام) در حال غیبت، شاهد و ناظر رنج ها و مظلومیت های مردم ـ خصوصاً شیعیان خود ـ هستند و از طرفی دارای مقام «قدرة الله» و «ید الله» بودن می باشند. امّا چون هنوز اجاز ?الهی برای دستگیری کامل حضرت از گرفتاران داده نشده است و زمان صدور این اجازه هم معلوم نیست۱۶، و امام (علیه‌السلام) هم کاری جز با رضای پروردگار انجام نمی دهند، این است که آن عزیز پرده نشین و کیمیای هستی به تحیّر و سرگشتگی می افتند و تب و تاب ایشان در انتظار اذن خداوند برای ظهور، روز به روز شدیدتر می شود. البته همان طور که پیشتر بیان شد، امام (علیه‌السلام) در همین زمان هم به قدرت الهی خویش از بسیاری مؤمنانِ در رنج و گرفتاری دستگیری می فرمایند، ولی این مقدار در مقایسه با آنچه در سطح کلّ دنیا می توانند و قرار است که ان شاء الله انجام دهند، آنقدر نیست که مرهمی بر غم های بزرگ ایشان باشد. اگر منظور از «تحیّر» را در عبارت امام (علیه‌السلام) درست فهمیده باشیم، باید بگوییم که این معنا لازم ?انتظار عمیق و چشم به راهی شدید امام (علیه‌السلام) نسبت به ظهور و فرج خودشان ـ که فرج هم ?عالم است ـ می باشد. و اگر به لطف خدا ذرّه ای از این سوز و بی تابی شدید مولایمان را حسّ کنیم، آنوقت در مسیر انتظار فرج ایشان آنچنانکه شایسته است، قرار می گیریم. در انتهای این دعا، حضرت چنین عرضه داشته اند: یا من یُجیبُ المُضْطَرَّ إذا دَعاه، یا کاشفَ ضُرِّ ایُّوبَ، یا راحِمَ عَبْرَةِ یَعْقوبَ... اِفْتَحْ لی و اَنتَ خیرُ الفاتِحینَ. و الطُفْ بی یا ربِّ و بِجمیعِ المؤمنینَ و المؤمِناتِ... . ۱۷ ای کسی که وقتی مضطر او را بخواند، او را اجابت می کنی، ای برطرف کنند ?گرفتاریِ ایّوب، ای رحم کننده به اشکهای یعقوب... پیروزی نصیب من بگردان، و تو بهترین پیروز کنندگان هستی. و ای پروردگارم، لطف خویش را به من و به هم ?مردان و زنان باایمان ارزانی دار... . نتیج ?سخن در این فصل این است که گرفتاری های امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در زمان غیبت بیش از هر مؤمن دیگری است، و چون بالاترین درج ?ایمان از آن خودِ ایشان است، پس در رأس منتظران فرجشان، خود آن وجود مقدّس قرار دارند.

پی‌نوشت

۱. توضیح این مقام در کتاب «آفتاب در غربت» صفحات ۲۱۰ الی ۲۲۰ آمده است.

۲. بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۱۲۸.

۳. بصائر الدرجات جزء ۶ باب ۱ ح ۱۵.

۴. احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۲۷۸.

۵. احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۲۷۹.

۶. احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۲۸۹.

۷. فضائل الاشهر الثلاثه، کتاب فضائل شهر رمضان ص ۱۰۵ ح ۹۵.

۸. اقبال الاعمال باب ۳۷ ص ۲۸۴.

۹. بحارالانوار ج ۹۸ ص ۱۵۸.

۱۰. جمال الاسبوع فصل ۴۷ ص ۳۱۶.

۱۱. این دعای شریف را مرحوم شیخ کفعمی در کتاب «البلد الامین» (ص ۳۳۳) از حضرت مهدی (عج) روایت کرده است. همچنین مرحوم سید بن طاووس در کتاب «مهج الدعوات» این دعا را از دو طریق (ص ۶۰۵ و ۶۱۱) نقل کرده که اختلاف زیادی بین دو نسخه به چشم می خورد. مرحوم میرزا حسین نوری در کتاب «جنةُ المأوی» (ص ۲۲۱) از قول بعضی از بزرگان نقل کرده که این دعا از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت شده است. امّا این ادّعا با متن دعا (مطابق نقل شیخ کفعمی و نسخ ?دومِ مرحوم سید بن طاووس) سازگار نیست؛ زیرا در آن از امام صادق (ع) با تعبیر «مولای جعفر بن محمد الصّادق» یاد شده است که نمی تواند به خود آن حضرت منسوب باشد. ما بدون اینکه بخواهیم دربار ?گویند ?دعا اظهارنظر قطعی کنیم، با اعتماد به سخن مرحوم کفعمی که این دعا را از امام زمان (عج) دانسته، بعضی از عبارات آن را از «البلد الامین» و نسخ ?دوم «مهج الدعوات» که در بعضی قسمت ها اختلافات جزئی با یکدیگر دارند، نقل می کنیم.

۱۲. البلد الامین ص ۳۳۳ و مُهَجُ الدعوات ص ۶۱۱.

۱۳. مهج الدعوات ص ۶۱۲.

۱۴. مهجح الدعوات ص ۶۱۴.

۱۵. البلد الامین ص ۳۳۵.

۱۶. در این خصوص به بخش سوم کتاب مراجعه کنید.

۱۷. البلد الامین ص ۳۳۶.

مراتب انتظار فرج

فصل ششم

مراتب انتظار فرج

ارزش عمل به نیّت آن است

یک عمل خاص، بسته به شرایط و حالات مختلفی که فاعل آن دارد، می تواند ارزشهای مختلفی نزد خداوند داشته باشد. عوامل گوناگونی در میزان ارزش یک عمل تأثیرگذار است که در رأس هم ?آنها «نیّت» آن می باشد. یک عمل خاص اگر با نیّت های مختلف انجام شود، در حقیقت اعمال مختلفی می شود که هر کدام ارزشی غیر از دیگری دارد. «نیّت» همان انگیز ?فاعل و محّرک او در انجام عمل است. در حقیقت می توان گفت هر عملی یک کالبد و جسم دارد که همان ظاهرش می باشد و آنچه به نظر دیگران می آید، همان جسم عمل است. ولی روح عمل همان نیّت و قصد فاعل از انجام آن می باشد. و هر قدر آن نیّت در پیشگاه خداوند ارزش والاتری داشته باشد، عمل هم ارزش بیشتری پیدا می کند، و هر چقدر پست تر باشد، عمل هم بی ارزش تر خواهد بود. بنابراین درجات و مراتب مختلف یک عمل، به نیّت انجام آن عمل بستگی دارد. پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) در اهمیت و نقش «نیّت» در یک عمل، فرمایش زیبایی دارند: إنّما الاَعْمالُ بِالنّیاتِ. و لِکُلِّ امْرِءٍ ما نَوی. فَمَن غَزی ابْتغاءَ ما عندَاللهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَقَدْ وَقَعَ أجْرُهُ عَلَی اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ. و مَن غَزی یُریدُ عَرَضَ الدّنیا. أو نَوی عِقالاً، لم یَکُنْ له اِلّا ما نَوی. ۱ ارزش اعمال به این نیّت های انجام آنهاست. و بهر ?هرکس (از عمل) همان چیزی است که نیّت کرده. پس اگر کسی به انگیز ?خدایی به جنگ برود،

پاداشـش با خـدای عز و جل است. و اگر برای به دست آوردن منفعت دنیوی، یا به قصد گرفتن عِقال (چیزی که پاهای چارپایان را به وسیل ?آن می بندند) بجنگد، بهر ه اش چیزی جز آنچه قصد کرده نیست. شرکت در جنگ با دشمنان خدا، عملی است که می توانـد بـا نیّت هـای مختلفی انجـام شود. اگر انگیز ?شـرکت کننـده قصـد قربت به سوی خـدای عز و جل باشـد، بهره و پاداشـش از جنگیـدن، رضـای پروردگـار و اجر گرانقـدرِ اوست. ولی اگر مثلاً برای گرفتن غنیمتی به جنگ برود، ارزش جنگیـدنش به انـداز? ارزش آن غنیمت خواهـد بود. و به طور کلی هرکس متنـاسب بـا نیّتی که از انجام یک کار دارد، از آن بهره می برد و ارزش اعمال به نیّت های انجام آنها بر می گردد.

قصد قربت در نیّت

حال که روشن شد ارزش هر عملی به نیّت انجام آن بستگی دارد، باید عوامل تشکیل دهند ?نیّت را بررسی کنیم که مهم ترین آنها «قصـد قربت» می باشـد. قصـد قربت یعنی اینکه قصـد و انگیز ?فاعل در انجام کار، کسب رضای خداونـد و تقرّب به سوی او باشد. چنین قصـدی در انجام عمل ارزش آن را بسیار بسیار متفاوت می کنـد با وقتی که فاعل کار را برای غیر خـدا انجام می دهد. عمل کسـی که برای خـدا می جنگـد بـا آن که برای به دست آوردن غنیمتی پیکـار می کنـد، از نظر روح و ارزش کاملاً متفاوت خواهد بود. بنابراین می توان گفت قصـد قربت زمانی وجود دارد که انگیز ?شـخص از انجام کار، اطاعت خداونـد و امتثال امر او باشد. در این صورت کار او را می توان «عبادت» نامید. عبادت بودن یک عمل به همین قصد قربت بستگی دارد. البته بعضی اعمال هستند که ذاتاً عبادت هستند و «صحّت» آنها به قصد قربت در انجام آنها بستگی دارد، به طوری که اگر بدون چنین قصدی انجام شوند، مانند این است که اصـلاً انجام نشده اند؛ مانند نماز. اگر کسی امر خداوند به انجام نماز را به قصد قربت اطاعت نکند، اصلاً نماز نخوانده است. ولی هم ?دسـتورات پروردگار متعال این گونه نیسـتند. مثلاً امر به اینکه مؤمنان به دیـدن یکـدیگر بروند (تَزاوَرُوا) ۲ ، چنین نیست که اگر بدون قصد قربت امتثال شود، صـحیح نباشد. مؤمنان اگر با قصد قربت یا بدون آن، به دیدن یکدیگر بروند، در هر دو صـورت به این دسـتور الهی عمـل کرده انـد؛ ولی البته «عبـادت» بودن عمـل بسـتگی به وجود قصـد قربت دارد. دو نفر مؤمن که به ملاقات یکـدیگر می روند، هر کدام که با این کار قصد امتثال امر پروردگار و تقرّب به سوی او داشـته باشد، عملش عبادت خواهد بود، و اگر چنین قصـدی نکنـد، عبادتی هم انجام نـداده است. چه بسا یکی از این دو از این طریق خداونـد را عبادت کند و دیگری که قصـد قربت ندارد، به این عبادت موفق نشود. تفاوتی که در این دو حالت وجود دارد این است که اگر فاعل این کار را در انجام عملش قصد قربت داشته باشد، مستحقّ پاداش ها و ثوابهایی می گردد که خداوند برای این عمل مقرّر فرموده است، در صورتی که اگر چنین قصـدی نکنـد، مشـمول وعـده هـای الهی نمی گردد و اسـتحقاق آنهـا را پیـدا نمی کنـد. البته ممکن است خداونـد اجر و پاداشـی ـ کم یـا زیـادـ بـابت انجام آن عمل به او عطا فرمایـد، امّا چنین پاداشـهایی از روی تفضّل بوده و از خداونـد به لطف و کرم خویش او را مورد مرحمت قرار داده است بدون آنکه اسـتحقاقی نسبت به آنها داشته باشد. ۳ به طور کلی حساب «فضل» پروردگار از وعده های او کاملاً جداست. چه بسا به کسـی اصـلاً وعده ای داده نشده باشد ولی بیش از کسـی که به او وعده داده اند و او هم مطـابق وعـده عمل کرده است، مشـمول لطف و عنایت پروردگار قرار بگیرد. البته این امر هیـچ تعارضـی با عـدل پروردگار نـدارد، چون فضل الهی بر پای ?استحقاق فرد نمی باشد. نکت ?دیگر در مورد قصد قربت این است که چه بسا فرد در انجام یک عمل، دو یا چند نیّت داشـته باشد؛ در این صورت دو حالت متصوّر است: یکی اینکه نیّت ها در عرض هم باشند. یعنی هر کدام سهم مستقلّی در انگیز ?فاعل داشته باشند. و دوم اینکه انگیز ?اصلی و واقعی یکی باشد. و نیّت های دیگر در طول آن و به تَبَع آن مطرح گردند. در این صورت انگیز ?مستقل در انجـام عمل همان نیّت اصـلی است و انگیزه های تَبَعی در قصـد فاعل از انجام کار به طور مسـتقل هیچ نقشـی ندارد. به عنوان مثال کسـی که روزه می گیرد، ممکن است دو انگیزه برای عمل خود داشته باشد: یکی اطاعت امر الهی

نسبت به انجام روزه، دوم کسب سلامتی و بهداشت بدن. حال اگر این دو نیّت در عرض هم مطرح باشند، یعنی هر کدام درصدی از انگیز ?شخص را تشکیل بدهند، در حقیقت هر دو نیّت؛ اصلی می شوند و برای عملی مانند روزه که صحّت آن بستگی به قصد قربت فاعل دارد، وجود نیّتی در کنار قصد قربت، باعث ابطال آن می گردد. ولی اگر نیّت و انگیز ?اصلی اطاعت امر خداوند باشد و سلامت بدن به عنوان تَبَعی و طفیلی و در حقیقت به صورت فایـد ?روزه برای شخص مطرح باشد، چنین قصدی خلوص عمل برای خدا را از بین نمی برد. چون در حقیقت این نیّت تَبَعی برای شخص به هیچ وجه به صورت استقلالی مطرح نیست و حتی درصد کمی هم در قصد اصلی او تأثیر ندارد. پس روز ?او باطل نمی شود و عملش صحیح خواهد بود. عکس حالت دوم هم امکان پذیر است؛ یعنی اینکه شخص، نیّت اصلی اش از انجام روزه بهداشت بدن باشد و به تَبَع آن قصد امتثال امر الهی را در این کار بکند. در این صورت آنچه در واقع نیّت شخص را تشکیل می دهد، همان انگیز ?اوّلی و اصلی است؛ به طوری که اگر آن انگیزه را نداشته باشد، روزه نمی گیرد. به همین دلیل می توان گفت که عملش را برای امتثال امر خداوند انجام نمی دهد و لذا روزه اش باطل است. پس به طور خلاصه در مواردی که دو یا چند نیّت برای فاعل مطرح است، قصد قربت در انجام عمل به دو صورت محقق می شود: یا اینکه انگیز ?او در آن کار فقط و فقط کسب رضای خداوند و امتثال اوامر او باشد و هیچ قصد دیگری برایش مطرح نباشد. و دوم اینکه قصد دیگری هم داشته باشد ولی این قصد به تَبَع و به صورت طفیلی برایش مطرح باشد نه به صورت استقلالی. پس در این حالت هم آنچه مستقلاً نیّت او را تشکیل می دهد، همان امتثال امر الهی است و به قصد قربت در این حالت لطمه ای نمی خورد.

مراتب قصد قربت

قصد قربت به معنایی که گفته شد، خود دارای درجات و مراتبی است که بعضی از آنها بر بعضی دیگر ترجیح دارند و بطور کلی هم ?قصد قربت ها در یک درجه و رتبه نیستند. هرچه خلوص فرد در قصد قربتش بیشتر باشد، ارزش و رتب ?آن بالاتر است. و همان طور که وجود قصد قربت در انجام یک عمل، تضمین «عبادت» بودن آن را می کند، وجود قصد قربت خالص تر، ارزش آن عبادت را بالاتر می برد، و این امر عامل مهمّی در تحقّق مختلف عبادت می باشد. به این حدیث امام صادق (علیه‌السلام) در مراتب قصد قربت و عبادت توجه فرمایید: [اِنَّ] العُبّادَ ثلاثةٌ: قَومٌ عَبَدو اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ خوفاً. فتلك عِبادةُ العَبيدِ. و قومٌ عَبَدُو اللهَ تبارك و تعالی طَلَبَ الثَّوابِ. فتلك عبادةُ الاُجَراءِ. و قومٌ عَبَدُو اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبّاً له. فتلك عِبادَةُ الاَحرارِ. و هی اَفْضَلُ العِبادَةِ. ۴ [همانا] عبادت کنندگان (خداوند) سه گروه هستند: گروهی خدای عزّ و جلّ را از روی ترس (از عقاب الهی) عبادت کرده اند. این عبادت، عبادتِ بردگان است. و گروهی خدای متعال را به انگیز ?پاداش گرفتن عبادت کرده اند. این عبادت، عبادتِ مزدبگیران است. و گروهی خدای عزّ و جلّ را به خاطر محبّتی که به او دارند بندگی کرده اند. این عبادت، عبادت آزادگان است. و این بهترین و بافضیلت ترین عبادتهاست. در این حدیث سه درج ?قصد قربت در انجام عبادت مطرح شده که هر کدام درجه ای از عبادت را به وجود می آورد. در فرمایشی از امیرمؤمنان (علیه‌السلام) انگیزه های عبادت خداوند، چنین مطرح شده است: انّ قوماً عَبَدوا اللهَ رَغْبَةً. فتلك عبادةُ التُّجّارِ. و انّ قوماً عَبَدُوا اللهَ رَهْبَةً. فتلك عبادةُ العَبيدِ. و انّ قوماً عَبَدُوه شكراً. فتلك عبادةُ الاَحْرارِ. ۵ همانا کسانی خداوند را از روی شوق (به ثواب) بندگی کرده اند. این بندگی، بندگی تجارت کنندگان است. و گروهی خداوند را از روی ترس (از کیفر الهی) بندگی کرده اند. این بندگی، بندگی بردگان است. و کسانی خداوند را به خاطر شکر (نعمت هایش) بندگی کرده اند. این بندگی، بندگی آزادگان است. در اینجا به جای انگیز «?حبّ»، انگیز «?شکرگزاری» از نعمت های الهی مطرح شده است. در فرمایش دیگری از همین بزرگوار- رئیس الموحّدین و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)- در مناجات با پروردگار چنین آمده است: ما عَبَدْتُكَ خَوفاً مِنْ نارِك و لا طَعَماً فی جَنَّتِك، ولكِنْ وَجَدْتُكَ اَهْلاً لِلْعِبادَةِ فَعَبَدْتُك. ۶ (پروردگارا) تو را از روی ترس از آتش تو و

به خاطر طمع به بهشت تو، بندگی نکرده ام، ولکن تو را شایست ?بندگی کردن یافتم، پس عبادتت نمودم. اینجا تعبیر دیگری مطرح شده که عبارت است از اینکه بنده ای خدای خود را شایست ?بندگی کردن یافته باشد. توجّه به دو نکته در این بحث لازم به نظر می رسد: نکت ?اول: «ترس از عذاب الهی» و «شوق نسبت به پاداش خداوند» و «شکر نعمت های پروردگار» هیچکدام با قصد قربت شخص در انجام عبادت برای خدا، منافات ندارد. کسی که خدا را به خاطر اینکه به آتش قهر او گرفتار نشود، بندگی می کند، در حقیقت خداوند را بندگی کرده، ولی انگیزه اش برای این عبادت، ترس از کیفر او می باشد. پس داعی و انگیز ?اصلی و مستقلّ برای او، امتثال امر خدا و بندگی اوست، ولی البته داعی بر این داعی و انگیز ?این انگیزه، ترس از عقاب الهی است که این ترس فی نفسه مطلوب و محبوب پروردگار است و دقیقاً در مسیر بندگی کردن اوست و چیزی نیست که با قصد قربت او در عبادت منافات داشته باشد. همین طور است انگیز ?به دست آوردن پاداش و ثواب الهی که اینهم انگیز ?عبادت پروردگار می تواند باشد و اگر کسی به این شوق، خداوند را بندگی کند، از دایر ?توحید و عبادت خداوند خارج نشده است. ملاحظه می شود که در احادیث مذکور هم، «عبادت کنندگان خدا» (عبدوا الله) به سه گروه تقسیم شده اند. پس معلوم است که هم ?اینها خدا را عبادت کرده اند ولی البته انگیزه هایشان در عبادت او مختلف بوده است و همین اختلاف، باعث اختلاف در درجه و مرتب ?عبادت های آنها شده است. قطعاً کسی که خدا را به خاطر شکر نعمت هایش بندگی می کند از آن که بخاطر شوق به ثواب پروردگار عبادت می کند. در درج ?بالاتر و عبادتش دارای ارزش بیشتری است، ولی رتب ?بالاتر داشتن یک عبادت، دلیل بر این نیست که رتب? پایین تر، بندگی خدا نباشد و عمل او از عبادت بودن خارج گردد. انگیزه های مختلف در بندگی خداوند، درجات مختلف قصد قربت را به وجود می آورد که پایین ترین آنها ترس از عقاب و طمع نسبت به ثواب پروردگار می باشد و بالاترین آنها هم عبادتی است که امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در وصف خود فرموده اند و آن اینکه کسی خداوند را شایست ?بندگی یافته باشد و به این سبب او را عبادت نماید. به هر حال هم ?اینها عبادت خداوند است ولی هر کدام درجه ای دارد. نکت ?دوم: هر درجه ای از عبادت خداوند می تواند با درجات پایین تر آن جمع شود. مثلاً کسی که خداوند را به خاطر شکر نعمت هایش بندگی می کند، ممکن است ترس از عذاب الهی و شوق به بهشت او هم داشته باشد و علی القاعده چنین است. بله؛ انگیز ?او از بندگی خدا، ترس نیست، ولی ترس از عذاب های الهی هم دارد. همچنین است کسی که خداوند را چون شایست ?بندگی کردن یافته است، بندگی می کند. او هم ممکن است ترس از جهنّم و شوق به بهشت را داشته باشد، ولی اینها انگیز ?عبادت او نباشند. دعاها و مناجات هایی که از امیرمؤمنان (علیه‌السلام) و سایر امامان (علیهم السلام) به ما رسیده است، شاهد قطعی بر این مطلب است که آن بزرگان ـ خدا را چون شایست ?عبادت یافته بودند، عبادت می کردند ـ از عذاب و کیفر الهی می ترسیدند و به وعده ها و پاداشهای او طمع داشتند و این هیچ منافاتی با درج ?بالای عبادت ایشان ندارد. و به طور کلّی لازم ?اینکه کسی خداوند را به خاطر ترس از آتش و طمع به بهشت بندگی نکند، این نیست که از آتش نترسد و به بهشت طمع نداشته باشد. در دعای شریف «کمیل» از زبان مولی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به درگاه الهی چنین می خوانیم: یا إلهی و سیّدی و ربّی، اَتُراک مُعَذِّبی بِنارِك بَعدَ تَوحِیدك. ۷ ای معبود و آقا و پروردگار من، آیا واقعاً مرا به آتش خود عذاب می کنی با آنکه به توحید دربار ?تو اعتقاد دارم. اگر ترس از عذاب به آتش جهنّم نبود، هرگز امیرمؤمنان (علیه‌السلام) چنین مناجات نمی فرمود. در دعای دیگری که به نام دعای «ابوحمزه ثُمالی» معروف است که ایشان آن را از امام زین العابدین (علیه‌السلام) نقل کرده است، چنین می خوانیم: أجِرْنی مِنَ النارِ بِعَفْوِك. و أدخِلْنِي الجَنَّةَ برحمتك. و زَوِّجْنی مِنَ الحُورِ العینِ بِفَضْلِك. ۸ (خدایا) مرا به عفو و بخشایش خود از آتش پناه بده. و به سبب رحمت خود وارد بهشت گردان. و با فضل خود، حوریان بهشت را به من تزویج کن. ملاحظه می شود که امام سجاد (علیه‌السلام) از آتش قهر الهی به عفو او پناه برده اند و تقاضای بهشتی شدن به سبب رحمت الهی کرده اند و اظهار شوق نسبت به ثواب های اخروی را در دعای خویش به درگاه خداوند عرضه داشته اند. در این عبارات و امثال آنها ترس از آتش غضب الهی و طمع به بهشت و نعمت های

اخرویِ پروردگار کاملاً آشکار است. البته نباید از این سخنان معصومان چنین برداشت شود که امامان (علیهم السلام) چون مرتکب معاصـی شده اند، از آتش قهر الهی می ترسیده اند. هرگز چنین نیست! این بزرگواران دارای چنان مقام طهارت و عصمتی بوده اند که فکر انجام گناه را هم در سر نمی پروراندنـد، چه رسـد به آنکه مرتکب آن بشونـد. آنچه منشأ ترس این ذوات مقدّس و نورانی بوده، قطعاً چیزهـایی نیست که غیر معصومین به آن مبتلاـ هستند، بلکه آنها در درجه ای بوده و هستند که بعضـی امورِ غیر گناه را برای خود گنـاه می شـمردند یـا عوامـل دیگری باعث خوف ایشان از عقاب الهی می شـده است که به کلّی با معاصـیِ نهی شـده از جانب خداوند، متفاوت است. ما اکنون در مقام توضیح و توجیه این مطلب نیستیم۹ امّا به هر حال می خواهیم نتیجه بگیریم: از اینکه ایشان ـ آنچنانکه امیرمؤمنان (علیه‌السلام) فرمودندـ در مقامی بوده اند که خداوند را نه از روی ترس و نه به شوق ثواب، بلکه چون او را شـایست ?عبـادت می دیدنـد، عبـادت می کردنـد، نمی توان نتیجه گرفت که ترس از آتش غضب پروردگار و طمع به پاداش هـای اخروی در ایشـان نبوده است. عصـار ?مطلب اینکه: قصـد قربت در انجـام عبـادت پروردگـار دارای مراتب و درجاتی است. و هرکس بنا به رتب ?ایمانی و معرفتی خود و متناسب با اخلاصی که در بندگی خداوند دارد، در یکی از این درجات قرار می گیرد، هرچند که هم ?اینها بالاخره عبادت خداست و مراتب بالاتر با درجات پایین تر قابل جمع می باشد.

قصد قربت در انتظار فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)

مطـالبی که از ابتـدای فصـل حاضـر بیـان شـد، در حقیقت مقـدّمه ای بـود برای بحث «انتظـار فرج امـام عصـر (عجـل‌الله تعـالی فرجه الشـریف)» و مراتب آن. در یک تقسـیم اولیه می توانیم انتظار فرج امام (علیه‌السـلام) را دارای دو رتبه بدانیم: با قصد قربت، و بدون قصد قربت. اگر این انتظار با قصد قربت و به انگیز ?امتثال امر الهی انجام شود، «عبادت» است و گرنه عبادت نیست. اولین بحثی که در اینجا پیش می آید این است که: آیا اصولاً انتظار فرج بدون قصد قربت می توان داشت یا خیر؟ اگر کسـی حال انتظار فرج را در گرفتاری هایش ـو در رأس آن گرفتاری های ناشـی از دوری و غیبت امام (علیه‌السـلام)ـ به عنوان امتثال امر الهی نداشـته باشد، آیا «منتظر فرج» نامیـده می شود و ادلّه ای که امر به این عمـل کرده انـد، بـدون قصـد قربت هم امتثال می شونـد یا نه؟ سؤال بعـدی این است: آیا چنان کسـی مشـمول فضائل و پاداشـهایی که خـدای متعال به منتظران فرج وعـده داده است، می شود؟ در پاسخ به این دو مسأله به نظر می رسدـ آنچنانکه صاحب کتاب شـریف مکیال المکارم فرموده اند۱۰ـ اگر کسـی در گرفتاری های خود از رحمت و دسـتگیری خداونـد ناامید نشود و «یأس از رَوح الهی» پیدا نکند، می توان او را «منتظر فرج خداوند» دانست، هرچند که در این عمل خویش قصـد قربت و امتثـال امر الهی را نداشـته باشـد. و این پـایین ترین درج ?انتظار فرج را تشـکیل می دهـد. دلیلی که در کتاب مکیال المکارم مورد اسـتناد قرار گرفته است، حـدیث شـریف امام صادق (علیه‌السـلام) می باشد که وقتی ابوبصـیر از ایشان پرسـید: (متی الفرج) فرج و گشایش چه موقع است؟ حضـرت در پاسخ به او فرمودنـد: یا أبا بصـیر، و أنتَ مِمَّن یُریـدُ الـدنیا؟ مَنْ عَرَفَ هذا الأمرَ فقد فُرِّجَ عنه بانتظارِه. ۱۱ ای ابوبصیر، آیا تو هم از کسانی هستی که (فرج و راحتی در) دنیا را می خواهند؟ هرکس معرفت به این امر (امامت و ظهور امام (علیه‌السـلام)) داشـته باشـد، به سـبب انتظارش برای او گشایش حاصل شـده است. فرمایش حضـرت به ابوبصـیر در حقیقت این بوده است که برای مانند تو شایسته نیست که فرج و گشایش را برای مقاصد و اهداف دنیوی طلب نمایی و باید همّت و نیّت خود را در این کار جنبه های اخروی و پاداش های معنوی قرار بدهی. ولی در عین حال به طور ضـمنی انتظار فرج با هـدف گشایش در امور دنیوی را پـذیرفته انـد و آن را درج ?پست و دونِ شأن کسانی چون ابوبصـیر دانسـته اند. با این ترتیب بر چنین کسـی عنوان تارک (ترک کننده) انتظار فرج صدق نمی کند، حتی اگر نیّت او از کارش صـرفاً رفع گرفتاری های شخصـی و دنیوی اش باشـد. آری؛ انتظـار این فرد را نمی توان «عبادت» خـدا دانست. چون عبادت بودن یک عمل فرع بر قصـد قربت در انجام آن است و فرض مسأله در موردی است که فاعـل چنین قصـد و نیّتی نداشـته باشـد. به همین دلیل چنین شخصـی مشـمول فضائل و

پاداش های اخروی که خداوند برای منتظران ظهور امام (علیه‌السلام) مقرّر فرموده است نمی شود، هرچند که از آثار و فضایل دنیوی «انتظار فرج» تا حدّی بهره مند می گردد. حداقل فایده ای که این انتظار برای او دارد این است که در مشکلات و گرفتاری های خود ناامید نمی شود و از پاسخ در نمی آید و این کمترین فرجی است که بر انتظار فرج مترتّب می شود. امّا این عمل شریف (انتظار فرج) در دنیا و آخرت نتایج و آثار و ثواب های فوق العاده ارزشمندی دارد که رسیدن به آنها صرفاً با احراز درجات بالاتر آن امکان پذیر می باشد. پس انتظار فرج بدون قصد قربت، انتظار فرج هست ولی عبادت نیست. ولی اگر همین عمل با قصد قربت انجام شود، «عبادت» خداوند خواهد بود و بلکه بزرگترین و بافضیلت ترین عبادات می باشد. پس تا اینجا «انتظار فرج» دو رتب؟ کلی پیدا می کند: رتب ?اول: انتظار بدون قصد قربت، و رتب ?دوم: انتظار با قصد قربت. در انتظار فرج بدون قصد قربت، انگیز؟ اصلی فرد امتثال امر الهی نیست. او به خاطر رضای خدا و تقرّب به او انتظار نمی کشد، بلکه یا اصلاً نیّت خدایی برایش مطرح نیست و یا اگر هم مطرح باشد، به صورت تَبَعی و طفیلی است. حالت اول مربوط به کسی است که فرج امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) را به خاطر رهایی از گرفتاری ها و سختی های دنیای خودش یا دیگران و رسیدن به خوشی های زمان ظهور، انتظار می کشد و هیچ انگیز ?الهی و خدایی برایش مطرح نیست. و حالت دوم این است که انگیز ?اصلی اش همان لذّات خوش دنیوی است و به تَبَعِ آن قصد امتثال امر خدا را هم می کند. برای چنین فردی، اطاعت امر خداوند و عبادت او مستقلاً مطرح نیست، بنابراین با حالت اول از این جهت هیچ تفاوتی ندارد. پس در هیچیک از این دو حالت نمی توانیم انتظار فرج امام (علیه‌السلام) را عبادت خداوند بدانیم. و لذا وعده های الهی در مورد پاداش اخروی انتظار شامل این دو گروه نمی شود. البته خداوند به فضل و کرم خویش ممکن است ایشان را از بعضی آثار اخروی انتظار بهره مند بفرماید، ولی اگر چنین کند به خاطر استحقاقی که در ایشان کسب کرده اند نخواهد بود بلکه صرفاً لطف و احسان او تلقّی می گردد. این در مورد انتظار فرج بدون قصد قربت. امّا در انتظار فرج با قصد قربت هم دو حالت می توان فرض کرد: یکی اینکه انگیز ?شخص منتظر صرفاً اطاعت امر الهی و کسب رضایت خداوند با این عمل باشد و هیچگونه قصد ونیّتی نسبت به آثار و برکات دنیوی فرج امام (علیه‌السلام) پس از ظهور ایشان نداشته باشد. دوم اینکه آنها هم مدّنظر او باشند ولی به تَبَعِ امتثال امر خداوند و به طفیل تقرّب به سوی او. ۱۲ وجه مشترك این دو حالت این است که شخص منتظر، فرج امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) را به خاطر رضای خداوند می خواهد و آثار و برکات دنیویِ ظهور تأثیری در نیّت استقلالی او ندارد. پس به روشنی می توان گفت که هر دو فرد با انتظار فرج خود، خدا را عبادت می کنند و بسته به تفاوتی که در خلوص نیّت خدایی آنها وجود دارد، درجات مختلفی از قصد قربت متصوَّر است که هر درج ?آن، رتبه ای از انتظار فرج را به وجود می آورد. هم ?آنچه دربار ?نیّت و قصد قربت در آن بیان شد، اینجا هم می تواند مطرح گردد. مسأل ?بندگی کردن خدا به خاطر خوف از عقاب یا طمع به ثواب، در انتظار فرج هم که یک عبادت ارزشمند-بلکه بالاترین عبادت پروردگار-است، مطرح می شود و نیز درجات بالاتر نیّت که عبادت از روی «شکر» یا انگیز «?حبّ خدا» و بالاتر از همه به خاطر «شایسته بودن خداوند برای عبادت» باشد، در اینجا هم مورد پیدا می کند. تا اینجا درجات انتظار فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) را با در نظر گرفتن عامل قصد قربت در آن بررسی کردیم. به همین موضوع از دیدگاه دیگری هم می توانیم نظر کنیم تا بُعد جدیدی از آن بر ما گشوده شود. آن دیدگاه عبارت است از اینکه منتظر ظهور امام (علیه‌السلام) قلباً در انتظار فرج چه کسی یا چه کسانی است. هرچه آن شخص یا اشخاص نزد خداوند قدر و منزلت والاتری داشته باشند و فرج آنها بیشتر محبوب پروردگار باشد، انتظار فرج آنها با ظهور امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) ارزش بالاتری پیدا می کند و در پیشگاه الهی عبادت با فضیلت تری تلقّی می گردد.

انتظار فرجِ چه کسی؟

ظهور امـام زمـان (عجـل‌الله تعـالی فرجه الشـریف) فرج هم ?مؤمنـان در عـالم بلکه هم ?مظلومان و حتی فرج غیر انسانها هم هست. اینکه منتظر ظهور حضـرت، انتظار فرج چه کسانی را دارد، ارزش آن را کاملاً متفاوت می کنـد و مراتب مختلفی از انتظار فرج را به وجود می آورد. اولین رتبه این است که مؤمنی از گرفتـاری هـای شخصـی خود به سـتوه آمـده و در انتظار فرج الهی نسبت به آنها باشـد. چنین شخصـی هم ?فکر و همّتش، خلاصـی خودش از گرفتـاری هـایش می باشـد و به غیر خود ـ از گرفتـاران ـ توجّه خاصّ نـدارد. اینکه انسـان رفع گرفتـاری هـایش را از خـدا بخواهـد و خلاصـی از آنها را ظهور امام عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) بدانـد، بسیار ارزشـمند است و در مقـایسه بـا آن که در گرفتـاری هـای خـود به خـدا تـوجّه نمی کنـد یـا رفعِ آن را به ظهـور امـام (علیه‌السـلام) نمی بینـد، از رتب ?ایمـانی بسـیار بالا‌یی برخـوردار است؛ ولی در عین حـال چون فقـط خودش را می بینـد و تنهـا به سعادت خویش می اندیشد، از این لحاظ رتب ?بالایی ندارد. دومین مرتبه این است که مؤمن به خاطر رفع گرفتاری از هم ?مؤمنان در روی کر ?زمین، ظهور حضـرت بقیـهٔ الله ارواحنـا فـداه را انتظـار می کشـد. چنین فردی یقین دارد که راه نجـات مؤمنان ـ به طور کامل ـ از سـختی ها و ناراحتی های زمان غیبت در سـطح جهان، همانا ظهور امام غایب (علیه‌السـلام) است، لـذا رنـج ها و گرفتاری هـای هم ?مؤمنـان او را رنـج می دهـد و برای فرج آنهـا در انتظار ظهور مولا‌یش به سر می برد. این حالت نسبت به حالت قبلی در رتب ?بالا‌تری است و فضـیلتی که انتظـار فرج برای این فرد دارد، بیش از کسـی است که فقط به فکر مشـکلات خودش می باشـد. رتبه سـوم این است که مـؤمن نه فقـط به مشـکلات و گرفتـاری هـای اهـل ایمـان تـوجّه داشـته باشـد، بلکه به فکر هم ?مظلومـان و مستضـعفان عـالم باشـد و رهـایی آنهـا را بـا فرج حضـرت مهـدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) از خداونـد طلب کنـد. امام عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) متعلّق به هم ?انسانها هسـتند و فقط امام شـیعیان نیستند. درست است که غیر شیعه نه شناختی از امام زمـان (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) دارنـد و نه در گرفتاری های خود به ظهور ایشان می اندیشـند، ولی مؤمنان می داننـد که امام آنها با ظهور خویش نه فقط شـیعیان را بلکه هم ?انسانهای ستمدیده و رنج کشیده را از زیر ظلم و ستم مستکبران و زورگویان عالم نجات می بخشد. در دعای بسـیار زیبایی که از حضـرت صادق (علیه‌السلام) به نام «دعای عهد» به ما رسیده است، چنین می خوانیم: و اجْعَلْهُ اللهُمَّ مَفْزَعـاً لِمَظْلُومِ عِبادِك و ناصـراً لِمَنْ لا یَجِدُ له ناصـراً غیرَك. ۱۳ و خداونـدا، ایشـان (امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف)) را پناه بندگان سـتمیدید ?خود و یاور کسانی که جز یاری ندارند، قرار بده. در این عبارات امام (علیه‌السـلام) برای هم? بندگان مظلوم خداوند ـ چه مؤمن و چه غیر مؤمن ـ و هم ?کسانی که یار و یاوری جز پروردگار عالم ندارند، دعا کرده اند و رهایی آنها را از ظلم و سـتمی که به ناحق بر ایشان می رود، با ظهور امام عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) درخواست کرده انـد. پس مؤمن بایـد سـطح خواستِ خود را بالا‌تر از حـدّ مؤمنـان آورده و انتظـار گشایش در امور هم ?مستضـعفان عالم را در فرجِ مولا‌یش حضـرت مهـدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) داشـته باشد. این مرتبه از انتظار فرج بالاتر از دو رتب ?قبلی است. رتب ?بالاتر هم این است که یـک مؤمن فقـط به رهایی انسانهای مظلوم عالم نیندیشـد، بلکه ظهور امام خود را برای رفع گرفتاری از هم ?مخلوقات الهی اعمّ از انسانهـا و غیر انسانهـا بخواهـد. غیر انسانها شامل فرشـتگان، جنّیان، حیوانات، گیاهان و جمادات می گردد. اعتقاد قطعی شیعه این است که ظهور امام (علیه‌السلام) فرج هم ?اینهاست. ۱۴ و در حدیثی که ابتدای بخش فعلی نقل کردیم، فرموده بودند که هم ?اهـل آسـمان و اهل زمین از ظهور حضـرت خشـنود می گردنـد. نمون ?دیگری از فرمایشات حضـرت امیر (علیه‌السـلام) چنین است: لو قَـد قامَ قائِمُنا لَأَنْزَلَتْ السّـماءُ قَطْرَها و لَأَخْرَجَتِ الاَرضُ نَباتَها... و اصْطَلَحَتِ السِّباعُ و البهائمُ. ۱۵ اگر قـائم ما (اهل بیت) قیام کنـد، آسـمان بـاران خود را (به طور کامـل) فرو می ریزد و زمین گیاهـانش را (در سـطح وسیع و فراگیر) می رویانـد... و حیوانات درنـده و اهلی بـا یکـدیگر سازش می کننـد. کار به آنجا می رسـد که زمین به نور وجود امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) نورانی شـده و مردم از نور خورشـید بی نیـاز می گردنـد. خـدای متعال می فرمایـد: «وَ اَشْـرَقَتِ الأرضُ بِنُورِ رَبِّها».۱۶ و زمین به نـور صاحب آن روشن می گردد. امام صادق (علیه‌السـلام) در توضـیح آی ?شریفه فرموده اند: ربُّ الاَرضِ یعنی إمامَ الاَرضِ. ۱۷ منظور

از ربّ زمین، امام زمین است. در اینجا از وجود مقدّس امام (علیه‌السلام) به «ربّ الارض» تعبیر شده است. «ربّ» در لغت به معنای صاحب اختیار و سرپرست می باشد و منظور از ربّ زمین در این آی ?شریفه، صاحب اختیار زمین ـ که همانا وجود مقدّس امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) است ـ می باشد. امام صادق (علیه‌السلام) در توضیح بیشتر آی ?مبارکه فرموده اند: إنَّ قائمَنا إذا قامَ أشْرَقَتِ الاَرْضُ بِنُورِ رَبِّها و اسْتَغْنَی العِبادُ عَن ضَوءِ الشمسِ و ذَهَبَتِ الظُلْمَهُ... و تُظْهِرُ الاَرضُ كُنُوزَها حتی تَراها الناسُ علی وَجْهِها. ۱۸ چون قائم ما (اهل بیت (علیهم السلام)) قیام کند، زمین به نور صاحب اختیار آن نورانی شده و بندگان از روشنایی خورشید بی نیاز می گردند و تاریکی ها از بین می رود... و زمین گنجهای خود را آشکار می کند به طوری که مردم آنها را بر روی زمین مشاهده می کنند. پس ظهور امام (علیه‌السلام) هم ?دنیا و ساکنان آن را متحوّل می سازد و زمین را نورانی و آسمان را پربرکت می گرداند. اگر مؤمنی برای فرج هم ?دنیا و عالم هستی انتظار ظهور مولایش را از جانب خداوند داشته باشد، عبادت بزرگی انجام داده و رتب ?انتظار فرجش از مراتب قبلی بالا‌تر است. چنین مؤمنی فقط به خودش و سایر مؤمنان و مظلومان عالم نمی اندیشد؛ بلکه فرج و سعادت هم ?مخلوقات خداوند را در نظر دارد. تا اینجا چهار مرتب ?انتظار فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) را مطرح کردیم که در هر یک از آنها می توانیم با در نظر گرفتن قصد قربت یا عدم آن و نیز درجات مختلف قصد قربت، مراتبی را قائل شویم که در مجموع با توجّه به نیّت های مختلفی که مؤمنان از جهات مختلف در «انتظار فرج» امام خود دارند؛ اقسام بسیار متعدّدی در این عبادت بزرگ به وجود می آید. امّا مرتبه پنجمی هم در انتظار فرج امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) می توانیم داشته باشیم که از هم ?مراتب قبلی بالاتر و بافضیلت تر است و در عین آنکه هم ?آنها را شامل می شود ولی بسیار کاملتر و در پیشگاه الهی عبادتِ با عظمت تری محسوب می شود. این مرتبه را می توان بالاترین درج ?انتظار فرج برای مؤمنان و منتظران دانست. ۱۹ این مرتبه از آنِ کسی است که فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) را به خاطر خود ایشان از خداوند طلب می کند و در انتظار رفع گرفتاری از خود امام (علیه‌السلام) می باشد. اگر وجود مقدّس ایشان با هر مؤمنی و بلکه مجموع هم ?مؤمنان ـ غیر سیزده معصوم دیگر ـ مقایسه شود، قدر و منزلت ایشان از سایرین بالاتر است و وجود مقدّسشان در پیشگاه الهی از همه عزیزتر و محترم تر می باشد، بنابراین انتظار فرج ایشان و سرور و خوشحالی حضرتش در مقایسه با فرج سایرین، نزد خداوند عبادتی بافضیلت تر می باشد. اگر مظلومان و مستضعفان روی کر ?زمین را در نظر بگیریم، هیچ مستضعف و مظلومی را ستمدیده تر از اهل بیت (علیهم السلام) ـ و در این زمان حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) ـ نمی توان یافت. بزرگی هر ظلمی متناسب با میزان حقّی که از مظلوم پایمال می شود، سنجیده می شود. هرقدر حقّ بیشتر و بزرگ تری از فرد ضایع و تباه گردد، ظلمی که به او رفته بیشتر و بزرگتر است. پس از خدای متعال ـ که بزرگترین حقوق را بر بندگانش دارد ـ کسی جز اهل بیت (علیهم السلام) صاحب حقّ عظیم بر هم ?انسانها ـ و بلکه هم ?موجودات ـ نیست. ۲۰ و اگر گفته شود که حقوق ایشان از مجموع هم ?حقوقی که سایر انسانها بر گردن یکدیگر دارند بالا‌تر است، سخن مبالغه آمیزی نخواهد بود. بنابراین می توان فهمید که حضرت بقیهٔ الله (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) ـ به عنوان تنها باقیماند ?خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) ـ در رأس هم ?مظلومان عالم قرار دارند، چون ظلمی که به ایشان رفته و می رود بیش از هم ?ظلم های دیگر در عالم می باشد. در زیارت حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) از زبان حضرت ابی الحسن (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) چنین می خوانیم: السلام علیك یا ولیَّ اللهِ. اَشْهَدُ أنّكَ أنت اَوَّلُ مَظْلوم و اَوَّلُ مَنْ غُصِبَ حَقَّه. ۲۱ سلام بر تو ای ولیّ خدا. شهادت می دهم که تو اولین مظلوم و اولین کسی هستی که حقّ او را غصب کرده اند. «اوّل» در عبارت معصوم (علیه‌السلام) اوّل زمانی نیست. چون قبل از ایشان انبیا و اولیای الهی و در رأس همه آنها سیّد الانبیاء و خاتم المرسلین (صلی‌الله علیه و آله وسلم) مورد ظلم و ستم فراوان قرار گرفته بودند. «اوّل» در اینجا، اوّلِ رتبی است و دلالت بر بالا‌ترین درج ?مظلومیّت می کند. و در این رتبه بین ایشان و سایر اهل بیت (علیهم السلام) تفاوتی نیست، با وجود اینکه هر کدام در زمان خود به صورتهای مختلفی مورد ظلم قرار گرفته اند. امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه

الشریف) وارث هم ?انبیا و اولیا در این زمینه هستند و مظلومیّت را از جدّ غریب خود امیرمؤمنان (علیه‌السلام) به ارث برده اند. پس ایشان هم به همان معنایی که امیر عالم (علیه‌السلام)، اوّل مظلوم بودند، اوّل مظلوم عالم در این زمان هستند. بالاتر از هر مظلومیّتی این است که کسی را از حقوق مسلّم خود محروم کنند و چنین وانمود کنند که او هیچگونه حقّی نداشته است. متأسفانه نسبت به پیامبر (صلی‌الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت ایشان در طول تاریخ چنین ظلمی صورت گرفته است. لذا این ذوات مقدّسه غیر از اینکه مورد انواع ظلم ها واقع شده اند، «مستضعف» نیز بوده اند. «مستضعف» با «ضعیف» تفاوت دارد. ضعیف یعنی ناتوان؛ ولی مستضعف یعنی کسی که ناتوان شمرده شده است. ۲۲ ائمّه (علیهم السلام) ضعیف نبوده اند ولی اطلاق «مستضعف» به ایشان می توان کرد، چون در طول تاریخ «ضعیف شمرده شده» بوده اند. اینها از حقوق خویش توسط ظالمان محروم نگه داشته و به گونه ای با آنها رفتار شده است که گویی صاحب هیچ حقّی نبوده اند، لذا رفتاری با ایشان صورت گرفته که با ضعیفان صورت می گیرد. بنابراین در عین حال که نمی توان آنها را «ضعیف» دانست، امّا «مستضعف» نامیده شده اند. این تعبیر در قرآن کریم به ایشان اطلاق شده است: «و نُریدُ أنْ نَمُنَّ عَلی الّذین اسْتُضْعِفُوا فی الاَرضِ و نَجْعَلَهُم اَئِمَّةً و نَجْعَلَهُم الوارثین».۲۳ و ما می خواهیم بر کسانی که در زمین ضعیف شمرده شده اند منّت گذاریم و آنان را پیشوایان و وارثان قرار دهیم. این آیه در قرآن ضمن داستان بنی اسرائیل آمده است، ولی چنانکه حضرت سیّدالعابدین (علیه‌السلام) فرموده اند، اشاره به اهل بیت (علیه‌السلام) فرموده اند، اشاره به اهل بیت (علیهم السلام) و پیروان ایشان دارد: و الّذی بَعَثَ محمّداً (صلی‌الله علیه و آله وسلم) بِالحَقِّ بشیراً و نذیراً، إنّ الاَبْرارَ مِنّا اَهْلَ البَیْتِ و شیعَتَهم بِمَنْزِلَةِ مُوسی وَ شیعتِهِ. و إنَّ عَدُوَّنا و اَشیاعَهُم بِمَنْزِلَةِ فرعَون و اَشیاعِهِ. ۲۴ قسم به آن که پیامبر (صلی‌الله علیه و آله وسلم) را به حق بعنوان بشیر و نذیر مبعوث کرد، همانا نیکان از ما اهل بیت و شیعیان ایشان به منزل ?حضرت موسی و شیعیانش و دشمنانِ ما و پیروانشان به منزل ?فرعون و پیروان او هستند. از همین جهت در تفسیر آی ?شریفه از امام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) چنین نقل شده است: هم آلُ محمّدٍ (صلی‌الله علیه و آله وسلم). یَبْعَثُ اللهُ مَهدیَّهُمْ بَعْدَ جَهْدِهم فَیُعِزُّهُم و یُذِلُّ عَدُوَّهم. ۲۵ مستضعفین در آیه آل محمّد (صلی‌الله علیه و آله وسلم) هستند که خداوند مهدیِ ایشان را پس از (گذشت دوران) سختی و مشقت آنها مبعوث می فرماید، پس او آنها را عزّت داده و دشمن آنها را ذلیل و خوار می سازد. احادیث متعددی در این موضوع ذکر شده است که علاقمندان می توانند به تفاسیر روایی در ذیل این آیه رجوع کنند. به هر حال اگر کسی در انتظار فرج مستضعفان می باشد، باید متوجّه باشد که در رأس هم ?آنها وجود مقدّس امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) هستند و اگر فرج ایشان از ناحی ?خداوند برسد، فرج هم ?مستضعفان عالم نیز رسیده است. و به طور خلاصه می توان گفت که فرج امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) فرج هم ?آسمانیان و زمینیان ـ اعمّ از فرشتگان و جنّیان و حیوانات و گیاهان و جمادات ـ می باشد، پس کسی که انتظار فرج ایشان را در این مرتبه (مرتب ?پنجم) داشته باشد، در حقیقت هم ?مراتب قبلی و بالاتر از آنها را هم داراست و عبادتی فوق هم ?عبادتها انجام می دهد. و امّا سؤالی که اینجا مطرح می شود این است که: چگونه می توان به این درجه از انتظار فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) رسید؟

بالاترین درجه انتظار متناظر با بالاترین درجه معرفت و محبّت

به طور کلی آنچه می تواند یک مؤمن را به بالاترین رتب ?انتظار فرج ارتقا دهد، عمق «معرفت» و شدّت «محبّت» او به امام زمانش است که البته محبّت هم برخاسته از معرفت می باشد. دربار ?رابط ?معرفت و محبّت در جای خود بحث لازم مطرح شده است۲۶، در اینجا رابط ?محبّت را با انتظار فرج مورد بحث قرار می دهیم. در وادی محبّت قاعده ای وجود دارد که به وسیل ?آن می توان شدّت و ضعف محبّت را محک زد. آن قاعده این است که هرقدر محبّت کسی در قلب انسان بیشتر و شدیدتر باشد، او خودش را بیشتر فراموش می کند و در عوض محبوبش در قلبش جای بیشتری باز می کند. به تعبیر دیگر: هرقدر دلبستگی مُحِبّ به محبوب

زیادتر شود، «خودِ» مُحِبّ کنارتر می رود. و برعکس هر چقدر خودش را بیشتر بخواهد، علاقه اش به محبوبش به همان اندازه کمتر است. بنابراین پایین ترین درج ?محبّت این است که انسان محبوبش را برای نفعی که به حال او دارد، دوست بدارد و در واقع چون خودش را دوست دارد، محبوبش را هم دوست بدارد. بسیاری از افرادی که با هم دوست می شوند، چنین رابطه ای با هم دارند ولی هرقدر که دوستی آنها شدیدتر شود، خودشان و منافع خودشان را بیشتر فراموش می کنند و بیشتر به فکر دوست خود خواهند بود. ممکن است دو نفر با هم به گونه ای دوست باشند که هر کدام نسبت به دیگری یا فقط یکی از آنها چنین باشد، یعنی دوستش را برای منافع خودش نخواهد، بلکه او را به خاطر خود او دوست داشته باشد. بهترین و شایع ترین مثالی که برای چنین محبّتی می توان ذکر کرد. محبّت پدر و مادر به فرزندشان است. معمولاً چنین است که پدر و مادر فرزند خود را به خاطر خودش دوست می دارند نه به خاطر نفعی که به حال آنها دارد. هیچ پدر و مادری به خاطر نفعی که در آینده می خواهند از فرزند خود ببرند، او را دوست نمی دارند و اصلاً به این نمی اندیشند که آیا بعدها می توانند از فرزند خویش نفعی ببرند یا خیر. البته ممکن است استثنائاً پدر و مادری چنین باشند، ولی قاعده این نیست و آنها موارد استثنایی محسوب می شوند. لذّت پدر و مادر این است که ببینند فرزندشان از محبّت های آنان لبریز شده و خوشحالی آنها به این است که فرزند را خوشحال ببینند. وقتی فرزند بزرگ می شود، توفیقات شخصیِ او برای خودش، پدر و مادر را بیشتر خوشحال می کند تا بهره ای که احیاناً برای آنها دارد. پس محبّت والدین به فرزند بسیار خالصتر از محبّت دوستانی است که به خاطر منافع شخصی یکدیگر را دوست می دارند. خلوص این محبّت به خاطر همین است که خود را کنار گذاشته اند و به جای خود، فرزند خود را در قلب خویش نشانده اند. هرقدر این ویژگی بیشتر تحقّق یابد، محبّت خالص تر و درج ?آن بالاتر می باشد. میزان محبّت فرزند به پدر و مادرش را نیز می توانیم با همین معیار محک بزنیم. اگر فرزندی مادرش را به خاطر اینکه کارهای شخصیِ او را انجام می دهد دوست بدارد، یا پدرش را به خاطر اینکه مخارج او را می پردازد دوست داشته باشد، این محبّت بسیار ضعیف و ناچیز است و در عالم انسانیّت ارزش چندانی برای آن نمی توان قائل شد. ولی هرقدر فرزندی خودش را و منافع خودش را بیشتر کنار بگذارد و به جای آن پدر و مادر خود را بنشاند، خلوص و ارزش محبّتش بیشتر می شود و با معیارهای انسانی و الهی قدر و منزلت والاتری می یابد. دوستی خالص آن است که فرزندی پدر و مادرش را به خاطر خودشان دوست بدارد، هر چند که این دوستی به ظاهر برای او خسارت آور و زیان بخش باشد. آری؛ فرزند عاقل و فهمیده آن کسی است که به هر قیمتی می خواهد محبّت و ارادت خود را به پدر و مادرش برساند و اگر در این مسیر به سختی بیفتد و رنجی را تحمّل کند، این ناراحتی و رنج سدّ راه محبّت او را نمی شود و مانع عرض ارادتش نمی شود. چرا که خودش را نمی بیند و فقط به محبوبش فکر می کند و قلبش مالامال از محبّت اوست. و به همین دلیل ابتدای امر چه بسا پول خرج کردن یا زحمت کشیدن در راه اظهار محبّت به والدین برایش سختی داشته باشد- که البته آن را با وجود سختی اش تحمّل می کند- ولی وقتی محبّتش بیشتر شد، کم کم سختی آن از بین می رود و تحمّل مشکلات در این مسیر دیگر برایش رنج آور نخواهد بود، بلکه از خدای خود می خواهد بتواند رنج و زحمتی را برای عرض ارادت و محبّت بیشتر به پدر و مادرش تحمّل کند و آنقدر محبوبش برایش عزیز است که تحمّل آن رنجها نه تنها تلخی ندارد، بلکه شیرین است، و نه تنها سختی ندارد بلکه آرامش بخش است و نه تنها از آن ها گلایه نمی کند بلکه همه اش را به جان می خرد و در نهایت به تنها چیزی که در این مسیر می اندیشد، فقط و فقط راحتی محبوبش است. یک لبخند پدر و مادر که برخاسته از قلب خوشحال و خشنود آنها باشد، به هم ?آن مشکلات و سختی ها می ارزد و آنچه برای این فرزند محبّ اهمیت دارد همین است و لاغیر. و این همان قاعده ای است که در وادی محبّت می تواند معیار خلوص و شدّت آن باشد. اکنون بنگریم که هر یک از دوستداران امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) امامِ خود را چگونه دوست می دارند؛ به خاطر خودشان یا برای خودِ ایشان. هرقدر خودشان را بیشتر بخواهند و نفعی که از امامشان می برند، بیشتر برایشان اهمیت داشته باشد، محبّتشان به آن حضرت ضعیف تر و ناچیزتر است. و هرقدر خود را بیشتر فراموش کنند و به

محبوب خود بیندیشند، محبّت آنها قوی تر و خالص تر خواهد بود. مگر ایشان از پدر به فرزندان خود مهربان تر نیستند؟! مگر ایشان مهر مادری و لطف پـدرانه و شـفقت برادرانه را با هم در خود جمع نکرده اند؟! مگر ایشان کم به فکر فرزندان خود بوده اند؟! مگر ایشان کم برای آنها دعا کرده اند؟! مگر ایشان کم از آنها دسـتگیری کرده اند؟! و مگر ایشان به فرزندان خویش به خاطر خود آنها محبّت نمی ورزنـد؟! همان طور که بیان شد، پدر و مادر نوعاً فرزندشان را برای اینکه خودشان از او اسـتفاده ای ببرند نمی خواهند، بلکه او را به خاطر خودش دوست می دارند. و قطعاً در امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) که مهربانترین پدر دنیا هستند، این ویژگی بیش از هر پـدر دیگری وجود دارد و یقیناً محبّت ایشـان به مؤمنـان از خـالص ترین و شدیـدترین محبّت هـاست. پس چرا برخی فرزنـدان این پـدر رؤوف وقتی که گاهی برای رفع گرفتاری هایشان به ایشان متوسّل می شوند و آنچه دوست دارند ـ نه آنچه به صـلاحشان است ـ را به دست نمی آورند، نسبت به پدر خود بی مهری می کنند و به خاطر اینکه پدر مهربانشان در چند مورد به میـل آنهـا عمـل نکرده است، هم ?الطـاف و محبّت هایشـان را فراموش می کننـد؟! آیا معیار دوستی و محبّت ما به امام زمانمان این است که مشـکلات دنیوی ما را حل کنند؟! چه بسا آنچه دوست می داریم به صلاحِ ما نباشد. آیا باید همچون کودکی که از چیزی خوشش می آید ولی پدر یا مادر به خاطر اینکه دوستش می دارند برایش تهیّه نمی کنند، با پدر حکیم و مهربان خویش قهر کنیم؟! حتی ممکن است آنچه را خواسـته ایم برایمان فراهم نکنند تا باز هم درِ خان ?ایشان را بکوبیم و بر آسـتان مقدّسشان سربگذاریم و از سودای دل نال «?یا مهدی ادرکنی» و «الغوث یا صاحب الزمان» را سَرِدهیم. این نکته از اسراری است که در وادی محبّت وجود دارد. گـاهی محبوب، مراد مُحب را نمی دهـد چون می دانـد که اگر خواسـته اش برآورده شود، او که هنوز در وادی محبّت کـامل نشده و در این مسیر طفل دبستانی است، دیگر سراغی از محبوب نمی گیرد و به آنچه به دست آورده دل خوش می کند و از هدف اصـلی باز می ماند. هدف این است که توجّه ایتام آل محمد (علیهم السلام) به پدر پنهان از دیدگانشان بیشتر و بیشتر شود و آنچنان او را حاضـر ببیننـد که غیبت ایشـان به منزل ?مشاهـده گردد. این هـدف عـالی و غـایت نهـایی چگونه حاصل می شود؟ آنها که در محبّت به امام خویش خلوص دارند، هیچگاه از اینکه ایشان مشـکلات آنها را حل نکرده اند، نسبت به حضرت دلسرد و کم عاطفه نمی شونـد و به خوبی توجه دارنـد که گـاهی همین مشـکلات و گرفتـاری هـا باعث می شود که انسان کمال اتّصال روحی و پیوند قلبی و عاطفی را با محبوب خود برقرار کند:

خوشا دردی که درمانش تو باشیخوشا راهی که پایانش تو باشی

لـذا تحمّل سـختی ها و گرفتاری های شخصـی، در مقایسه با آنچه در این مشـکلات نصـیب آنها می شود، چیزی نخواهـد بود. پس ایشان نه تنها از امامشان فاصله نمی گیرنـد، بلکه آن مصـیبت ها و رنـج هایی را که مقـدم ?اتصال بیشترشان شده، بدون ناراحتی و ناخشـنودی تحمّل می کنند. آن که در گرفتاری هایش، بهترین پناه و محکم ترین تکیه گاه را حضـرت بقیهٔ الله الاعظم ارواحنا فداه می دانـد و به خـاطر رفع آنهـا به ذیل عنایات ایشان متوسّل می شود، بایـد توجّه کنـد که در این گرفتاری قـدمهایی به سوی امامش برداشـته و به مراتب بیش از گذشته به ایشان نزدیک شده است و این چیزی نبود که اگر آن گرفتاری پیش نمی آمد برایش حاصل می شـد. به این ترتیب قـدر آنچه را به دست آورده می دانـد و به خـاطر کمبودهـا و ناراحتی های خود از امامش فاصـله نمی گیرد، بلکه هرقـدر کمبودهـایش بیشتر می شود، ارادتش و توجّهش را به امـام زمـانش بیشتر می کنـد و خـدای متعـال را بـابت این نعمت (نعمتِ ارتبـاط قوی تر بـا امام (علیه‌السـلام)) شـکر می گزارد. پس طبق قاعـده ای که توضیـح داده شـد، سـست ترین و پست ترین درج ?محبت این است که اهـل ایمـان امـام عصـر (عجـل‌الله تعالی فرجه الشـریف) را به خاطر منافع خودشان و اسـتفاده هایی که از حضـرتش می برنـد، دوست بدارنـد، ولی هرقدر بتوانند خودشان را بیشتر کنار بگذارند، محبّت خالص تری نصـیبشان می شود؛ این محبّت به جایی می رسـد که مؤمن امامش را فقط به خاطر خود امام دوست می دارد و ذرّه ای خودخواهی و خوددوستی در او نمی مانـد. البتـه این درجه، درج ?بسیار والاـ و لطیفی است که به سـادگی نصیب انسـان نمی شـود و افراد بسـیار بسیار کمی به درج?

صددرصد خالص در دوستیِ اینگونه با امامشان می رسند. انسان باید ابتدا ارزش چنین محبّتی را خوب بفهمد و سپس برای اینکه به این اکسیر اعظم نائل شود، هم به درگاه الهی تضرّع کند و هم به وظایف خویش در برابر امامش به طور کامل پای بند باشد، تا آنکه مورد چنین لطف بیکرانی قرار گیرد. فراموش نشود که پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) یک درجه ای از محبّت را شرط ایمانِ کامل دانسته اند: لا یُؤْمِنُ عَبدٌ حتّی اَکونَ اَحبَّ إلیهِ مِنْ نَفْسِهِ و یکونَ عترتی اَحَبَّ إلیه مِنْ عِترَتِهِ. ۲۷ بنده ای ایمان نمی آورد مگر اینکه من (پیامبر (صلی‌الله علیه و آله وسلم)) نزد او از خودش محبوبتر و خانواده ام نزد او از خانواده اش محبوبتر باشد. طبق این بیان اگر کسی هنوز به مرحله ای نرسیده که پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) را بیشتر از خودش و عترت ایشان را بیشتر از خانواد ?خودش دوست بدارد، هنوز به ایمان کامل نرسیده است. هنوز باید زحمت بکشد و محبّت خود را خالص کند تا کم کم به این حد نزدیک شود تا به جایی برسد که پیامبر (صلی‌الله علیه و آله وسلم) و ائمّه (علیهم السلام) را برای خودش نخواهد بلکه خودش را برای آنها بخواهد و به واقع و از دل ـ نه فقط به زبان ـ خطاب به امام زمانش بگوید: بِأبی أنت و اُمّی و نفسی لکَ الوِقاءُ و الحِمی. ۲۸ پدر و مادرم فدای شما و جانم نگهدار و حامی شما باشد. و از اینکه خودش را برای امام زمانش به سختی بیندازد، لذّت عبادت خدا را ببَرد. در میان اصحاب پیامبر (صلی‌الله علیه و آله وسلم) و ائمّه (علیهم السلام) گاهی افرادی پیدا می شدند که از دوستداران خالص ایشان بودند. محبّت خالص نشانه هایی دارد که به طور طبیعی از شخص مُحب بروز می کند. یکی از این نشانه ها عبارت است از اینکه محبّت، طاقت دوری از محبوب خود را ندارد. نمونه ای از این دست شخصی بود از «انصار» که روزی خدمت رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله وسلم) مشرّف شد و عرض کرد: من طاقت دوری شما را ندارم، داخل منزل خود می شوم ولی وقتی یاد شما می افتم، باغ و مِلک خود را رها کرده به سراغ شما می آیم تا از روی محبّت به شما، نظری به شما بیندازم. حضرت در پاسخ به ابراز محبّت این شخص به او وعده دادند که در قیامت همراه پیامبران و صدّیقین و شهدا و صالحان خواهد بود. ۲۹ آری؛ هرقدر محبّت شدیدتر باشد، درد فِراق محبوب، محبّت را بیشتر رنج می دهد. یکی دیگر از نشانه های محب خالص این است که مُحب می تواند محبوب خود را در سختی و گرفتاری ببیند و اگر محبوبش گرفتار شود، گرفتاری محبوب، گرفتاری خود اوست. هرچه رابط ?محبّت بین محبّت و محبوب قوی تر باشد، محب در گرفتاری های محبوبش بیشتر احساس گرفتاری می کند. مثال مناسب در این موضوع همان مثال فرزندی است که پدر و مادرش را خالصانه دوست می دارد. او اگر پدرش را گرفتار ببیند، در حقیقت خودش گرفتار می شود و نمی تواند خودش را جدای از پدر بداند. آنقدر پدرش را دوست دارد که آرزو می کند به جای پدر، خود او گرفتار شود، و پدر از گرفتاری رهایی یابد. حال اگر بند ?مؤمنی ـ مطابق حدیث منقول از پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم)ـ امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) را بیش از پدر نَسَبی اش دوست داشته باشد، نمی تواند در گرفتاری ایشان بی تفاوت بماند، بلکه به انداز ?محبّتش به ایشان در گرفتاری آن حضرت، حقیقتاً گرفتار می گردد و بیش از آنکه در گرفتاری های مربوط به شخص خودش ناراحت و بی تاب می شد، در گرفتاری ایشان بی قرار و نگران می شود. چنین شخصی واقعاً خود و ناراحتی ها و مشکلاتش را فراموش می کند و تنها به مولای خود و گرفتاری های حضرتش می اندیشد، تا به جایی می رسد که دردها و سختی های خودش او را به درد نمی آورد. و دلیلش این است که دیگر خود را فراموش کرده و در دلش جز امامش چیزی جای ندارد. منتظر واقعی امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) از دو جهت به این رتب ?عالی می رسد: یکی از جهت دردِ دوری از امام (علیه‌السلام) و اینکه از دیدار محبوب خویش محروم مانده است. دوم از جهت اینکه امامش را در زمان غیبت بسیار گرفتار می بیند و آنقدر ایشان را دوست دارد که وقتی گرفتاری های حضرت را می بیند، گرفتاری های خودش را فراموش می کند. ما در فصل گذشته از همین کتاب، مختصری دربار ?شدّت گرفتاری های امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در این زمان توضیح دادیم. طبق ادلّه نقل شده روشن شد که عمد ?گرفتاری های حضرت به خاطر دوستان و شیعیانشان است و چون ایشان نمی توانند خود را از فرزندانشان جدا ببینند، مشکلات و ناراحتی های مؤمنان در زمان غیبت ـ به ویژه گرفتاری

های معنوی آنهاـ امام (علیه‌السلام) را به شدّت گرفتار و رنجور ساخته است. بنابراین منتظر فرج امام (علیه‌السلام) با توجه به علاقه و محبّت شدیدی که به ایشان دارد، بیش از آنکه در انتظار فرج خودش و دیگران باشد، فرج مولا‌یش را انتظار می کشد و ظهور ایشان را بیش از هر چیز به خاطر خلاصی خود ایشان از گرفتاری ها و سختی های زمان غیبت طلب می کند. او با اینکه می داند فرج ایشان در حقیقت فرج خود او و هم ?مؤمنان بلکه هم ?انسانهای مظلوم و بالاتر فرج هم ?عالم است، ولی آنچه او را گرفتار کرده، گرفتاری دیگران و حتی خودش نیست. او همه را فراموش کرده و فقط به فکر مولا‌یش می باشد. چه زیبا فرموه است آن منتظر راستین امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در نشانه های انتظار فرج: أوجع فراقه بحیث یغفل المنتظر عن جمیع ما یتعلّق بحفظ نفسه و لا یشعر بما یصیبه من الآلام الموجعهٔ و الشدائد المفظعهٔ. ۳۰ آنچنان دوری از امام (علیه‌السلام) برای منتظر ایشان دردآور است که از آنچه به حفظ و مراقبت خود مربوط است غافل می شود و دیگر دردهای رنج آور و سختی های وحشتناک (خود) را اصلاً احساس نمی کند. البته ظاهر فرمایش ایشان به جهت اوّلی که اشاره کردیم مربوط می شود. ولی اگر جهت دوم را هم به آن ضمیمه کنیم، این حالت به مراتب شدیدتر می شود و این نشانه بهتر خودنمایی می کند. امّا باید تصدیق کرد که رسیدن به این مراتب از انتظار فرج را به راحتی برای انسان میسّر نیست. تا محبّت خالص نسبت به امام غایب (علیه‌السلام) در منتظر وجود نداشته باشد، به این حد نمی رسد که به کلّی از امور مربوط به خود و حتی ناراحتی ها و سختی هایش غافل شود و رنج و مصیبت آنها را احساس نکند و تنها رنج دوری از امام (علیه‌السلام) و مشاهد ?گرفتاری های ایشان آزارش دهد. خداوند را قسم می دهیم به وجود مقدس خود امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) که قطره ای و بلکه دریایی از این محبّت را نصیب هم ?دوستداران و شیفتگان حضرتش بگرداند و ما را از چشیدن این رتبه از انتظار فرج و درک این عبادت بی نظیرِ مؤمنان محروم نگرداند. اکنون برای اینکه به گوشه ای دیگر از رنج ها و غصّه های امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در زمان غیبت آگاه شویم تا ان شاء الله سوز انتظار فرجِ خالص را نسبت به ایشان بیشتر وجدان کنیم، به دعایی که پدر بزرگوار امام (علیه‌السلام) در حق ایشان کرده اند، توجه می کنیم.

دعای قنوت امام عسکری (علیه‌السلام) در فرج فرزند خود

مرحوم سیّد بن طاووس در کتاب شریف «مُهَج الدعوات» در باب قنوت های ائم ?اطهار (علیهم السلام) دعایی نقل فرموده است. این دعا را امام حسن عسکری (علیه‌السلام) در قنوت نماز خود خوانده اند و زمانی که مردم قم از حاکم ظالم زمان خودـ موسی بن بُغاـ که از عمّال متوکل عباسی بود به آن حضرت شکایت کردند، ایشان برای رفع گرفتاری آنها و خلاصی از آن ستمگر به خواندن این دعا پس از ادای نماز مظلوم۳۱، توصیه فرمودند. مردم هم به سفارش امام (علیه‌السلام) عمل کردند و آن حاکم ظالم خیلی زود به انتقام الهی گرفتار آمد و مردم قم از شرّ او خلاص شدند. امام حسن عسکری (علیه‌السلام) در این دستورالعمل که برای رفع گرفتاری از مردم مظلوم توصیه کردند، به صورت نسبتاً مفصّلی برای تعجیل در فرج فرزند گرامی خود، دعا فرموده اند. این خود درسی است برای هم ?منتظران ظهور که در وقت گرفتاری های خود، بیش از هر چیز و پیش از هرکس، در حق مولای مظلوم خود و تعجیل فرج ایشان به درگاه الهی دعا کنند تا خداوند به برکت این دعا، آنها را هم از گرفتاری خود خلاصی بخشد. دعا با فرض سپاس از نعمت ها به درگاه الهی و تقاضای فزونی آن نعمت ها شروع می شود. و پس از راز و نیاز با پروردگار، بخشی از سختی ها و گرفتاری های ائمه (علیهم السلام) و شیعیانشان مطرح می شود. و سپس از درگاه الهی تقاضای انتقام او از ظالمین بیان می گردد. آنگاه دعا دربار ?حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) با این عبارت آغاز می شود: (اللّهمَّ) و اَسْفِرْلنا عَن نَهارِ العَدْلِ و اَرِناهُ سَرْمَداً لا ظُلْمَهَْ فیه و نوراً لا شَوبَ معه... . ۳۲ (خدایا) و روز عدالت را برای ما آشکار فرما و آن را برای همیشه بدون تاریکی و به صورت روشنایی خالص به ما بنما. سپس یه این فراز از دعا می رسند که عرضه می دارند: اللّهمَّ فَکما نَصَبَ نَفْسَه

غَرَضاً فیک لِلْأَبْعدینَ و جادَ بِبَذْلِ مُهْجَتِهِ لک فی الذّبِّ عن حَریم المؤمنین... مع ما یَتَجَرَّعُه فیک مِنْ مَراراتِ الغَیْظِ الجارحهٔ بِمَواسِّ (بِحَواسِّ) القُلوبِ و ما یَعْتَوِرُهُ مِنَ الغُمُومِ و یُفْرَغُ علیه مِنْ اَحداثِ الخُطُوبِ و یَشْرَقُ به مِنَ الغُصَصِ التی لا تَبْتَلِعُها الحُلُوقُ و لا تَحْنُو علیها الضلُوعُ مِنْ نَظْرَةٍ إلی اَمرٍ مِنْ اَمْرِکَ و لا تنالُهُ یَدُه بَتَغْییره و رَدِّه اِلی مَحَبَّتِک. فَاشْدُدِ اللّهمَّ اَزْرَهُ بِنَصْرِکَ... . ۳۳ خدایا، همچنانکه ایشان خود را در راه تو آماج (ضربه ها و حمله های) افراد پست (و دشمنان) قرار داده و جان (شریف) خود را به خاطر تو در دفاع از حریم مؤمنان ارزانی داشته است... به همراه ناراحتی های تلخ و دل آزاری که برای رضای تو می خورد و غم هایی که ایشان را فرا می گیرد و مصیبت های تازه که بر حضرتش فرو می ریزد و غصّه های گلوگیری که قابل تحمّل نیستند و کسی تاب تحمّل بار آنها را ندارد، آنگاه که یکی از دستورات (عمل نشد) ?تو را می نگرد ولی دستش به تغییر دادن آن و بازگرداندنش به آنچه مورد رضای تو است نمی رسد، پس (حال که ایشان چنین حالی دارند) خدایا پشت ایشان را با یاری خود محکم فرما... . در این عبارات شدّت و سختی نگرانی ها و غصّه هایی که امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در زمان غیبت به خاطر رضای خدا متحمّل می شوند، کاملاً منعکس است. ایشان پدر فوق العاده مهربانی هستند که برای حفظ فرزندان خود از بلایا و حوادثی که بنیان آنها را بر می کَنَد، جان گرانقدر خویش را سپر ساخته اند و با خون دلهایی که در زمان غیبت به خاطر مؤمنان می خورند، سعی در حفظ آنها دارند. حضرت در این راه برای رضای خداوند، غصّه های زیادی می خورند و ناراحتی های بسیار تلخی را متحمل می شوند که به اصطلاح از گلو پایین نمی رود. وقتی می خواهند بگویند که تحمّل چیزی فوق العاده سخت است، این تعبیر را به کار می برند که از گلو پایین نمی رود. منشأ این غصّه های تلخ و غم های گلوگیر این است که به دستورات دین عمل نمی شود و مؤمنان هم که فرزندان محبوب ایشان هستند، با غرق شدن در وادی گمراهی و معصیت، راه دوری از خداوند و رضای او را می پیمایند و ایشان توان مشاهد ?این صحنه ها را ندارند، به خصوص که ـ چون هنوز اذن الهی برای ظهور حضرتش صادر نشده است ـ خود را مُجاز به تغییر دادن امور و اصلاح آنها و برگرداندنش به مسیر مورد رضای پروردگار نمی بینند و لذا جز این چاره ای ندارند که این مصائب تلخ را تحمّل کنند. در فصل گذشته توضیح داده شد که امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)، هم به دلیل ایمان کامل و هم به جهت مسؤولیتی که نسبت به خلق خداوند احساس می کنند. بیشترین رنج را از وقوع معاصی در عالم می برند و به همین جهت شدیدترین حال انتظار فرج هم در خود ایشان وجود دارد.

دو نمونه از دعاهای امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در تعجیل فرج خودشان

ایشان در یکی از دعاهای قنوت نماز خود، از دل آتشین و سوز انتظار خویش این گونه حکایت می کنند: فإنّک اللّهمَّ قُلْتَ:... «فَلَمّا اَسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهم».۳۴ و اِنَّ الغایَةَ عندنا قَد تَناهَتْ و إنّا لِغَضَبِکَ غاضِبُونَ و إنّا عَلی نَصْرِ الحَقِّ مُتَعاصِبُونَ و اِلی وُرُودِ اَمرِکَ مُشْتاقُونَ و لِاِنْجازِ وَعْدِک مُرْتَقِبُونَ و لِحُلولِ وَعیدکَ بِأعْدائک مَتَوَقِّعُونَ. ۳۵ پس خدایا تو خود فرمودی: «پس آنگاه که ما را اسفناک ساختند، ما از ایشان انتقام گرفتیم.» و به راستی که مهلت و فرصت (برای ظالمان و جبّاران) نزد ما به سر آمده و ما برای خشم تو خشمگین هستیم و ما بر یاری حق، همداستان هستیم و به صدور فرمانت مشتاقیم و در انتظار تحقق وعده ات هستیم و چشم به راه فرارسیدن تهدیدهایت نسبت به دشمنانت هستیم. اینکه حضرت در دعا عرضه داشته اند که مهلت ظالمان از نظر ایشان پایان یافته است، معنایش این نیست که خدای ناکرده خواسته باشند در کار خداوند پیش از صدور فرمان او، شتاب بورزند یا اینکه از قضای الهی در مورد غیبت خویش اعلام عدم رضایت کنند. هیچ مؤمنی به چنین اشتباه بزرگی نمی لغزد، چه برسد به امامی که مظهر ایمان کامل و بند ?بی نظیر خداوند در زمان حاضر می باشند. ایشان بیشترین و کاملترین درج ?تسلیم و رضا را نسبت به خواست خداوند و امر ایشان دارا هستند. این جمل ?حضرت در حقیقت بیان حالِ خود ایشان و زبانِ شکایت ـ البته همراه با رضایت ـ از دردهایی است که ایشان در این زمان دارند. وقتی به خدای خویش عرضه می کنند که فرصت از نظر ما تمام شده است، می

خواهنـد نهایت ناراحتی و رنـج خود را از غم و غصه های خویش ـ البته به خاطر خدا و برای رضای او ـ بیان کنند و در ادامه عرضـه داشـته اند که خشم ایشان خشم خداست و در عین حال مشـتاقانه منتظر صدور فرمان الهی برای ظهور خود هستند. در دعای دیگری هم که از وجود مقدّس حضـرت مهـدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) در تعجیل فرج خودشان نقل شـده چنین آمده است: یا نُورَ النورِ یا مُدَبِّرَ الاُمورِ... اجْعَلْ لی و لِشیعتی مِنَ الضیقِ فَرَجاً و مِنَ الهَمِّ مَخْرَجاً و اَوسِعْ لَنَا المَنْهَجَ و اَطْلِقْ لنا مِن عِندِک ما یُفَرِّج. ۳۶ ای نور روشـنایی و ای تدبیر کنند ?امور... برای من و شـیعیانم گشایشـی از تنگناها و راه نجاتی از ناراحتی ها قرار بده و راه (پیروی) را برای ما وسیع گردان و از جانب خود آنچه فرج ما را برساند بر ما ارزانی دار. تعبیر «ضیق» به معنای تنگنا که در این دعا به کار رفته است، به خوبی حال امام (علیه‌السلام) را نشان می دهد؛ به خصوص که ایشان برای خود و شیعیانشان از خداوند خروج از تنگناها و خلاصـی از غم و غصّه هـا را خواسته انـد و این هم اشـاره ای است به این حقیقت که پـدر مهربـان امّت در گرفتـاری ها و رنجهای فرزندان خویش، مغموم و گرفتار می شوند.

عالی ترین رتب ?انتظار فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) از هم ?آنچه در این فصل بیان شد می توان نتیجه گرفت که: رنـج ها و گرفتاری های امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) در زمان غیبت ـ برای رضای خـدا و به خاطر مؤمنان ـ بیش از هر کس دیگری است. و چون قدر و منزلت ایشان هم در پیشگاه خداوند بالاتر و برتر از هم ?مخلوقات است، بنابراین اگر کسی انتظار فرج ایشـان را به خـاطر خود ایشـان داشـته باشـد، بالاـترین درج ?این عبـادت بزرگ را انجـام داده است. طبق روایـات سنّتی که از حضـرت ایّوب پیامبر در امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) وجود دارد، گشایش بعد از مصیبت است. امام سجاد (علیه‌السلام) فرمودنـد: فی القائمِ مِنّا سُنَنٌ مِنَ الاَنْبیاءِ... أمّا مِنْ اَیُّوبَ، فالفَرَجُ بَعْدَ البَلْوی. ۳۷ سـنّت هایی از پیامبران در قائم ما وجود دارد... امّا از حضـرت ایّوب، پس گشـایشِ بعـد از مصـیبت است. امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) همچون حضـرت ایّوب در سـختی و مصیبت، دوران غیبت خویش را سپری می کند و هر روز ایشان با رنجها و دردهایی همراه است که تحمل آنها برای حضرتش بسیار سخت و سـنگین می باشـد ولی ایشـان همچون ایّوب ـ بلکه برتر از او ـ بر هم ?این مصـائب صبر می کننـد. حال اگر یک فرد شـیعه، ایمانش به درجه ای برسـد که فرج امامش را بیش از هر چیز برای رهایی خود ایشان از مصائب و رنجهای خود، بخواهد، این انتظار بالاـترین درج ?انجـام فرج خواهـد بود. این حـال البته میوه و ثمر ?ایمـان انسان است و بر درخت معرفت و محبّت او به امام زمانش می رویـد. نمی توان توقّع داشت که بـدون معرفت عمیق و کامـل این حـالت برای مؤمن حاصل گردد چه در آن صورت چون میوه ای خواهـد بود که از آنِ درخت دیگری بوه و به شـکل مصـنوعی به این درخت آویزان شـده است. پس بالاترین رتب ?انتظار فرج امام عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) در حقیقت بالاترین عبادت کسـی است که برترین درجات ایمان را دارد. و در جای خود ثـابت شـده اسـت کـه عصـار ?دین چیزی جز معرفت و محبّت به خانـدان رسـالت (علیهم السـلام) نیست. ۳۸ و چنـان انتظـار فرجی برخاسـته از همیـن چکیـد ?دیـن است. کسـی که هنـوز به این درجه از محبّت و انتظـار فرج نرسـیده است، بایـد هم در جهت طلب معرفت عمیق تر و در نتیجه محب شدیـدتر نسبت به امـام زمـان (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) بکوشـد و هم با عمل به سـفارشات مأثور در این زمینه کم کم خود را به این رتبه ارتقا بخشد. در دعای معروفی که نایب اوّل حضرت به خواندن آن سفارش کرده اند، چنین می خوانیم: أنتَ یـا رَبِّ الّـذی تَکْشِفُ الضُّرَّ و تُجیبُ المُضـطَرَّ إذا دَعاکَ و تُنْجی مِنَ الکَرْبِ العَظیم. فَاکْشِفِ الضُّرَّ عن وَلیِّکَ. ۳۹ تو ای پروردگـار من کسـی هستی که مصـیبت و بـدحالی را رفع می کنی و انسان به اضـطرار رسـیده راـ آنگاه که تو را بخوانـدـ اجابت می کنی و از گرفتـاری و انـدوه رهـایی می بخشـی. پس نـاراحتی و پریشان حالی را از ولیّ خودت رفع کن. «ضُـرّ» در زبان عربی به مصـیبت و زیان بـدنی یا روحی اطلاق می شود و هرگونه زیان و خسارت روحی و پریشان حالی مصـداق آن است. در این دعـا از خـدا می خواهیم که این «سوءحـال» را از امـام زمـان (عجـل‌الله تعـالی فرجه الشـریف) دور گردانـد و ایشان با اذن ظهورشان خوشـحال فرماید. این آموزه ای است که اهل معرفت را به بالاترین سـطح انتظار فرج امامشان می رساند. آری؛ کسـی که امامش را

از خودش بیشتر دوست می دارد، بیش از آنکه انتظار فرج خود را داشته باشد، چشم انتظار فرج ایشان است و در گرفتاری های خودش از اینکه امامش به خاطر او ناراحت می شود، بیشتر از اینکه خودش به سختی افتاده، رنج می برد. فرزندی که در و مادرش را به خاطر خودشان دوست می دارد، اگر به گرفتاری سختی مبتلا شود- مثلاً بیماری صعب العلاجی پیدا کند- با اینکه از آن رنج می برد، ولی به خاطر محبّتی که به پدر و مادرش دارد، سعی می کند ناراحتی خود را از آنها پنهان کند. چون می داند که آنها از گرفتاری فرزندشان بیش از خود او ناراحت می شوند و تحمّل رنج خودش از ناراحتی پدر و مادرش برای او راحت تر است. بر همین اساس دوستدار واقعی امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در گرفتاری های شخصی اش هم بیشتر به خاطر مولایش ناراحت می شود تا برای خودش. برای او تحمّل ناراحتی و رنج امام (علیه‌السلام) در گرفتاری های شیعیان، از رنجی که خودش در گرفتاری هایش می برد، سخت تر و سنگین تر است. پس در هم ?مصیبت ها چه آن که مربوط به خودش است و چه آن که به سایر مؤمنان و حتی سایر مخلوقات مربوط می شود، بیش از هر چیز، غم و غصّه های امام زمانش او را غمگین و ناراحت می کند. و از همین جهت انتظار فرج و گشایش امامش از انتظار فرج دیگران برایش مهم تر است و همّ و غمّ خود را مصروف به این مطلب می گرداند. البته همانطور که در گذشته بیان شد می داند که فرج ایشان در حقیقت فرج هم ?عالمیان است، ولی نیّت انتظار فرجش بالاترین و خالصترین نیّت هاست. چنین نیّتی در انتظار فرج از لحاظ قصد قربت الهی بالاترین نیّت هاست چرا که برخاسته از محبّت خالص به امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) می باشد که آنهم برای خدا و به خاطر رضای اوست. محبّت به امام (علیه‌السلام) از محبّت به خداوند جدا نیست بلکه لازم ?قطعی و ضروری آن است. هرقدر محبّتِ به پروردگار بیشتر و خالص تر باشد، محبّت به حجّت حتی او هم خالصتر و شدیدتر است و بالعکس. بنابراین بالاترین رتب ?انتظار فرج امام (علیه‌السلام) از آن کسی است که بیشترین و خالص ترین محبّت ها را به ایشان دارد و این خود نشان ?بالاترین درجات ایمان به خدا و اوج بندگی اوست. خداوند به منتظران آن عزیز توفیق درک این رتب ?عالی را در عبادت و بندگی عطا فرماید.

پی‌نوشت

۱. وسائل الشیعه ج ۱ باب ۵ ح ۱۰.

۲. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب تذاکر الاخوان، ح ۲.

۳. گاهی در احادیث به مواردی بر می خوریم که خداوند برای کاری که به قصد قربت هم انجام نشده، پاداشی معین فرموده است. مانند این حدیث شریف از امام صادق (ع): «من تَرَکَ الخَمْرَ لِغَیرِ اللهِ عَزَّ و جَلَّ سَقاهُ اللهُ مِنَ الرحیقِ المَخْتُوم.» (کافی ج ۶ ص ۴۳۰ ح ۸) کسی که نوشیدن شراب را به خاطر غیر خدای عزّ و جل ترک کند، خداوند به او از نوشیدنی بهشتی که مُهر خورده است، می نوشاند. در این گونه موارد- که به صورت معدود و استثنایی به چشم می خورند- فضل مضاعف خ در حقّ بندگان ظهور و بروز پیدا می کند.

۴. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب العبادهٔ، ح ۵.

۵. بحارالانوار ج ۷۸ ص ۶۹ ح ۱۸.

۶. مرآهٔ العقول ج ۸ ص ۸۹ باب النیهٔ.

۷. مصباح المتهجّد ص ۸۴۴.

۸. اقبال الاعمال ص ۷۵.

۹. علاقمندان به این بحث می توانند به فرمایش مرحوم علّامه مجلسی در کتاب شریف بحارالانوار ج ۲۵ ص ۲۰۹ تا ۲۱۱ مراجعه کنند.

۱۰. مکیال المکارم ج ۲ ص ۱۵۵.

۱۱. اصول کافی، کتاب الحجّة باب أنه من عرف امامه لم یضرّه...، ح ۳.

۱۲. در این قسمت ها از فرمایش مرحوم صاحب مکیال در ج ۲ این کتاب ص ۱۵۵ بهره برده ایم، ولی آنچه در اینجا آمده با مطالب ایشان در یک قسمت جزئی متفاوت است.

۱۳. بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۱۱۲.

۱۴. البته در مخلوقات عاقل مختارـ مانند انسان ـ حساب ظالمان و منکران ولایت جداست، زیرا ظهور امام (ع) برای آنها نقمت است نه نعمت.

۱۵. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۳۱۶ ح ۱۱.

۱۶. زمر/ ۶۹.

۱۷. تفسیرعلی بن ابراهیم قمی ج ۲ ص ۲۲۴.

۱۸. ارشاد مفید ج ۲ ص ۳۸۱.

۱۹. البته در اینجا انسانهای عادی مراد هستند نه خود امام زمان (عـج) که درج ?انتظارشان از دیگران بالاتر است و ما دربار ?انتظار ایشان در فصل گذشته مباحث لازم را مطرح کردیم.

۲۰. توضیح این مطلب در کتاب «آفتاب در غربت» ابتدای بخش سوم آمده است.

۲۱. کامل الزیارات باب ۱۱ ح ۲.

۲۲. استضعفه: عدّه ضعیفاً (المعجم الوسیط ص ۵۴۰).

۲۳. قصص/ ۵.

۲۴. بحارالانوار ج ۲۴ ص ۱۶۷.

۲۵. الغیبه (شیخ طوسی) ص ۱۸۴.

۲۶. در کتاب «معرفت امام عصر (عج)» و «آفتاب در غربت» این بحث تا اندازه ای روشن شده است.

۲۷. علل الشرایع ج ۱ ص ۱۴۰.

۲۸. دعای ندبه (الاقبال ص ۲۹۷).

۲۹. بحارالانوار ج ۱۷ ص ۱۴ ح ۲۹.

۳۰. مکیال المکارم ج ۲ ص ۱۵۲.

۳۱. کیفیت این نماز در کتاب شریف مکیال المکارم ج ۲ ص ۸۶ و ۸۷ به چند صورت ذکر شده است.

۳۲. مهج الدعوات ص ۱۴۵.

۳۳. مهج الدعوات ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۳۴. زخرف/ ۵۵.

۳۵. مهج الدعوات ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

۳۶. المصباح (کفعمی) ص ۳۰۵.

۳۷. کمال الدین باب ۳۱ ح ۳.

۳۸. مراجعه کنید به کتاب «معرفت امام عصر (عج)»؛ بخش اول، فصل سوم.

۳۹. جمال الاسبوع ص ۳۱۹.

انتظار لحظه به لحظه

فصل هفتم

انتظار لحظه به لحظه

بداءپذیر بودن وقت ظهور و علائم آن

یکی از مباحثی که تأثیر زیادی در عمق معنای انتظار فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) دارد، توجّه به این واقعیت است که امر فرج ممکن است در هر روز یـا شب بلکه در هر ساعت یا لحظه ای تحقّق پیـدا کنـد و در هیـچ زمانی نمی توان نسبت به آن ناامید بود. پس انتظار فرج بایـد لحظه به لحظه باشـد. و اگر این حقیقت را کسـی با عمق وجودش باور کنـد، تأثیر زیادی در شدّت انتظارش خواهـد گـذاشت. اساس و پای ?این اعتقاد، توجّه به بداءپـذیر بودن وقت ظهور امام عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) است.

وقت قطعی برای ظهور تعیین نشده است

اصل ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) امری است قطعی و وعده ای است الهی که قطعاً و یقیناً انجام می پذیرد و هیچ گونه تغییری در آن واقع نخواهـد شـد. امّـا وقت این امر مبـارک بنـا بر روایـات متعـدّدی که از امامـان معصوم (علیهم السـلام) به ما رسـیده، ممکن است مقـدّم یا مؤخّر گردد، جلو بیفتـد یا اینکه به تأخیر بینجامد. یعنی وقت قطعی و لایتغیّر برای آن وجود ندارد. چه بسا تاکنون وقتی یا اوقاتی برای آن معیّن شده باشد ولی قبل از رسیدن آن وقت یا اوقات، به تأخیر افتاده باشد. اعتقاد به این حقیقت برای شـیعیان که برای خداونـد حقّ «بـداء» قائـل هسـتند، کاملاًـ ممکن است. «بـداء» یعنی تغییر یـافتن مقـدّرات الهی. این تغییر بنا به حکمت هـایی به وسـیل ?خود پروردگـار انجـام می شود و لازم ?پـذیرفتن آن، جهـل او نسـبت به آینـده نیست. آنچه به وقوع می پیونـدد، قبل از آنکه واقع شود، خداونـد به آن عالم است و اگر در وقوع آن تقـدیم یا تأخیری صورت پذیرد، خداوند نسـبت به آن هم دانا و آگاه است؛ ولی اراد ?پروردگار غیر از علم اوست. خـدای متعال می داند که چه چیزی، در چه زمانی واقع می شود، ولی ممکن است تحقق آن را در زمانی زودتر از آنچه واقع می شود، تقـدیر کنـد و براساس همین تقـدیر هم ?امور را سامان دهـد، ولی قبل از رسـیدن زمان وقوع آن، بـداء صورت پذیرد و انجام آن چیز به تأخیر بیفتد، یعنی تقدیر الهی توسط خود او تغییر کند. هرچند خداوند این تغییر را از قبل به علم ذاتی اش می دانسته است، ولی این علم، مانع تقدیر اوّلی و تغییر آن نمی گردد و آن تقدیر و این تغییر هر دو کاملاً واقعی و بر طبق حکمت های الهی بوده است. همین گونه است اگر وقوع چیزی به جلو بیفتد. پس به طور خلاصه تقـدیم و تأخیر چیزی از موارد بداء محسوب می شود. حالت دیگری هم در مورد بدائیّات امکان پذیر است؛ و آن اینکه خداوند در مورد چیزی از لحاظ زمان وقوع آن تقـدیری نکرده باشـد، یا به عبارت دیگر تقـدیر زمان آن همراه با وقوعش باشد و تقدیر سابق و مقـدّم بر تحقّقش نداشته باشـد. در این مورد نمی توان گفت که تغییری در مقـدّرات واقع شـده ـ چون اصلاً تقـدیر سـابقی در آن وجود نداشـته است ـ ولی می توان گفت که خداونـد ابتـدا به تقدیر فرموده است، یعنی تقدیری را که نبوده ایجاد نموده است. پس این تقـدیر، یک تقـدیر جدیـد می باشـد و همین جدیـد بودن، وجه اشتراک این حالت با حالت قبلی است که در آن تقـدیر سابقی بوده ولی خداونـد آن را تغییر داده است. بنابراین آنچه در هر دو قسم از بـداء وجود دارد، «تقـدیر جدیـد» می باشـد. در مورد وقت ظهور امام عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) می توان گفت که هر دو حالت قابل فرض است. هم ممکن است وقتی قبل از ظهور برای آن معیّن بشود ولی قبل از تحقق آن، وقتش توسّط خود خداونـد تغییر پیدا کند (حالت اول) و هم می شود وقتِ آن همزمان با

خود ظهور تقدیر شود (حالت دوم). در هر دو صورت تقدیر زمان ظهور یک تقدیر جدید خواهد بود. پس به هر حال می توان گفت که ظهور امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) یک وقت قطعی و غیرقابل بداء ندارد؛ یا اصلاً وقتی برای آن تقدیر نشده و یا اگر هم تقدیر شده، قابل تغییر می باشد. البته وقتی می گوییم قابل تغییر است منظور این نیست حتماً تغییر می پذیرد. چه بسا تقدیری صورت پذیرد که تغییر هم نکند، ولی هیچ تقدیر غیرقابل تغییری در وقت ظهور وجود ندارد. در احادیثی که از اهل بیت عصمت و طهارت به ما رسیده است، اصل اینکه ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) وقت قطعی و غیرقابل بداء ندارد، مسلّم و یقینی است، ولی در اینکه آیا قبل از رسیدن زمان ظهور، وقتی معیّن می شود که قابل بداء باشد یا اینکه اصلاً وقتی از قبل تقدیر نمی شود، هر دو احتمال وجود دارد. ما در اینجا بدون اینکه بخواهیم یک احتمال را اثبات و دیگری را رد کنیم، به عنوان تأییدی بر احتمال دوم، به حدیث معروفی از امام محمدباقر (علیه‌السلام) استناد می کنیم. راوی این حدیث جناب ابوحمز ?ثُمالی است. ایشان به حضرت عرض می کند که امیرمؤمنان می فرمود: إلی السَّبعین بَلاء: تا سال هفتاد بلا و گرفتاری است. و می فرمود: بَعدَ البلاءِ رَخاء: بعد از بلا آسایش و راحتی است. ولی سال هفتاد گذشت و ما آسایش و راحتی ندیدیم. امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند: إنَّ اللّهَ تَعالی کان وَقَّتَ هذا الأَمرَ فی السبعینَ. فلمّا قُتِلَ الحُسَینُ (علیه‌السلام) اشتَدَّ غَضَبُ اللهِ علی اَهْلِ الأرضِ فَأَخَّرهُ إلی أربعینَ و مِأَةٍ سَنَةٍ. فَحَدَّثْناکم فَأَذَعْتُم الحدیثَ و کَشَفْتُمْ قِناعَ السِّرِّ فَأَخَّرهُ اللهُ و لم یَجْعَلْ له بَعْدَ ذلک عِندَنا وَقْتاً. و «یَمْحُو اللهُ ما یَشاءُ و یُثْبِتُ و عِندَهُ اُمُّ الکتاب». ۱. ۲ خداوند متعال زمان این امر (فرج شیعیان) را در سال هفتاد قرار داده بود، امّا وقتی حضرت حسین (علیه‌السلام) کشته شدند، غضب خداوند بر اهل زمین شدّت گرفت. از این رو آن را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت. ما (این خبر را) به شما گفتیم، ولی شما خبر را پخش کردید و از آن راز پرده برداشتید، پس خداوند (بار دیگر) فرج را به تأخیر انداخت و دیگر زمانی برای آن نزد ما قرار نداد. و «خداوند آنچه را که می خواهد محو و (آنچه را می خواهد) اثبات می کند و اصلِ هم? آنچه نوشته شده نزد اوست». در این حدیث شریف از راحتی و گشایش شیعه سخن رفته است که قبل از ظهور امام دوازدهم (علیه‌السلام) هم می توانسته به صورت محدود و جزئی تحقق پیدا کند. رهایی شیعیان از سختی ها و فشارهای وارد برایشان، جز به فرج اهل بیت (علیهم السلام) محقّق نمی شود. و فرج اهل بیت (علیهم السلام) به طور کامل و فراگیر فقط با ظهور حضرت ولیّ عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) فرا می رسد. امّا به صورت محدودتر پیش از آنهم توسّط خدای متعال دو بار تقدیر شد، ولی هر دو بار به خاطر خطاهای خود مردم مشمول بداء قرار گرفت و به تأخیر افتاد: بار اوّل چون مردم بر کشتن سیدالشهدا (علیه‌السلام) اجتماع کردند و گروهی هم که شرکت نداشتند، بدان راضی شدند؛ و بار دوم به دلیل برملا کردن این راز. پس دو بار که در وقت فرج بداء صورت گرفت، تغییر در تقدیر الهی واقع شد، ولی پس از این دو بار، دیگر وقتی برای فرج از جانب خداوند نزد ائمّه (علیهم السلام) قرار داده نشده است. چنانکه صریحاً در این حدیث فرموده اند: لَمْ یَجْعَلْ له بَعدَ ذلک عِندَنا وَقْتاً. از این عبارت فهمیده می شود که خداوند پس از آنکه دو بار آسایش و راحتی را برای اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان ایشان مقدّر ساخت و اعمال زشت مردم باعث شد تا خداوند فرج ایشان را به تأخیر بیندازد، دیگر برای آن زمانی را معیّن نکرد یا اینکه اصطلاحاً تقدیری در مورد وقت آن انجام نداد. بنابراین چون تقدیری نسبت به آن صورت نگرفته، خود امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) هم که امام مبین۳ و کتاب مبین۴ می باشد، نسبت به آن عالِم نیست. طبق احادیث متعدّد، امام (علیه‌السلام) به هم ?مخلوقات الهی علم دارد، امّا اگر چیزی هنوز خلق نشده باشد، فقط خدای متعال به علم ذاتی اش۵ نسبت به آن علم دارد. بنابراین اگر امام (علیه‌السلام) آن را نداند، نقصی در علم ایشان نیست. اگر بگوییم که بعد از دو بار تأخیر افتادن فرج، خداوند دیگر وقتی برای آن معیّن نفرمود، لازمه اش این است که علم آن نزد امام (علیه‌السلام) هم نباشد چون اگر تقدیر شده بود، قطعاً امام مبین آن را می دانست. بنابراین از ظاهر فرمایش امام (علیه‌السلام) که فرمود: «خداوند وقتی برای فرج نزد ما قرار نداد»، می توان استفاده کرد که خود اهل بیت (علیهم السلام) از وقت فرج خویش آگاهی ندارند. البته روشن است که در حدیث شریف، آن دو بار تقدیری که به تأخیر افتاد با

توجه به زمانهایی که معیّن شده (سال هفتاد و صد و چهل) به ظهور امام دوازدهم (علیه‌السلام) مربوط نمی شد ولی عبارت حدیث کلّی است و شامل هر نوع فرج عمومی برای ائمّه (علیهم السلام) و شیعیان می شود. ظهور حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) نیز یکی از مصادیق فرج می باشد و چون تعیین وقت در مورد آن به صورت کلّی نفی شده است، حکم عام به مورد خاص هم سرایت می کند. بنابراین می توان با استناد به این حدیث چنین برداشت کرد که حضرت بقیهٔ الله ارواحنا فداه زمان ظهور و فرج نهایی خود را نمی دانند و این ـ همان طور که گذشت ـ عیب و نقصی در مورد علم ایشان به حساب نمی آید. درست مانند اینکه امامی از وقوع چیزی در آینده خبر دهد ولی در آن بداء صورت بگیرد و آن چیز مطابق خبر امام (علیه‌السلام) واقع نشود. این امر در مورد پیامبران و ائمّه (علیهم السلام) سابقه داشته و با آنچه شیعه در مورد علوم غیبی ایشان قائل است، منافاتی ندارد. اگر از یک امام معصوم (علیه‌السلام) خبری مورد اعتماد نقل شود ولی مطابق واقع در نیاید، ما هیچگاه در راستگویی امام (علیه‌السلام) به شک نمی افتیم بلکه طبق آنچه خود ایشان تعلیم فرموده اند، می گوییم در آن بداء صورت گرفته است. و این نقصی در مورد علم کامل امام (علیه‌السلام) نیست، چون ممکن است خدای متعال علم آنچه را که به بداء واقع می شود به ایشان تعلیم نکرده باشد. در مورد اموری که وقتی برای آن تقدیر نشده هم مطلب از همین قرار است. پس برای زمان ظهور امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) اگر تقدیری صورت نگرفته باشد، طبیعی است که خود ایشان هم نسبت به آن آگاهی نداشته باشد. حدیث دیگری که می تواند مؤیّد این بحث (معیّن نشدن وقت ظهور برای ائمه (علیهم السلام)) باشد، از امام باقر (علیه‌السلام) نقل شده است که وقتی راوی حدیث از ایشان دربار ?زمان ظهور امام (علیه‌السلام) پرسید۶، چنین پاسخ فرمودند: أما إنّه لم يُوَقَّتْ لَنا فيه وَقْتٌ. ولكنْ اذا حَدَّثْناكُم بِشَيْءٍ فكانَ كما نَقُولُ فَقُولُوا: صَدَقَ اللهُ و رَسُولُه. و إنْ كانَ بِخِلافِ ذلك، فَقُولُوا: صَدَقَ اللهُ و رَسُولُه، تُؤْجَرُوا مَرَّتَيْنِ. ۷ آگاه باشید که برای ما زمانی در مورد ظهور معیّن نشده است. ولی اگر برای شما از وقوع چیزی سخن گفتیم و همان طور که گفته ایم واقع شد، بگویید که خدا و رسولش راست گفته اند. و اگر خلاف آنچه گفته بودیم واقع شد، باز هم بگویید که خدا و رسولش راست گفته اند، تا اینکه دو برابر پاداش ببرند. در اینجا به صراحت بیان فرموده اند که زمانی را برای ائمه (علیهم السلام) در مورد ظهور حضرت معیّن نکرده اند. پس نمی توان گفت که خود ایشان وقت ظهور را می دانند امّا مأمور به مخفی نگه داشتن آن هستند. امّا اینکه در ادام ?حدیث فرموده اند: «اگر ما (اهل بیت (علیهم السلام)) از وقوع چیزی خبر دادیم امّا مطابق واقع نشد، ما به شما دروغ نگفته ایم» این مطلب اشاره به مسأل «?بداء» دارد که یک قاعد ?کلّی می باشد و در مورد وقت ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) مورد پیدا نمی کند. چون ائمّه (علیهم السلام) هیچگاه وقتی برای آن معیّن نکرده اند. توضیح مطلب اینکه: احتمال بداء در مورد هم ?اخباری که از ائمّه (علیهم السلام) به ما رسیده است، وجود دارد و لزومی ندارد که در هر خبری از امام معصوم (علیه‌السلام) اشاره به احتمال بداء در خصوص آن شده باشد. به عنوان یک قاعد ?کلّی فرموده اند که ممکن است بعضی از اخباری که به شما می گوییم، مطلق واقع در نیاید؛ در این مورد بدانید که ما به شما راست گفته ایم ولی خداوند در مورد آن بداء فرموده است. این قاعد ?کلی برای تمام احادیث کفایت می کند. البته اگر ائمّه (علیهم السلام) از وقوع چیزی به طور قطعی خبر داده باشند در حقیقت فرموده باشند که در مورد آن بداء صورت نمی گیرد، آن خبر را می توان قطعی و غیرقابل بداء دانست. بنابراین، اصل بر این است که در هم ?اخبار ائمّه (علیهم السلام) احتمال بداء وجود دارد مگر آنکه موردی را خودشان استثنا فرموده باشند. امّا این اصل کلّی در مورد پیشگویی نسبت به زمان ظهور امام دوازدهم (علیه‌السلام) مصداق پیدا نمی کند و فقط شامل مواردی می شود که ائمه (علیهم السلام) از فرج محدود و جزئی شیعیان قبل از فرج نهایی و کامل ـ که با ظهور امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) محقق می شود ـ خبر داده اند؛ همچون حدیثی که در آن ابوحمز ?ثُمالی از امام باقر (علیه‌السلام) دربار ?پیشگویی امیرمؤمنان (علیه‌السلام) پرسیده بود. ائمّه (علیهم السلام) در مورد وقت ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) هیچگاه زمانی تعیین نکرده و نمی کنند. شاهد این مدّعا حدیث ابوبصیر است که می گوید از امام صادق (علیه‌السلام)

دربار ?حضرت قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) پرسیدم. حضرت در پاسخ فرمودند: کَذَبَ الوَقّاتونَ. إنّا أهلُ بَیْتٍ لا نُوَقِّتُ. ۸ تعیین کنندگان وقت (برای ظهور قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)) دروغ می گویند. ما خانواده ای هستیم که (برای آن) وقتی تعیین نمی کنیم. پس ائمه (علیهم السلام) طبق فرمایش خودشان هیچگاه وقتی برای قیام حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) تعیین نکرده و نمی کنند و دلیلش هم این است که اصلاً وقتی برای آن از طرف خداوند تعیین و تقدیر نشده است. (این احتمالی است که ما آن را ارجح دانستیم.) احتمال مرجوحی که در اینجا وجود دارد این است که منظور از «وقت» در این احادیث، وقت قطعی و غیرقابل بداء باشد. در این صورت اگر هم پیشگویی هایی از ائمه (علیهم السلام) در مورد زمان ظهور امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) یا خصوصیّات و نشانه های آن نقل شده باشد، همگی قابل بداء هستند و هیچیک را نمی توان قطعی دانست. این مطلب البته مطلب صحیحی است که در ادامه به طرح آن می پردازیم، ولی در مورد اصل آنچه فعلاًـ درصدد اثباتش هستیم هیچ تفاوتی نمی کند که بگوییم وقتی برای ظهور معیّن نشده یا اینکه معیّن شده ولی قابل بداء و تغییر است. آنچه مسلّم است این است که وقت قطعی و غیرقابل تغییر در مورد ظهور حضرت ولیّ‌عصر ارواحنا فداه معیّن نشده است. به همین دلیل در بعضی از دعاهایی که برای تعجیل فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) وارد شده است، اشاره به مسأل ?بداء وجود دارد. در حقیقت اگر وقت ظهور امام (علیه‌السلام) بداءپذیر نبود، دعا برای تعجیل در مورد آن بی اثر می نمود ولی از آنجا که این امر قابل بداء است خود ائمّه (علیهم السلام) دربار ?آن دعا می کردند و شیعیان خود را نیز به این مسأله تشویق می فرمودند. در دعایی که از امام موسی بن جعفر (علیهم السلام) در تعقیب نماز عصر نقل شده است، چنین می خوانیم: أنتَ اللهُ لا اِلهَ اِلّا اَنتَ. مِنکَ المَشِیَّةُ و اِلیکَ البَداءُ... . اَنتَ اللهُ لا اِلهَ اِلّا اَنتَ. تَمْحو ما تَشاءُ و تُثْبِتُ و عِندَکَ اُمُّ الکِتابِ... . اَسْأَلُکَ أنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحمَّدٍ و آلِ مُحمّدٍ و أنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ المُنْتَقِمِ لَکَ مِنْ اَعْدائکَ. ۹ تو خدایی هستی که جز تو معبودی نیست. خواستن از تو است و اختیار بداء هم با تو است... . تو خدایی هستی که جز تو معبودی نیست. آنچه را بخواهی از بین می بری و (آنچه را بخواهی) به ثبت می رسانی و امّ الکتاب نزد تو است... . از تو درخواست می کنم که بر حضرت محمد (صلی‌الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت ایشان درود فرستی و در فرج انتقام گیرنده ـ برای تو از دشمنانت ـ شتاب فرمایی. ملاحظه می شود که درخواست تعجیل در فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) براساس اعتقاد به بداء و حقّ محو اثبات برای خداوند بنا شده است. و این همان حقیقتی است که درصدد اثبات آن هستیم.

مقدّمات و علائم ظهور هم بداءپذیرند

طبق قاعد ?کلی که خود ائمّه (علیهم السلام) تعلیم فرموده اند، در هم ?اخبار غیبی ایشان ـ غیر آنچه خود استثنا کرده اندـ احتمال بداء وجود دارد. اعتقاد به این مطلب تأثیر عمیقی در نحو ?برخورد با مقدمات و نشانه هایی که برای ظهور امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در احادیث آمده، می گذارد. نمونه ای از این احادیث را که در آن اشاره به بعضی از خصوصیّات روز ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) دارد، از امام صادق (علیه‌السلام) نقل می کنیم: لا یَخْرُجُ القائمُ (علیه‌السلام) اِلّا فی وَتْرٍ مِنَ السنین سنةٍ اِحدی أو ثلاثٍ أو خَمْسٍ أو سَبْعٍ أو تِسعٍ. ۱۰ حضرت قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) جز در سالهای فرد ظهور نمی کنند، سال یک یا سه یا پنج یا هفت یا نُه. اگر وقتی که در این حدیث شریف برای ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) معیّن شده قابل بداء نباشد، در سالهای زوج انتظار ظهور ایشان بی معنا خواهد شد. ولی همان قاعد ?کلّی ـ بداءپذیر بودن آنچه خبر داده اندـ در اینجا هم صادق است. و لذا اگر امام (علیه‌السلام) در سالی از سالهای فرد ظهور کنند، فرمایش امام صادق (علیه‌السلام) صحیح است؛ و اگر در غیر آن هم قیام کنند، باز هم باید ایشان را تصدیق کرد، چون از خدا و رسول این خبر را نقل کرده اند و دروغ نگفته اند، امّا خداوند در آن بداء فرموده است. حدیث دیگر هم از امام صادق (علیه‌السلام) می باشد: یُنادی بِاسمِ القائِمِ فی

لیلةِ ثلاثٍ و عشرینَ و یَقُومُ فی یوم عاشوراء و هو الیَومُ الذی قُتِلَ فیه الحُسَیْنُ بنُ علیٍّ (علیهم السلام). لَکَأنّی بِهِ فی یوم السَّبْتِ العاشِرِ مِنَ المُحَرَّم قائِماً بینَ الرکن و المَقام، جیرئیلُ عَنْ یَدِهِ الیُمْنی یُنادی «البَیْعَةُ لِلّه» فَتَصیرُ اِلیه شیعَتُهُ مِنْ اَطْرافِ الاَرضِ تُطْوی لَهم طَیّاً حتی یُبایِعُوهُ، فَیَمْلَأُ اللّهُ بِهِ الاَرضَ عَدْلاً کما مُلِئَتْ ظُلْماً و جَوراً. ۱۱ در شب بیست و سوم (ماه مبارک رمضان) به نام حضرت قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) آواز بلند سر داده می شود و در روز عاشورا ـ همان روزی که حضرت حسین بن علی (علیه‌السلام) در آن کشته شدند ـ قیام می کند. گویی من ایشان (قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)) را در روز شنبه دهم محرّم میان رکن (حجرالاسود) و مقام (حضرت ابراهیم) می بینم که جبرئیل از طرف راست ایشان ندا می دهد: (بیعت از آن خداوند است» پس شیعیان ایشان از همه جای زمین به سوی ایشان می آیند، زمین برای آنها (زیر پایشان) دَرنَوردیده می شود تا اینکه با ایشان بیعت می کنند. سپس خداوند به وسیل ?آن حضرت زمین را از عدل پر می کند همان گونه که از ظلم و جور پر شده باشد. ندای آسمانی در شب بیست و سوم ماه رمضان یکی از علائمی است که برای ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) ذکر شده و گاهی تعبیر «صیحه» برای آن به کار رفته است. ۱۲ نشان ?دیگری که در حدیث آمده این است که روز ظهور امام (علیه‌السلام) روز شنبه ای است که مصادف با دهم ماه محرم (عاشورا) باشد. این وقت طبق قاعده ای که خود ائمه (علیهم السلام) فرموده اند، قابل بداء می باشد و ما در هر حال باید راستگویی امام صادق (علیه‌السلام) را تصدیق کنیم، چه روز ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) شنب ?دهم محرم باشد و چه نباشد. به خاطر اهمیت موضوع به حدیث دیگری که قاعد ?کلی را بیان فرموده است، توجه می کنیم. وقتی فُضَیل بن یَسار از امام باقر (علیه‌السلام) پرسید که آیا برای ظهور وقتی معیّن شده است، پاسخ فرمودند: کَذَبَ الوَقّاتُونَ. کَذَبَ الوَقّاتُونَ. کَذَبَ الوَقّاتُونَ. اِنَّ موسی (علیه‌السلام) لَمّا خَرَجَ وافداً اِلی رَبِّهِ واعدَهم ثلاثینَ یوماً. فلَما زادَهُ اللّهُ علی الثلاثینَ عَشْراً قال قومُه: قد اَخْلَفَنا موسی، فَصَنَعُوا. فإذا حَدَّثْناکُم الحدیثَ فَجاءَ علی ما حَدَّثْناکم (به) فَقُولُوا: صَدَقَ اللّهُ. و اذا حَدَّثْناکُم الحدیثَ فجاءَ علی خِلافِ ما حَدَّثناکم به فَقُولُوا: صَدَقَ اللّهُ، تُؤجَروا مَرَّتَیْنِ. ۱۳ تعیین کنندگان وقت دروغ گفته اند. تعیین کنندگان وقت دروغ گفته اند. تعیین کنندگان وقت دروغ گفته اند.همانا حضرت موسی (علیه‌السلام) هنگامی که برای میقات پروردگارش رفت، با مردم قرار سی روزه گذاشت. امَا وقتی خداوند ده روز به آن اضافه کرد، قوم او گفتند: موسی با ما خُلف وعده کرد، پس کردند آنچه کردند. بنابراین هنگامی که به شما خبر می دهیم، اگر مطابق آنچه خبر دادیم واقع شد، پس بگویید: خداوند راست گفته است. و اگر خبری به شما دادیم پس غیر آنچه خبر دادیم واقع شد، بگویید: خداوند راست گفته است، تا دو برابر پاداش بگیرید. براساس تشبیهی که امام باقر (علیه‌السلام) فرموده اند، چه بسا آنچه در عمل، واقع می شود، به ظاهر خلف وعد ?کسی باشد که آن خبر را داده است، امّا چون احتمال بداء در مورد آن وجود دارد، حق نداریم خبر مورد اعتماد را تکذیب کنیم، بلکه باید آن را از جانب خداوند بدانیم و معتقد شویم که خداوند خود بنابر حکمت هایی حجّتش را مأمور بیان آن خبر فرموده است و سپس قبل از تحقق مُفاد آن، در مورد آن بداء فرموده است. نتیجه اینکه خصوصیات وقت ظهور امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) همگی قابل بداء هستند و قطعیت ندارند. همین طور است نشانه ها و علائمی که به عنوان مقدمات ظهور نقل شده اند؛ مانند ندای آسمانی در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان. گاهی هم علائم نقل شده در ظاهر با هم تعارض دارند. مثلاً در مورد روز ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در زیارت روز جمعه به نقل مرحوم سیّد بن طاووس چنین آمده است: یا مولایَ یا صاحِبَ الزّمانِ... هذا یَومُ الجُمُعةِ و هو یَومُکَ المُتَوقَّعُ فیه ظُهُورک. ۱۴ ای مولای من ای صاحب الزمان... امروز روز جمعه است و آن روز شماست که انتظار ظهور شما در آن می رود. در صورتی که این عبارت، حدیث معصوم (علیه‌السلام) باشد؛ بالاخره روز ظهور چه روزی است، جمعه یا شنبه، ممکن است در یکی از این دو خبر بداء شود و دیگری واقع گردد و یا هر کدام از این دو مربوط به یکی از مراحل ظهور و خروج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) باشد. به هر حال تکلیف ما این است که اگر خبری موثّق و مورد اعتماد است، آن را تصدیق کنیم و تا وقتی چیزی از بداءپذیر بودن استثنا نشده، آن را قابل بداء بدانیم. نکت ?دیگر اینکه در

مورد برخی علائم ظهور، تعبیر «محتوم» به کار رفته است. سؤال این است که: آیا این تعبیر، قابل بداء نبودنِ آنها را می رساند؟ به عنوان مثال خروج سفیانی جزء علائم حتمی دانسته شده است. امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: السُّفیانی مِنَ المحتومِ. و خُروجُه مِنْ اَوَّلِ خُروجِهِ اِلی آخرِه خَمْسَةَ عَشَرَ شهراً. ۱۵ سفیانی از نشانه های حتمی است. و خروج او از ابتدای آن تا آخرش پانزده ماه طول می کشد. امّا در مورد همین سفیانی وقتی ابوهاشم داود بن قاسم جعفری از امام محمد بن علیٍّ الجواد (علیه‌السلام) سؤال می کند: هل یَبْدُو للهِ فی المحتومِ؟ آیا خداوند در مورد محتوم هم بداء می کند؟ حضرت می فرمایند: بله. بعد که می گوید: ما می ترسیم که در مورد اصل ظهور حضرت قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) هم خداوند بداء کند، حضرت می فرمایند: اِنَّ القائِمَ مِنَ المیعادِ. و اللهُ لا یُخْلِفُ المیعادَ. ۱۶ همانا (قیام) قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) وعده است. و خداوند خلف وعده نمی کند. در جمع بین این احادیث علام ?بزرگوار مجلسی (؟؟) دو احتمال داده اند: یکی اینکه «محتوم» دارای معانی مختلفی باشد که در مورد بعضی از آنها وقوع بداء امکان پذیر باشد و دوم اینکه در اصل وقوع «محتوم» بداء صورت نگیرد ولی در خصوصیّات آن امکان بداء باشد. ۱۷ توضیح فرمایش مرحوم مجلسی این است که: اولاً ـ کلم «?محتوم» لزوماً به معنای غیرقابل بداء نمی باشد، بلکه ممکن است معنایی داشته باشد که در آن امکان بداء راه داشته باشد. ۱۸ و ثانیاً چه بسا در اصل وقوع آن بداء نشود ولی در برخی از ویژگی های مربوط به آن بداء صورت بگیرد. مثلاً ـ در مورد سفیانی می توان گفت که اصل خروج او واقع شود ولی در مدّت زمان خروجش که طبق روایت پانزده ماه بیان شده است، بداء صورت گیرد. ممکن است این زمان آنقدر کم و کوتاه شود که بتوان آن را مقارن با ظهور حضرت دانست نه مقدّمه و سابق بر آن. عالم بزرگوار شیعه جناب علّامه میرزا حسین نوری در کتاب شریف «نجم ثاقب» در مورد علائم ظهور فرموده اند: «مخفی نماند که بودن روز خروج امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) روز جمعه و نوروز و عاشورا، نه به نحوی است که در سالهای بسیار که توافق نکنند منتظر فرج نتوان شد. زیرا غیر ظهور و خروج حضرت حجّةُ بن الحسن بن علیٍّ المهدیّ (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) که حال از عمر شریفش هزار و چهل سال و چیزی می گذرد که خواهد شد و تبدیل و خُلفی در او نخواهد شد، مابقیِ آنچه رسیده از آیات و علامات پیش از ظهور و مقارن آن، همه قابل تغییر و تبدیل و تقدیم و تأخیر و تأویل به چیز دیگر که از اهل بیت عصمت (علیهم السلام) رسیده باشد، هست. حتی آنها که در شمار محتوم ذکر شده. چه، ظاهراً مراد از محتوم در آن اخبار نه آن است که هیچ قابل تغییر نباشد و ظاهرِ همان را که فرمودند به همان نحو بیاید، بلکه مراد (والله یعلم) مرتبه ای است از تعبیر تأکید در آن که منافاتی با تغییر در مرحله ای از انحای وجود آن نداشته باشد. و مؤیّد این مقال است آنچه شیخ نعمانی در غیبت خود از بنی هاشم و داود بن قاسم جعفری روایت کرده که گفت:... .» ۱۹ فرمایش ایشان تقریباً همان چیزی است که علامه مجلسی (رة) فرموده بودند. اینجا مرحوم صاحب مکیال در سخن میرزای نوری مناقشه ای کرده اند۲۰، امّا این مناقشه ـ چه وارد باشد و چه نباشد ـ به اصل بحثی که در اینجا دنبال می کنیم، لطمه ای وارد نمی سازد. هدف اصلی ما در بحث فعلی این است که ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) را دارای مقدّمات و نشانه هایی ندانیم که پذیرفتن آنها منافات با انتظار فرج حضرت در هر صبح و شام داشته باشد و این چیزی است که خود مرحوم صاحب مکیال در کتاب شریف خود به مناسبت بحث از انتظار فرج، بسیار زیبا و مستدل مطرح کرده اند۲۱ و ما ان شاء الله در ادام ?همین بخش، از سخنان ایشان در توضیح بحث بهره می بریم. کسی که چنین عقیده ای در انتظار فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) دارد، باید به هر حال علائم حتمی مانند خروج سفیانی را به صورتی بپذیرد که به آن عقیده لطمه ای نخورد. و ما این موضوع را در فصل آینده دنبال می کنیم و فصل حاضر را با نقل جمل ?دیگری از حدیث امام باقر (علیه‌السلام) که فرموده بودند: وقت ظهور را برای ما تعیین نکرده اند۲۲، به اتمام می رسانیم: تَوَقَّعُوا هذا الاَمرَ صَباحاً و مَساءً. ۲۳ منتظر این امر (ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)) در هر صبح و شام باشید.

پی‌نوشت

۱. رعد/ ۳۹.

۲. الغیبه (طوسی) ح ۴۱۷.

۳. سور ?یس آی ?۱۲: «و کلّ شیءٍ أحصیناه فی إمامٍ مبین». مراجعه شود به تفاسیر روایی ذیل آی ?شریفه.

۴. سور ?دخان آی ?۱ و ۲: «حم و الکتاب المبین». مراجعه شود به تفاسیر روایی ذیل آی ?شریفه.

۵. در احادیث از دو علم برای خداوند سخن رفته است که هیچ گونه اشتراک حقیقی بین آنها وجود ندارد. اول: علمی که اختصاص به خدای متعال دارد و دوم: علمی که به ملائکه و انبیا و ائمه (هم) داده شده است. اولی این است که چون ذات مقدّس پروردگار از هر نقصی منزّه می باشد، بنابراین نسبت جهل به او جایز نیست و همین را علم ذاتی پروردگار می نامیم. دومین علمی است که مخلوق خداوند می باشد و هم ?علوم خلایق از این قسم است. رجوع شود به: اصول کافی، کتاب التوحید، باب البداء حدیث ۶ و ۸.

۶. از ادام ?پاسخ امام (ع) که در متن نیامده است، می توان فهمید که سؤال و جواب مذکور دربار ?وقت ظهور و فرج ائمه (هم) بوده است. ادامه عبارت چنین است: و لکنْ اِذا اشْتَدَّتْ الحاجَهُ و الفاقَهُ و انکر الناسُ بعضُهم بعضاً، فعند ذلک تَوَقَّعوا هذا الامرَ صباحاً و مساءً.

۷. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۱۸۵ح ۹.

۸. اصول کافی، کتاب الحجهٔ، باب کراهیهٔ التوقیت، ح ۳ .

۹. بحارالانوار ج ۸۶ ص ۸۱.

۱۰. ارشاد مفید ج ۲ ص ۳۷۸.

۱۱. ارشاد مفید ج ۲ ص ۳۷۹.

۱۲. از امام صادق (ع) نقل شده است: الصَّیحَهُ التی فی شَهْرِ رَمضانَ تکونُ لیلَهَ الجُمُعهِٔ لِثلاثٍ و عشرینَ مَضَینَ مِنْ شَهْرِ رَمضانَ. (کمال الدین باب ۵۷ ح ۶).

۱۳. اصول کافی، کتاب الحجّهٔ، باب کراهیهٔ التوقیت، ح ۵.

۱۴. جمال الاسبوع ص ۴۲. مرحوم سید زیارت روز جمعه را به امام معصوم (ع) نسبت نداده است.

۱۵. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۴۸ ح ۱۳۰.

۱۶. غیبت نعمانی باب ۱۸ ح ۱۰.

۱۷. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۵۱.

۱۸. یک معنای قابل جمع با بداء از محتوم، در کتاب معرفت امام عصر (عج) ص ۲۷۷ و ۲۷۸ آمده است.

۱۹. نجم الثاقب ص ۸۳۲.

۲۰. مکیال امکارم ج ۱ ص ۳۸۸ تا ۳۹۲.

۲۱. مکیال المکارم ج ۲ ص ۱۵۷ تا ۱۶۲.

۲۲. قسمت اول این حدیث در صفح ?۱۵۴ کتاب حاضر نقل شده است.

۲۳. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۱۸۵ ح ۹.

ناگهانی بودن ظهور امام (علیه‌السلام)

فصل هشتم

ناگهانی بودن ظهور امام (علیه‌السلام)

به طور کلّی در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) از ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) به عنوان یک امر دفعی و ناگهانی یاد شده است که هیچ مقدمه و شرط ضروری را لازم ندارد. این مطلب به تعابیر مختلف ذکر شده است.

اصلاح امر ظهور در یک شب

یک تعبیر وارد شده در این خصوص این است که خداوند امر فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) را در یک شب اصلاح می فرماید. «اصلاح در یک شب» می فهمانند که اذن ظهور حضرت بدون هیچگونه زمینه و مقدم ?قبلی به ایشان داده می شود. و این مطلب با توجه به آنچه دربار ?بداءپذیر بودن وقت ظهور بیان شد، کاملاًـ مقبول است. روایت ذیل از حضرت جوادالائمه (علیه‌السلام) می باشد: اِنَّ اللهَ تَبارَکَ و تَعالی لَیُصْلِحُ له أمْرَه فی لَیْلَةٍ کما أَصْلَحَ اَمْرَ کَلیمِهِ موسی (علیه‌السلام) إذْ ذَهَبَ لِیَقْتَبِسَ لِأَهْلِهِ ناراً فَرَجَعَ و هو رَسُولٌ نَبِیٌّ... أَفْضَلُ اَعْمالِ شیعَتِنا انتظارُ الفَرَجِ. ۱ همانا خداوند تبارک و تعالی امر ظهور ایشان (حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)) را در یک شب اصلاح می فرماید، همان طور که کار کلیم خود حضرت موسی (علیه‌السلام) را (یک شبه) اصلاح فرموده آنگاه که برای به دست آوردن آتش برای اهل خویش رفت پس در حالی که پیامبرِ فرستاده شده بود بازگشت. ... بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج می باشد. تشبیهی که در این حدیث شریف به کار رفته است، به روشنی بر مقصود دلالت می کند. داستان سخن گفتن پروردگار با حضرت موسی (علیه‌السلام) و در نتیجه پیامبر شدن ایشان، در قرآن کریم ذکر شده است: «و هَلْ اَتیکَ حدیثُ موسی* إذا رأی ناراً فَقالَ لِأَهلِهِ امْکُثُوا إنّی آنَسْتُ ناراً لَعلّی آتیکُم مِنها بِقَبَسٍ أو أَجِدُ عَلی النّارِ هُدیً* فلمّا أتیها نُودِیَ یا مُوسی* إنّی اَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إنّکَ بِالوادِ المُقَدَّسِ طُویً* و أنا اخْتَرْتُکَ فاسْتَمِع لِما یُوحی».۲ و آیا داستان موسی را شنیده ای؟ آنگاه که آتشی دید پس به اهل خود گفت: درنگ کنید. من آتشی دیدم. باشد که یا پاره ای از آن را برایتان بیاورم یا به وسیل ?آن خبری از راه پیدا کنم. چون به آن رسید، ندا داده شد که: ای موسی، من پروردگار تو هستم. پای خود را برهنه کن؛ که تو در بیابان مقدّس طوی هستی. و من تو را برگزیدم، پس به آنچه وحی می شود گوش فرا ده. وقتی حضرت موسی (علیه‌السلام) در بیابان تاریک همراه با اهل خود راه را گم کرده بودند، از دور آتشی مشاهده کرد و طبق بیان قرآن به سوی آن رفت که یا چیزی از آن آتش برای اهل خودش بیاورد و یا خبری از راهی که گم کرده بودند به دست آورد. روی قرائن و حساب های ظاهری (که افراد معمولی و حتی خود حضرت موسی (علیه‌السلام) می دیدند) نشانه ای از اینکه قرار است در آن شب ایشان به نبوّت و رسالت برگزیده شوند، وجود نداشت. هیچ قرینه و زمین ?قابل پیش بینی در کار نبود. ایشان برای منظور دیگری به سوی آتش رفتند، امّا رسول و نبی برگشتند. وجه شباهت اصلاح ظهور حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) با اصلاح امر نبوّت و رسالت حضرت موسی (علیه‌السلام) در همین مطلب است که از آن به «اصلاح امر در یک شب» تعبیر شده است. مقصود این است که اذن خداوند برای ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) هم بدون مقدمه و در وقتی که ظاهراً نشانه ای دالّ بر نزدیک بودن آن وجود ندارد، صادر می شود. اگر انسان مؤمن این حقیقت را عمیقاً باور کند، آنگاه انتظار فرج امام (علیه‌السلام) برایش بسیار بسیار جدّی و ملموس خواهد شد. چون در هر زمانی وقوع فرج را ممکن و عملی می بیند و در هیچ شرایطی از تحقق آن ناامید نخواهد بود. به همین جهت حضرت جواد (علیه‌السلام) پس از تشبیه فوق فرموده اند که: بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج می باشد. پس می توان گفت که امر فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) متوقّف بر وجود نشانه و زمینه ای نیست که روی حساب های عادیِ بشری نزدیک بودن آن را برساند. و اگر غیر از این بود انتظار فرج در هر صبح و شام بی معنا می شد. در حدیث دیگری همین مطلب با مقدم ?زیبایی توسط امام صادق (علیه‌السلام) ذکر شده است: کُنْ لِما تَرجُو

أرجی مِنکَ لِما تَرجُو. فِإنَّ مُوسَی بْنَ عِمرانَ (علیه‌السلام) خَرَجَ لِیَقْتَبِسَ لِأَهْلِهِ ناراً فَرَجَعَ الیهم و هو رسولٌ نَبِیٌّ. فَأَصْلَحَ اللهُ تبارک و تعالی أمْرَ عَبْدِهِ و نبیِّه موسی (علیه‌السلام) فی لَیْلَهٍٔ. و هکذا یَفْعَلُ اللهُ تبارَکَ و تعالی بِالقائم الثانی عَشَرَ مِنَ الأَئِمَّهِٔ (علیهم السلام) یُصْلِحُ لَه أَمْرَه فی لیلهٍٔ کما اَصْلَحَ أمْرَ نَبِیِّه موسی (علیه‌السلام) و یُخْرِجُهُ مِنَ الحَیْرَهِٔ و الغَیْبَهِٔ الی نُورِ الفَرَجِ و الظهورِ. ۳ به چیزی که امید (وقوعش را) نداری از آنچه امید (وقوعش را) داری، امیدوارتر باش! همانا حضرت موسی بن عمران (علیه‌السلام) رفت تا برای اهل خود آتشی به دست آورد، پس در حالی که پیامبرِ فرستاده شده بود به سوی ایشان بازگشت. پس خداوند کار بنده و پیامبرش موسی (علیه‌السلام) را در یک شب اصلاح فرمود. و خداوند تبارک و تعالی در مورد حضرت قائم امام دوازدهم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) نیز چنین عمل می کند. کار (ظهور) ایشان را در یک شب اصلاح می فرماید، همان طور که کار پیامبرش موسی (علیه‌السلام) را اصلاح کرد، و ایشان را از حیرت و غیبت به سوی روشنایی فرج و ظهور در می آورد. انسان گاهی بر حسب قرائن ظاهری به انجام چیزی امید می بندد یا اینکه روی همان قرائن از وقوع چیزی ناامید است. آنچه این حدیث شریف می آموزد این است که فرد مؤمن اگر امیدش به فرج الهی است، باید به وقوع اموری که روی حساب های عادی از انجامش ناامید است امیدوارتر باشد تا چیزهایی که به آن ـ برحسب زمینه های عادی اش ـ امید بسته است. مثالی که برای این قاعد ?کلّی بیان فرموده اند همان پیامبر شدن حضرت موسی (علیه‌السلام) است. ایشان روی قرائن ظاهری و نشانه های عادی امیدی به کلیم الله و پیامبر الهی شدن نداشت و روی این امر حسابی نکرده بود؛ امّا وقتی برای فراهم آوردن آتش به سوی آن رفت، پیامبر برگزید ?الهی شد. خدای متعال در مورد امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) هم این گونه عمل خواهد کرد و ایشان را در وقتی که علی الظاهر امیدی به قیامشان نیست، ظاهر خواهد فرمود. پس وظیف ?شیعیان در خصوص انتظار فرج امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) این است که وقتی بر مبنای محاسبات عادی بشری امیدی به ظهور امامشان ندارند، بیشتر امید به فرج داشته باشند تا زمانی که روی آن ـ بر مبنای قرائن ظاهری ـ حساب می کنند. مؤمن موحّد هم ?امیدش به فرج الهی است و آنگاه که خداوند بخواهد رحمت خود را شامل حال بندگانش کند، احتیاج به فراهم شدن زمینه های عادی بشری ندارد. تعبیری هم در آخر حدیث شریف آمده است که بسیار قابل تأمّل و توجّه می باشد. امام صادق (علیه‌السلام) فرموده اند که خداوند حجّت خود را از حیرت و غیبت به سوی فرج و ظهور خارج می سازد. از غیبت خارج شدن امام (علیه‌السلام) روشن است. امّا از حیرت درآمدن، یعنی چه؟ چه حیرتی برای حضرتش وجود داد که با اصلاح امر فرج، از آن خارج می شوند؟ ظاهراً در عبارت حدیث، لفّ و نشر مرتب وجود دارد، یعنی خارج شدن از دو حال به دو حال دیگر به ترتیب؛ از حال غیبت به ظهور، و از حال حیرت به سوی روشنایی فرج. پس حال حیرت امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) نقط ?مقابل فرج و گشایش ایشان می باشد. لذا حیرت ایشان مربوط به گرفتاری ها و سختی هایی است که در زمان غیبت به آن مبتلا هستند. شاید بتوان گفت که آگاه نبودن ایشان از زمان ظهورشان رمز تحیّر و سرگردانی آن عزیز در زمان غیبت است. ایشان از طرفی مؤمنان و مظلومان و مستضعفان را در هم ?عالم، گرفتار و در رنج می بینند و می دانند که فرج کلّی و فراگیر هم ?آنها به دستِ مبارک خودشان است، و از طرف دیگر نمی دانند که خدای متعال چه وقت اِذن فرج را صادر می کند و چه زمانی حضرت اجازه می یابند که هم ?زمین را به عمل و داد برسانند. (البته غیر از دستگیری های جزئی و محدود که در همین زمان غیبت هم انجام می دهند.) شدّت ناراحتی و مصیبت ایشان به خاطر تحمّل هم ?مصائب و سختی ها از یک طرف و دائماً به پیشگاه الهی دعا کردن و از او تعجیل در فرج کلّی و نهایی را خواستن در عین عدم آگاهی به زمان اجابت این دعا از طرف دیگر، امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) را به حیرتی می اندازد که بر ناراحتی ها و رنج های ایشان می افزاید. همین معنا با عبارت دیگری در دعای عبرات ذکر شده است که در بخش گذشته نقل کردیم. در آنجا آمده بود: «تری تحیّری فی اَمری» که توضیح مختصری در مورد آن بیان شد. ناگفته نماند که: حیرت مورد بحث مربوط به خود امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) می باشد و به صراحت حدیث، خداوند ایشان را از حیرت به روشنایی فرج، خارج می سازد. امّا در احادیث،

حیرت دیگری هم مطرح شده است که مربوط به مردم زمان غیبت است و این حیرت با آنچه در مورد حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در زمان غیبت بیان شد، کاملاً متفاوت است. حیرت مردم ناشی از گم کردن راه صحیح و صراط مستقیم است که شناخت آن در زمان غیبت امام (علیه‌السلام) از زمانهای دیگر مشکل تر می باشد. از امام عسکری (علیه‌السلام) نقل شده است: أما إنَّ له غَیْبَةً یَحارُ فیها الجاهِلون و یَهْلِکُ فیها المُبْطِلونَ و یَکْذِبُ فیها الوَقّاتونَ. ۴ بدانید همانا برای او (فرزند من) غیبتی است که نادانها در آن به حیرت می افتند و اهل باطل در آن به هلاکت می رسند و کسانی که (برای ظهور) وقت تعیین می کنند، دروغ می گویند. این حیرت مربوط به جاهلان است و کسانی که وظیف ?خود را در زمان غیبت نمی دانند. لذا امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: کیف اَنتم إذا صِرْتُم فی حالٍ لا تَرَونَ فیها اِمامَ هدیً و لا عَلَماً یُری؟ فَلا یَنْجُو مِنْ تِلکَ الحَیْرَةِ اِلّا من دَعا بِدُعاء الغَریقِ. ۵ شما چگونه هستید آنگاه که در وضعیتی قرار می گیرید که در آن پیشوای هدایتی و نشان ?آشکاری نمی بینید؟ پس کسی جز آنان که دعای غریق را بخوانند، از آن حیرت و سرگردانی نجات پیدا نمی کند. دربار ?دعای غریق و محتوای آن و اهمیت خواندن آن در زمان غیبت، در جای خود توضیح کافی آمده است. ۶ اینجا بحث دربار ?حیرت کسانی است که به وظیف ?خود در زمان غیبت امامشان آگاهی ندارند و اگر این نقیصه را جبران کنند، از این حیرت خارج می گردند. در احادیث مربوط به زمان غیبت بیشتر مواقعی که از «حیرت» سخن گفته شده، همین معنای مذموم است، ولی گاهی هم حیرت مربوط به خود امام (علیه‌السلام) می باشد که معنای ظاهری آن بیان شد. والله یعلم.

یأس از فرج در هنگام فرج

غیبت امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) امتحان بزرگی است تا شیعیان صبر خود را در گرفتاری های این زمان بیازمایند و با هم ?سختی هایی که تحمّل می کنند، از فرج الهی ناامید نشوند. امّا آیا هم ?مؤمنان از این امتحان بزرگ الهی موفّق بیرون می آیند؟ پاسخی که برای این پرسش در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) یافت می شود، دلالت می کند بر این که: متأسفانه بسیاری از شیعیان صبر خود را در مصیبت های زمان غیبت از دست می دهند و به حالت یأس و نومیدی نسبت به ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) می رسند و به تعبیر دیگر حالت «انتظار فرج» در ایشان از بین می رود. ولی در همین حال عدّ ?کمی از مؤمنان می مانند که به وظایف خود در زمان غیبت امامشان کاملاً آگاهند و به آنها عمل می کنند و لذا به یأس از فرج الهی مبتلا نمی گردند. امّا مهم این است که شرط فرج امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)، انتظار فرج همگان نیست. انتظار فرج وظیفه ای است که شیعه در زمان غیبت بیش از هر زمان دیگری نسبت به آن مکلّف است، ولی چه هم ?آنها به وظیف ?خود عمل بکنند و چه در عمل به آن کوتاهی نمایند، فرج محقّق خواهد شد و مطابق آنچه نقل می کنیم، زمانی که حضرت ظهور می فرمایند، حالت یأس و ناامیدی بسیاری از مؤمنان را دربرگرفته است، و به تعبیر دیگر وقتی که انتظار خود را از دست داده اند، فرج محقّق می شود. از امام صادق (علیه‌السلام) چنین نقل شده است: ما اَحْسَنَ الصَّبْرَ و انتظارَ الفرجِ... . فعلیکم بالصَّبْرِ. إنما یَجیءُ الفَرَجُ عَلی الیأسِ. ۷ چقدر صبر همراه با انتظار فرج خوب و زیباست!... بر شماست صبر کردن. جز این نیست که فرج در هنگام ناامیدی فرا می رسد. در حدیث دیگری امام صادق (علیه‌السلام) به امتحان سخت غیبت که بسیاری در آن زمین می خورند، اشاره فرموده اند: اِنَّ هذا الاَمرَ لا یأتیکُم إلّا بَعْدَ إیاسٍ. لا وَاللهِ حَتّی تُمَیَّزوا. لا وَاللهِ حتّی تُمحَّصُوا. ۸ این امر (فرج امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)) برای شما محقق نمی شود مگر بعد از ناامیدی. نه به خدا قسم محقّق نمی شود تا اینکه (خوب و بد شما) از هم جدا شوید. نه به خدا قسم محقّق نمی شود مگر اینکه از ناخالصی ها پاک بشوید. خیلی از مؤمنان ممکن است خود را بسیار خوب و پاک بدانند ولی در هنگام امتحانات سخت معلوم می شود که کدامیک می توانند صبر خود را حفظ کنند و انتظار فرج را از دست ندهند. حدیث دیگر هم از امام صادق (علیه‌السلام) می باشد که فرمودند: لا وَاللهِ لا یکونُ ما تَمُدُّونَ اِلیه اَعْیُنَکُم حتّی تُغَرْبَلُوا. لا وَاللهِ

لا یکونُ ما تَمُدُّونَ اِلیه اَعْیُنَکَم حتّی تُمیَّزُوا. لا وَاللهِ لا یکونُ ما تَمُدُّونَ اِلیه اَعْیُنَکَم اِلّا بَعْدَ إیاسٍ. ۹ نه قسم به خدا آنچه چشم انتظارش هستید واقع نمی شود تا اینکه غربال بشوید. نه به خدا قسم آنچه چشم انتظارش هستید واقع نمی شود تا اینکه (خوب و بدتان) را از یکدیگر تمیز داده شوید. نه قسم به خدا آنچه چشم انتظارش هستید واقع نمی شود مگر پس از یأس و ناامیدی. غربال شدن یعنی تصفیه شدن. با غربال کردن دانه های ریز خارج شده و دانه های درشت باقی می مانند. در زمان غیبت هم آنها که دین سست و ضعیف دارند، از غربال می ریزند و کسانی که دینداریِ قوی تر و محکم تری دارند، باقی می مانند. و آنگاه که یأس از فرج الهی بر بسیاری از مؤمنان سایه می افکند، هنگام ?نزول فرج است. با این ترتیب می توان گفت که: پیش از ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) نه تنها زمینه ها و شرایطی که امید به حصول فرج را زیاد کند وجود ندارد، بلکه ضدّ آن یعنی فضای ناامیدی و یأس بر بسیاری از مؤمنان سایه می افکند، و درست در همین شرایط است که ظهور فرا می رسد. بنابراین در اوج ناامیدی و یأس، انتظار فرج بیش از هر زمان دیگری باید باشد. چون طبق این روایات، فرج وقتی خواهد رسید که اوضاع و احوال عادی انسانها-برای رسیدن به آنچه با ظهور امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) محقّق خواهد شد-امیدوار کننده نیست بلکه ناامید کننده می باشد. پس مؤمن واقعی هیچگاه به یأس از فرج مبتلا نمی شود و با وجود اینکه وقتی شرایط و زمینه ها را می بیند، آنها را یأس آور و ناامید کننده می یابد، امّا درست در همین زمان باید بیشترین امید را به تحقق فرج الهی داشته باشد، این مطلب در حقیقت توضیح همان فرمایش متین امام صادق (علیه‌السلام) است که فرموده بودند: «کُنْ لما لا تَرجُوا اَرْجی مِنکَ لِما تَرجُو». درس مهمّی که از این مطالب گرفته می شود این است که: در گرفتاری ها و سختی های زمان غیبت، هیچگاه نباید از فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) ناامید شد. بلکه هرچه گرفتاری ها سخت تر و شرایط دشوارتر می شود و یأس بیشتری انسانها را فرا می گیرد، انتظار فرج باید شدیدتر گردد. البته فراموش نشود که: حالت یأس در مؤمن از بزرگترین گناهان کبیره است و در هیچ شرایطی نباید به آن راضی بود. و اینکه در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) هنگام ?ظهور را مقارن با غلب ?یأس بر انسانها دانسته اند، دلالت بر مطلوبیّت آن نمی کند. نظیر این معنا در مورد غلب ?ظلم و جور در وقت ظهور امام (علیه‌السلام) آمده است که آنهم هرگز ممدوح و مطلوب نیست و مؤمن نباید از آن راضی باشد. به همین جهت با وجود غلب ?ظلم، مؤمنان راستین بر ایمان خویش ثابت قدم می مانند و هرگز به سستی در عقیده و عمل مبتلا نمی گردند. و همین ثابت قدم ها در ایمان، حالت انتظار خود را همیشه حفظ می کنند و به یأس مبتلا نمی شوند. امّا تعداد اینها در مقایسه با هم ?اهل ایمان ناچیز است. اثر عملیِ این احادیث برای مؤمنان این است که اگر زمانی زمین را پر از ظلم و جور دیدند و سای ?نومیدی و یأس را هم بر سرِ انسانها گسترده یافتند، خودشان مأیوس نشوند و در آن شرایط بیش از هر زمانِ دیگری انتظار فرج مولای خود را داشته باشند. سرّ مطلب این است که ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) از مصادیق «فرج الله» و یک کار خدایی است و اگر وضعیت عمومی بشر ناامید کننده باشد، از فرج الهی نباید مأیوس شد.

ظهور به طور ناگهانی محقّق می شود

مطابق آنچه از ائم ?اطهار (علیهم السلام) نقل شده است ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) به صورت دفعی و بدون زمین ?قبلی واقع خواهد شد. خود حضرت ولیّ‌عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در توقیع مبارک به جناب شیخ مفید فرموده اند: فإنَّ اَمرَنا یَبْعَثُه فَجْأَةً. ۱۰ (خداوند) کار ما را به طور ناگهانی بر می انگیزد. در حدیث دیگری امام علیّ بن موسی الرضا (علیه‌السلام) نقل فرموده اند که وقتی از پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) پرسیدند که قیام کننده از فرزندان شما چه وقت ظهور می کند، حضرت در پاسخ فرمودند: مَثَلُه مَثَلُ الساعَةِ التی لا یُجَلّیها لِوَقْتِها إلّا هو... لا یأتیکُم إلّا بَغْتَةً. ۱۱ ظهور همچون قیامت است که آن را در زمان خاصّ خودش فقط خداوند ظاهر می سازد... جز این نیست که به طور ناگهانی برایتان رخ می دهد. تعبیر

«فَجْأَة» و «بَغْتَة» در این دو حدیث شریف بر یک معنای صریح دلالت می کند و آن این است که ظهور حضرت هنگامی واقع می شود که به حساب ظاهری و روی قرائن مشهود، انتظار وقوع آن نمی رود و انسانها عموماً آمادگی و انتظارش را ندارند. دفعی و ناگهانی بودن نقط ?مقابل تدریجی بودن است. چیزی که تدریجاً واقع می شود، ابتدا زمینه ها و مقدماتش فراهم می گردد، بعد آرام آرام شرایط برای رسیدن به آن آماده تر می شود و افراد کم کم آمادگی وقوع آن را پیدا می کنند. ولی ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) این گونه نیست. ایشان بدون مقدمه و زمین ?قبلی خروج می فرمایند و جز افراد بسیار اندک که انتظار ظهور ایشان را دارند، وضعیت اکثر مردم و شرایط عمومی به گونه ای نیست که بتوان نزدیکی وقوع آن را از قبل پیش بینی کرد. این، معنای ناگهانی و دفعی بودن فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) می باشد. حال که چنین است، اگر عموم مردم و اوضاع و احوال عادی بشر در غفلت و یأس از فرج الهی باشند، آیا مؤمن واقعی انتظار فرجش را از دست می دهد؟ آیا در هیچ شرایطی مُجاز هستیم که از ظهور مولای غایب از دیدگانمان ناامید باشیم؟ این مطلب تأکید دیگری است بر همان قاعد ?کلّی «کن لما لا ترجو أرجی منک لما ترجو» که در ناامیدی بسی امید است. نکت ?دیگری که از ناگهانی بودن ظهور حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) فهمیده می شود این است که: ما نمی توانیم به چیزی به نام «ظهور صغری» قائل شویم آنچنانکه اخیراً در بعضی از نوشته ها به چشم می خورد. می گویند: «لازم ?تشبیه وجود مقدّس حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) به خورشید که در روایات متعدّده ای آمده است این است که: چنانکه خورشید بعد از غروب تا یکی دو ساعت نورش باقی می ماند و یک دفعه جهان را تاریک نمی کند و نمی گذارد فسادهایی که ناشی از یک مرتبه تاریک شدن است ایجاد شود، در موقع طلوع هم یک دفعه روشن نمی شود بلکه با یکی دو ساعت طول کشیدن، کم کم نورش ظاهر می شود و نمی گذارد ضررهایی که ناشی از روشن شدن یک دفعه است به وجود آید. همچنین حضرت بقیة الله (روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) هم وقتی می خواهد از میان مردم غایب شود باید غیبت صغری داشته باشد، که داشته، و باید ظهور صغری نیز داشته باشد که مدّعای ماست.» ۱۲ در این عبارات هیچگونه استدلالی برای وجود «ظهور صغری» به چشم نمی خورد. تنها چیزی که وجود دارد، دو تشبیه و دو قیاس بدون دلیل است: یکی اینکه چون حضرت بقیة الله ارواحنا فداه به خورشید تشبیه شده اند، پس باید هم ?خصوصیاتی که در طلوع و غروب خورشید هست، به ایشان نسبت بدهیم. این سخن هیچ دلیل و منطقی ندارد. زیرا در هر تشبیهی گوینده یکی دو وجه شباهت را قصد می کند و هیچگاه هم ?خصوصیّات مشبَّهٌ به به مشبَّه سرایت داده نمی شود. اگر به وجه یا وجوه شباهت تصریح شده باشد که روشن می شود، و اگر جهت تشبیه مشخّص نشده باشد معمولاً صفات بارز و شاخص مشبَّهٌ به را به عنوان وجه شباهت تلقّی می کنند. مثلاً اگر انسان شجاع را در زبان فارسی یا عربی به شیر تشبیه می کنند، هرگز تمام صفات شیر ـ اعم از حیوانیّت، درنده بودن و... ـ مورد نظر تشبیه کننده نیست، بلکه وجه شباهت همان ویژگی شجاعت است که صفت بارز و شاخص در شیر درنده هست. اگر کسی بخواهد ویژگی دیگری از مشبّه به را ـ که به آن تصریح نشده است ـ به مشبّه سرایت دهد، باید قرینه و دلیل روشن اقامه کند. حال در تشبیه امام (علیه‌السلام) به خورشید و امام غایب به خورشید پشت ابر، آن وجوهی از شباهت که در روایات به آن تصریح شده محل بحث و گفتگو نیست، ولی بجز آنچه تصریح شده صرفاً می توانیم صفت بارز خورشید را ـ که همان منبع نور و گرمی و حیات است ـ به وجود مقدّس امام (علیه‌السلام) نسبت بدهیم و حق نداریم بدون ارائ ?دلیل و قرین ?قطعی، خصوصیّات دیگر خورشید را با ذوق و سلیق ?شخصی برای آن حضرت اثبات کنیم. قیاس دوم که در ضمن تشبیه اول صورت گرفته، این است که گفته اند: چون غیبت امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) دو مرحل ?صغری و کبری داشته است، پس ظهور ایشان هم باید چنین باشد. این قیاس هم با استفاده از تشبیه اول صورت گرفته است. چون دیده اند طلوع خورشید هم مانند غروب آن تدریجی است و اتفاقاً غیبت امام (علیه‌السلام) دو مرحله ای بوده است، چنین نتیجه گرفته اند که باید ظهور امام (علیه‌السلام) هم چنین باشد. چنین قیاسی بدون دلیل است. زیرا اگر غیبت امام (علیه‌السلام) دو مرحله ای بوده است، چه لزومی

دارد که ظهور ایشان هم در دو مرحله واقع شود؟! تنها نقط ?اتکای این قیاس همان تشبیه نخست است که اشکال و ایراد آن بیان شد. پس اصل این ادعا ـ قائل شدن به ظهور صغری ـ بدون دلیل است و همین دلیل نداشتنش برای ردّ آن کفایت می کند. ما اگر بخواهیم اعتقادی را به دین نسبت بدهیم، باید دلیل معتبری از کتاب، سنّت یا عقل فطری اقامه کنیم، و گرنه چیزی را در دین داخل کرده ایم که دلیل ندارد. این کار جایز نیست هر چند که به نیّت خیر و به قصد ایجاد امید و انتظار فرج در مردم صورت بگیرد. امّا مشکل این نظریه فقط بی دلیل بودن آن نیست، بلکه ادلّ ?موجود درست عکس این معنا را می رسانند و آن ادلّه برای ایجاد امید و حال انتظار فرج در مردم بیشترین تأثیر را دارد و با وجود آنها نیازی به استفاده از مطالب نادرست در این خصوص نمی ماند. ادلّه ای که این نظریه را رد می کنند، همان احادیثی است که ناگهانی و دفعی بودن امر ظهور را می رسانند. و اگر قرار باشد این احادیث یک مدلول مسلّم و قطعی داشته باشند، همین تدریجی نبودن ظهور امام (علیه‌السلام) می باشد. برای تکمیل و تأیید این بحث، به یک حدیث دیگر در همین موضوع استناد می کنیم. امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند: يَظْهَرُ كالشِّهابِ الثّاقِبِ فی اللَّيْلةِ الظَّلْماء. ۱۳ (امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)) همچون سنگ آسمانیِ شکافنده در شب تاریک ظاهر می شوند. «ثاقب» در زبان عربی به معنای سوراخ کننده و شکافنده می باشد. «شهاب ثاقب» به سنگ آسمانیی گفته می شود که به طور ناگهانی تاریکی شب را می شکافد. صفت بارز و شاخص آن همین است که در تاریکی مطلق ـ که هیچ روشنایی در آن نیست ـ به صورت ناگهانی نورافشانی می کند. پس ظهور امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) هم که به شهاب ثاقب تشبیه شده اند، به همین صورت خواهد بود. ایشان در تاریکی محض ظهور می کنند و به صورت دفعی و ناگهانی آشکار می شوند. این تشبیه به روشنی نظریه هایی از قبیل «ظهور صغری» را رد می کند. اگر کسی به قصد ایجاد سوز انتظار فرج بخواهد خدمتی در حق دیگران انجام دهد، به جای طرح نظریه های بی دلیل، بهتر است آنچه را خود اهل بیت (علیهم السلام) به این منظور فرموده اند، به خوبی بیان و تشریح کند و لازم نیست سخنی بگوید که با مبانی صحیحِ دینی در تعارض باشد. علاوه بر هم ?اینها چون وقت ظهور حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)ـ همان طور که در فصل گذشته بیان شدـ قابل بداء است، به فرض هم که چیزی تحت عنوان «ظهور صغری» تحقّق پیدا کند، هیچ ضرورتی بر اینکه پس از آن، ظهور کامل انجام شود، وجود ندارد. این موضوع را همان نویسنده ای که نظری «?ظهور صغری» را مطرح کرده است، در انتهای سخنانش پذیرفته است: «شاید این تجلیّات و این علائم و این نور که از افق سرزده (خدای ناکرده) باز منتهی به تاریکی مطلق شود. زیرا اینها تمام تحت اراد ?الهی است و می دانیم که خدا دستش باز است و هرچه بخواهد می کند و کسی نمی تواند ایرادی داشته باشد و یا از او سؤالی بکند.» ۱۴ حال که چنین است ، طرح این نظری ?بدون دلیل چه فایده و اثر مثبتی می تواند داشته باشد؟ تجلّیات نور مقدّس امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در طول غیبت کبرای ایشان وجود داشته، گاهی کمتر و گاهی زیادتر بوده است. کثرت اینها را نمی توان به عنوان نشانه و مقدمه ای قطعی برای ظهور حضرت دانست. در عین حال ما اطلاع دقیقی از وضعیت شیعیان گذشته در ارتباط با امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) نداریم و لذا نمی توانیم بگوییم که در مجموع تجلّیات حضرت در زمان ما بر شیعیان بیشتر شده است. بلکه بعضی از قرائن نشان می دهد که در بعضی از زمان های پیشین ارتباط مؤمنان با حضرت ولیّ عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) بسیار قوی تر بوده است. در این خصوص ماجرایی آموزنده را از طریق معتبر نقل می کنیم که از چند جهت می تواند برای منتظران فرج حضرت مفید باشد. این ماجرا مربوط است به مرحوم حاج شیخ محمود یاسری که از علمای باتقوا در تهران بوده و در زمان حیات خود در مسجد ارک تهران اقام ?جماعت می نمودند. از قول ایشان نقل شده که فرمودند: روزی در ورقه ای دیدم یک نوع ختم و آداب او را درج و از قول شیخ بهایی (؟؟) نوشته است: «هرکس این عمل را در ظرف ده روز انجام دهد، بدین ترتیب که از چهارشنبه شروع و در روز جمع ?دوم خاتمه یابد، مطلب و حاجتش برآورده نشود، مرا لعن کند». لذا به جهت مطلب مهمّ خودم آن ختم را انجام دادم و بعداً ثمر نبخشیده و اثری ندیدم. آنگاه شیخ بهایی (؟؟) را مخاطب قرار دادم و بدون آنکه سخنی بگویم فقط

در دل گفتم: آقای شیخ، شما شخصی بزرگ هستید. زبان من لال گردد. نسبت به ذات مقدس شما جسارت نمی کنم. ولی چرا چیزی مرقوم شود که اگر به دست اشخاص غیر مؤدّب افتد به آن جناب توهین کنند؟! این معنا در دلم بود و هرگز به احدی اظهار نداشتم. پسرم با مرحوم جنانی (آقای جنانی همدانی مقیم تهران دارای علوم غریبه، تسخیر ارواح و غیره بود) معاشرت داشت. روزی به منزل آمده و گفت: شیخ بهایی به شما پیامی دارند و شما را طلبیده اند. حاضر شوید با شما سخن بگویند. چون این سخن را از پسرم شنیدم، لرزه بر بدنم رخ داده و مبهوت شدم. سپس پسرم اضافه نموده جنانی می گوید: من تاکنون نتوانسته ام موفق شوم شیخ را حاضر کنم، تا چه رسد که با من سخنی بفرمایند. و اینک خوشحال است که چون شما به خان ?او بروید از حضور شما برای او فرصتی دست بدهد بدین وسیله بتواند با شیخ بهایی تماس گرفته و استفاده کند. آنگاه مطلب دیگری پسرم از قول جنانی راجع به آیت الله آقای حجت (کوه کمری) گفت: امروز ارواح را احضار کردم، گفتند: امروز برای مصاحبه آمادگی نداریم. ما امروز مأمور شده ایم از روح مطهّر آقای حجت استقبال کنیم. جنانی: کدام حجّت؟ گفتند: آن آقا که هفته ای یک بار به ملاقات حضرت ولی ّعصر بقیّهٔ الله ارواحنا له الفداء مشرف می شد. آقای یاسری گفتند: چون مدّتی بود آقای حجّت بستری بودند، از شنیدن این سخن غمین شدم و ناراحت گشتم. مختصری گذشت، از قم خبر رسید حضرت آیت الله العظمی حجّت رحلت فرموده اند. و به علاوه رادیو تهران سخن را قطع و این خبر را به عنوان خارج از برنامه پخش نمود. جنانی اصرار داشت زودتر به خانه اش بروم تا اینکه او هم بهره برداری کند. و لذا پسرم را مأمور کرده بود روزانه مرا تعقیب می کرد و من هم امروز و فردا می نمودم. بالاخره در یکی از روزها به منزلش رفتم. بخور و غیره را فراهم نمود شروع کرد به خواندن اوراد و اذکار لازمه طبق برنام ?خودش و آنچه را که من مشاهده کردم ترتیب استفاد ?او به توسط آئینه بود و هرکس هر نوع مطلبی داشت بایستی بنویسد و نوشته را در دست بگیرد، جواب بر روی آئینه نوشته می شد. چون در صدد احضار شیخ بهائی (؟؟) برآمد با من گفت؟ هرچه سؤالاتی دارید بنویسید و در کف خود پنهان نمایید. قلمهای متعدد و کاغذ و مرکّب در جلوی من نهاد و گفت: من هرچه را از روی آینه بخوانم، شما فوراً ثبت کنید. من نمی توانم همه را ضبط کنم و به ذهن خود بسپارم. یکی از ارواح حاضر شد. جنانی پرسید: شما کیستید؟ گفت: سید محمّد طباطبایی. جنانی گفت: من شما را نخواستم. فرمود: من از طرف شیخ بهائی آمده ام شما را خبر کنم. یک دقیقه بعد شیخ حاضر می شود. جنانی آئینه را برگردانیده و تنفّس داد. سیگاری مصرف نمودیم سپس آماده شدیم. شیخ تشریف آوردند و آنچه بر روی آئینه نوشته می شد جنانی می خواند. گفت: آقای شیخ به شما سلام می دهند. عرض کردم: علیک السلام و رحمهٔ الله و برکاته. بعداً گفت: احوال شما را می پرسند. گفتم: اگر عنایت شما شامل من باشد خوشوقت می شوم. فرمودند: اگر عنایتی شامل شما نبود، هر آینه در صدد تصحیح آن ختم نمی شدم. در نقل آن تحریف وقوع یافته است. (ختامه یوم الاحد) است نه یوم الجمعه. شما می دانید در هفته ایّام طاق را آثاری است ـ یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه ـ و روز جمعه برای دعای ندبه است. آقای یاسری گفتند: از شنیدن خبر تشرّف مرحوم آقای حجّت تعجّب داشتم. مرحوم شیخ بهائی از دل من آگاه بوده و فرمودند: آقای شیخ، شما در عهد ما نبودید. بسیاری از مردم آن عهد به ملاقات حضرت بقیّهٔ الله ارواحنا فداه نائل می شدند. مردم این زمان مشغول به معاصی هستند. به مردم بگوییـد دست از معصیت بردارنـد و الّا بلا نازل می شود! بعداً یکایک سؤالاتی را که داشتم و نوشته بودم جواب دادند تا اینکه خداحافظی به عمل آورده و جنانی استفاده ننمود. و امّا دعا و ختم مذکور از جناب شیخ بهائی علیه الرحمه این است: ختم شیخ بهائی (؟؟): از روز جمعه شروع و تا ده روز که پایان آن روز یکشنبه می شود روزی صد بار بگوید: بسم الله الرحمن الرحیم* یا مُفَتِّحَ الاَبْوابِ، یا مُقَلِّبَ القُلوبِ و الاَبصارِ و یا دلیلَ المُتَحَیِّرینَ و یا غیاثَ المُسْتَغیثینَ، تَوکَّلْتُ علیکَ یا ربِّ فَاقْضِ حاجَتی واکْفِ مُهمّی. و لا حَوْلَ و لا قُوَّهَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیمِ. و صلَّی اللهُ علی مُحمّدٍ و آلِهِ اَجْمَعینَ. ۱۵ شاهد ما در نقل این داستان فرمایش آخر مرحوم شیخ بهایی به آقای یاسری است.

علائم حتمی ظهور چه می شود؟

در بحث از ناگهانی بودن ظهور، ممکن است اشکالی به نظر برسد که: با وجود علائم حتمی که برای ظهور حضرت بیان کرده اند، چگونه می توانیم به دفعی بودن آن قائل شویم؟ اگر آن علامتها قطعاً واقع می شونـد، پس ظهور نمی توانـد ناگهانی باشد بلکه ابتدا باید نشانه های آن ظاهر شود، و تا وقتی آن نشانه ها واقع نشده اند، امید به ظهور نمی توان داشت. اگر هم نشانه های حتمی آشکار شوند، خود مقدمه ای برای ظهور خواهند بود و دیگر نمی توان ظهور را یک امر ناگهانی دانست. این اشـکال را نویسـند ?بزرگوار کتـاب ارزشـمند مکیال المکارم مطرح فرموده انـد و در پاسخ به آن دو جواب داده انـد. ۱۶ مـا بـا الهـام از فرمایش های ایشان و با استفاده از بحث بداءپذیری علائم ظهور به پاسخ از اشـکال می پردازیم. در این مورد دو احتمال می توان داد: احتمال اول: چه بسا در وقوع این علائم، بـداء صورت پـذیرد و محتوم نامیدن آنها منافاتی با بداء شدن در مورد آنها نداشـته باشد. در فصل گذشـته این موضوع را بررسـی کردیم. احتمال دوم: بـدون قائل شـدن به بـداء در مورد آن علائم نیز می توانیم ناگهانی بودن ظهور حضـرت را بپـذیریم. راه حل مسأله این است که ظهور حضـرت را همراه با وقوع علائم آن دفعی و ناگهانی بدانیم. این احتمال را حتّی اگر قائل به بـداء در مورد علائم ظهور بشویم، نمی توانیم مردود بـدانیم. زیرا وقتی چیزی بداءپـذیر باشد، نمی توان گفت که لزوماً واقع نمی شود. امکان بداء غیر از وقوع بداء است. ما در بحث از علائم ظهور، امکان بداء را در مورد آن اثبات می کنیم نه ضرورت وقوع آن را. بنـابراین چه بسـا در برخی از علائـم ـ چه حتمی و چه غیر حتمی ـ بـداء صورت نگیرد، ولی در عین حال ظهور حضـرت دفعی و ناگهانی باشـد. رمز مطلب این است که نشانه های ظهور را بسـیار نزدیک و بلکه مقارن با خود ظهور بدانیم. در این صورت هم می توانیم قائـل به وقوع بعضـی از علائم ظهور بشویم و هم اصل ظهور را تـدریجی نـدانیم. ممکن است گفته شود که: در روایات برای بعضـی علائـم ظهور مـدّت زمانی معیّن شـده است که با وجود آن زمان، نمی توانیم وقوعش را نزدیک و بلکه مقارن با خود ظهور بـدانیم. مثلاًـ در مورد خروج سـفیانی مـدّتی که در بعضـی روایـات معیّن شـده است، پـانزده مـاه می باشـد و این زمان با نزدیکی و مقارنت آن با اصل ظهور سازگاری ندارد. به این سؤال می توان چنین پاسخ داد: بنا بر احتمالی که از مرحوم علّامه مجلسی در فصل گذشـته نقل کردیم، چه بسا در اصل خروج سـفیانی بداء نشود ولی در مدّت زمان خروجش بداء صورت بگیرد. و اینکه در حدیث فرموده انـد در امر محتوم هم امکان بداء وجود دارد، می تواند اشاره به بداء در خصوصـیات نشانه ای مانند خروج سـفیانی باشد. به هر حال اگر وقوع علامتی از علائم بسـیار نزدیک به اصل ظهور باشد، به ناگهانی بودن آن لطمه وارد نمی سازد. مثلاً دربار ?کشته شدن «نفس زکیه» که جزء علائم حتمی ظهور دانسـته شده است۱۷، از امام صادق (علیه‌السـلام) چنین نقل شده است: لَیس بینَ قیامِ قائم آلِ محمّدٍ (صـلی‌الله علیه و آله وسـلم) و بینَ قَتْلِ النّفْسِ الزَّکیَّةِ اِلّا خَمْسَةَ عَشَـرَ لَیْلَةً. ۱۸ فاصل ?میان قیام قائم آل محمّـد(ص) و کشـته شـدن نفس زکیّه فقط پانزده شب است. این مقـدار فاصل ?زمانی با ظهور حضـرت، لطمه ای به ناگهانی بودن آن نمی زنـد. اگر واقعـاً چنین شود، عرفاً این دو حـادثه را مقـارن یکـدیگر می شـمارند. علاـوه بر اینکه چه بسـا دربـار ?این پانزده شب هم بـداء صورت بگیرد بـدون آن که در اصل کشته شـدن نفس زکیّه بداء شود. همچنین است در مورد «نداء» یا «صیحه» که آنهم از علائم حتمی به شمار آمده،۱۹ ولی ممکن است در زمان وقوعش بـداء شود. مثلاً اینکه فرموده انـد نـداء در شب بیست و سوم ماه رمضان است و قیام حضـرت در روز عاشورا، که فاصل ?این دو با یکدیگر بیش از سه ماه می باشد، چه بسا در اصل نداء و صیح ?آسمانی بـدائی صورت نگیرد ولی در فاصـل ?آن بـا ظهور بـداء شود. به هر حال هم ?اینها امکان پـذیر است، و بنابراین وقوع هم ?علائم با بعضـی از آنهـا، بـا ناگهانی بودن ظهور قابل جمع می باشـد. آنچه در این بحث بایـد به عنوان یک اصل مسلّم و قطعی تلقّی گردد، همین است که انتظار فرج امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) در هر سال و هر ماه و هر هفته و هر روز و بلکه هر ساعت و هر لحظه در مؤمن از بین نرود. این اصلی است که به هیچ وجه نباید مخدوش گردد.

یأس از ظهور یک لحظه هم پذیرفته نیست

نتیج ?بسیار مهمّی که از اعتقاد به بداءپذیر بودن وقت ظهور و ناگهانی بودن آن به دست می آید این است که: امر فرج امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) متوقّف بر حصول زمینه و مقدمه ای که با دفعی بودن آن منافات داشته باشد، نیست. و بنابراین ناامیدی از امر فرج در هیچ مدّت زمانی هر چند کوتاه روا نمی باشد؛ بلکه حال انتظار فرج همیشه و در هر لحظه باید در مؤمن وجود داشته باشد. این معنا با تعابیر مختلف در احادیث ذکر شده است. امام هادی (علیه‌السلام) چنین فرموده اند: اذا رُفِعَ عَلَمُکُم مِن بَینِ اَظْهُرِکم، فَتَوقَّعُوا الفَرَجَ مِنْ تَحتِ اَقدامِکم. ۲۰ هرگاه نشان ?شما از میان شما برداشته شود، از زیر پاهایتان منتظر فرج باشید. «عَلَم» به معنای نشانه و پرچم است. و به امام (علیه‌السلام) عَلَم اطلاق می شود چون ایشان نشان ?ایمان، توحید، تقوا و... هستند (اَعْلامُ التُّقی) ۲۱ و مسیر هدایت به وسیل ?ایشان ـ و تنها به وسیل ?ایشان ـ شناخته می شود. برداشته شدن این عَلَم از میان مردم، می تواند به معنای پنهان شدن ایشان از دیدگان مردم باشد. البته با غیبت امام (علیه‌السلام) هم ?جنبه های نشانه بودن ایشان رفع نمی شود و تنها بخشی از آن برداشته می شود. انتظار فرج از زیر پا ـ مطابق توضیح مرحوم علّامه مجلسی ـ ممکن است کنایه از ظهور ناگهانی باشد. چون وقتی می گویند از زیر پاها، یعنی همانجا که ایستاده ای منتظر فرج باش نه اینکه از آنجا بگذری تا فرج فرا برسد، همانجا که هستی بدون آنکه قدم برداری آماد ?ظهور باش. پس این حدیث شریف دلالت بر وجوب انتظار فرج در هر زمان و هر مکان می کند. حدیث دیگر از حضرت باقرالعلوم (علیه‌السلام) است که قسمت اول آن در فصل گذشته توضیح داده شد. ادام ?آن چنین است: اذا اشْتَدَّت الحاجَةُ و الفاقَةُ و اَنکَرَ الناسُ بعضُهم بعضاً فَعِندَ ذلکَ تَوقَّعُوا هذا الاَمرَ صَباحاً و مَساءً. وقتی که فقر و نیازمندی شدّت یابد و مردم یکدیگر را انکار کنند، در آن زمان صبح و شام منتظر ظهور باشید. انتظار شب و روز به این معناست که اگر در یک شب حضرت ظهور نفرمودند، فردای آن شب ـ در روز ـ باید منتظر بود، و اگر در روز ظهور نکردند، همان شب احتمال فرج وجود دارد. این طور نیست که اگر شبی ظهور واقع نشد، دیگر تا شب بعد بتوان از آن ناامید بود، و نیز اگر در روزی ظهور واقع نشد، نمی توان گفت که همان شب ـ یعنی قبل از آنکه روز بعد بیاید ـ احتمال فرج وجود ندارد. راوی می گوید: فقر و نیازمندی را فهمیدیم که چیست. این که مردم یکدیگر را انکار کنند، یعنی چه؟ حضرت فرمودند: یَأتِی الرجُلُ أخاه فی حاجةٍ فَیلقاهُ بِغَیرِ الوَجْهِ الذی کانَ یَلْقاه فیه و یُکَلِّمُهُ بِغَیرِ الکَلامِ الذی کانَ یُکَلِّمُهُ. ۲۲ کسی برای رفع نیازی به برادر دینی اش مراجعه می کند ولی او آن طور که قبلاً با او برخورد می کرد (وقتی حاجتی نداشت) با او برخورد نمی کند و آن طور که قبلاً با او حرف می زد، حرف نمی زند. منظور این است که روابط بین مؤمنان طوری سرد می شود که وقتی یکی از آنها احتیاجی به دیگری پیدا می کند، او برخورد خوبی از خود نشان نمی دهد و آن طور که قبلاً او را تحویل می گرفت، تحویل نمی گیرد. این نشان می دهد که مسائل مادّی ارزش بیشتری از رابط ?دینی و ایمانی پیدا می کند. در چنین شرایطی باید صبح و شام منتظر فرج بود. تعبیر صبح و شام هم نظیر تعبیر شب و روز، همیشگی بودن انتظار فرج را می رساند. خلاصه اینکه یأس از فرج الهی و ظهور امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) از بزرگترین گناهان کبیره است که نه به صورت دائمی و کلّی و نه به شکل موقّت و جزئی، حتی برای یک ساعت و لحظه هم از مؤمن پذیرفته نیست. علاوه بر این ادلّه، احادیثی که تعیین کردنِ وقت برای ظهور را حرام دانسته اند، نیز بر این مقصود دلالت می کند. زیرا به تعبیر مرحوم صاحب مکیال۲۳: اگر کسی ظهور حضرت را در مدّت زمان معیّنی نفی کند، مثلاً بگوید تا چند سال آینده یا چند ماه بعد، ظهور واقع نمی شود، در حقیقت به همین مقدار برای آن تعیین وقت کرده است و مقتضای ناامیدی از ظهور حضرت در یک زمان خاص، همین است.

پی‌نوشت

۱. کمال الدین باب ۳۶ ح ۱.

۲. طه/ ۹ـ ۱۳.

۳. کمال الدین باب ۶ انتهای ح ۱۳.
۴. بحارالانوار ج ۵۱ ص ۱۶۰ ح ۷.
۵. غیبت نعمانی ص ۱۵۹.
۶. علاقمندان می توانند به کتاب معرفت امام عصر (عج) صفحات ۲۰۸ و ۲۰۹ رجوع کنند.
۷. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۱۱۰ ح ۱۷.
۸. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۱۱۱ ح ۲۰.
۹. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۱۱۲ ح ۲۳.
۱۰. احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۲۴.
۱۱. کمال الدین باب ۳۵ ح ۶.
۱۲. آیا ظهور نزدیک است ص ۱۳۵ و ۱۳۶.
۱۳. بحارالانوار ج ۲۴ ص ۷۸.
۱۴. آیا ظهور نزدیک است ص ۱۴۲.
۱۵. گنجین ?دانشمندان، ج ۴ ص ۵۹۴ تا ۵۹۷.
۱۶. مکیال المکارم ج ۲ ص ۱۶۰ و ۱۶۱.
۱۷. اثبات الهداهٔ ج ۷ ص ۴۲۲ ح ۹۹، از امام صادق (ع): و النداء من المحتوم... و قتل النفس الزکیهٔ من المحتوم.
۱۸. کمال الدین باب ۵۷ ح ۲.
۱۹. کمال الدین باب ۵۷ ح ۲.
۲۰. اصول کافی، کتاب الحجهٔ، بابٌ فی الغیبهٔ، ح ۲۴.
۲۱. زیارت جامع ?کبیره (بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۱۲۸).
۲۲. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۱۸۵ ح ۹.
۲۳. مکیال المکارم ج ۲ ص ۱۵۸.

آثار و برکات انتظار

فصل نهم

آثار و برکات انتظار

مقدمه

مفهوم انتظـار و درجـات مختلف انتظـار فرج را بیـان کردیم و دربار ?ویژگی لحظه به لحظه بودن آن هم در بخش گذشـته توضـیح داده شـد. اکنون در آخرین بخش کتـاب بایـد از آثـار و برکـات انتظار برای شـخص منتظر سـخن بگوییم که در حقیقت فوایـد این عبادت بزرگ و بی نظیر می باشد. هم ?این آثار را می توان در یک کلم ?جامع خلاصه کرد و آن کلم «?فرج» است. این تعبیر در یک حدیث شـریف که از معارف جمعی جملی ۱ اهل بیت (علیهم السـلام) به شـمار می آید، از حضرت زین العابدین (علیه‌السلام) نقل شده است: انتظارُ الفَرجِ مِنْ أَعظَمِ الفَرَجِ. ۲ انتظار فرج از بزرگترین فرجهاست. همین بیان از امام صادق (علیه‌السلام) نیز روایت شـده است: مَن عَرَفَ هـذا الاَمرَ، فقد فُرِّجَ عنه لِانتِظارِهِ. ۳ کسـی که این امر (امامت و ظهور آن) را بشـناسد، به سـبب انتظار کشیدن

آن، برایش گشایش حاصل می شود. منظور از کلم «?امر» در بسیاری از احادیث اهل بیت (علیهم السلام) امر امامت و ظهور آن است که با فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) تجلّی کامل می یابد. حدیث اول، تعبیر انتظار فرج و حدیث دوم انتظار امر را به کار برده اند و هر دو یک مصداق دارند. به هر حال مطابق فرمایش پیشوایان ما غیر از فرج امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) که فرج نهایی هم ?اولیا و انبیای الهی و مؤمنان است، هر شخص منتظری همین انتظارش برای او فرج می باشد. بلکه می توان گفت که: پس از فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) که بزرگترین فرج ها برای هم ?مؤمنان است، بالاترین فرج جزئی برای شخص منتظر، همین انتظار اوست. این عبارت، بسیار عمیق و حاوی نکات بسیار مهمّی است که به فضل الهی باید برای انسان روشن شود تا راه فرج خود را در زمان غیبت ـ قبل از ظهور ـ بشناسد. در یک جمله باید گفت: قبل از ظهور امام (علیه‌السلام) آن چیزی که مؤمن را از هم ?خطرات، نگرانی ها، گمراهی ها و لغزش ها می رهاند، همین انتظار است. و ما در این بخش در صدد آنیم که به انداز ?بضاعت مُزجاتی که خداوند عنایت فرموده است، جلوه های مختلف این فرج را توضیح دهیم. این مقصود را در دو فصل به ترتیب دنبال می کنیم:

آثار و برکات انتظار در زمان غیبت

برای اینکه آثار و لوازم انتظار را در شخص منتظر بهتر بشناسیم، مناسب ترین راه این است که از آنچه در بخش اول دربار ?تعریف انتظار از طریق ملزومات آن بیان کردیم، کمک بگیریم. در آنجا مهمترین عوامل به وجود آورند ?انتظار را چهار عامل دانستیم که دومین آنها در بحث فعلی بسیار تأثیرگذار است. عامل دوم این بود که هرچه زمان وقوع آنچه را در انتظارش هستیم نزدیک تر بدانیم، انتظار ما شدیدتر می گردد. بنابراین بهترین راه برای شناخت آثار و برکات انتظار این است که فرض کنیم یقین پیدا کرده ایم که فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) بسیار نزدیک شده است و بررسی کنیم که در این فاصل ?کم (تا فرج حضرت) حال انتظار چه لوازم و آثاری دارد، آنگاه چون به ما توصیه های فراوانی شده است که فرج امام (علیه‌السلام) را نزدیک بدانیم، آثار و لوازم آن حالِ فرضی را به هم ?زمانها سرایت بدهیم.

آثار نزدیک دانستن ظهور

ابتدا زمان ظهور امام (علیه‌السلام) را بسیار بسیار نزدیک فرض می کنیم تا ببینیم این اعتقاد وجداناً چه آثاری در منتظر ظهور می گذارد. اگر به ما گفته شود که امام زمانتان قطعاً تا فردا ظهور می فرماید و ما به صدق این خبر یقین کنیم، در این یک روز، زندگی ما چگونه خواهد بود؟ هرکس می تواند با مراجعه به وجدان خود، این سؤال را پاسخ بدهد. در درج ?اول می توان گفت که: در این یک روز، بیش از هر چیز و هرکس، یاد امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) و ظهور ایشان، دلهای ما را پر می کند و آنقدر که به فکر ایشان خواهیم بود، فکر دیگری ما را مشغول نخواهد کرد. علاوه بر این، قطعاً در این یک روزه کاری که خدا و امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) را ناخشنود می سازد، انجام نمی دهیم و اگر خطایی و گناهی از ما سرزده است، در این فاصله، هم ?همّت خود را برای توبه و جبران آن به کار می بندیم. اگر حقّی از دیگران بر عهد ?ما باقی مانده یا ظلمی در حق کسی مرتکب شده ایم؛ به سرعت در جهت حلالیت طلبی اقدام می کنیم. و اگر عهد و پیمانی با امامِ خود بسته بودیم امّا در عمل به آن پای بند نبوده ایم، در این یک روز، کمال سعی خود را انجام می دهیم تا به آن عمل کنیم. عبادت های ما نیز در این فاصله، معنویت و اخلاص بیشتری پیدا می کند؛ نمازهای ما در این یک روز با گذشته تفاوت خواهد کرد و با حضور قلب بیشتری خواهد بود. در این مدّت کم، مُحال است که بیش از حدّ ضرورت و اضطرار، عمر خود را صرف امور دنیوی کنیم. نه تنها فکر انجام دادن گناه به ذهنمان خطور نمی کند، بلکه حتّی دریغمان می آید که در این یک روز به امور مباح بپردازیم. هم ?تلاشمان این است که

از این مدّت کم، بیشترین استفاده را در جهت کسب رضای خداوند و جلب خاطر مبارک امام (علیه‌السلام) ببریم. بالاترین نگرانی ما این است که نکنند وقتی حضرتش تشریف می آورند، توجّهی به ما نکنند یا خدای ناکرده از ما روی بگردانند، و برای اینکه چنین حالتی پیش نیاید، سعی می کنیم خود را طوری مهیّا بسازیم که شایست ?استقبال از آن بزرگوار باشیم. بالاترین آرزوی ما این است که در مواجهه با حضرت، شاهد لبخند رضایت ایشان به روی خود باشیم و اینکه خطاب به ما بفرمایند: احسنتم! بارک الله! در غیاب من به وظایف خود خوب عمل کردید. من از شما سپاسگزار هستم. علاوه بر هم ?اینها در آرزوی یاریِ ایشان برای انجام اهداف مقدّسشان لحظه شماری می کنیم؛ با خود می گوییم آنچه را عمری در آرزویش بودیم و با امید وصالش زندگی را گذراندیم، یک روز دیگر، با چشمان خویش شاهد خواهیم بود و چه شیرین است آن لحظات! آنچه را برای یاری کردن ایشان از قبل آماده کرده ایم، نزد خود حاضر می کنیم و تمام شرایط و زمینه ها را برای آنکه به حضرتش بپیوندیم و جزء بهترین یاوران ایشان باشیم، در خود فراهم می آوریم. خدای را شکر می کنیم که زنده ایم و سالم هستیم و ان شاء الله تا یک روز دیگر هم? امکانات مالی، آبرویی، زندگی و هستی خود را فدای قدوم محبوب عزیزتر از جان خود خواهیم کرد. آنگاه از خود می گذریم و سراغ سایر مؤمنان می رویم و آنها را هم مانند خود آماد ?استقبال و همراهی با امامشان می کنیم. اگر ببینیم که بعضی از آنها اشتیاقی و علاقه ای به این موضوع از خود نشان نمی دهند، با دلسوزی و از سَرِ شفقت و مهربانی سعی می کنیم تا آنها را با خود هم عقیده سازیم و دریغمان می آید که چنین فرصت طلایی و استثنایی را از دست بدهند. دلمان نمی آید که فردا وقتی خورشید امام (علیه‌السلام) طلوع می کند، کسانی از مؤمنان، خود را در بیغوله های تنگ و تاریک پنهان کنند و دانسته یا ندانسته از گرما و روشنایی این خورشید بی بهره بمانند. به طور خلاصه سعی می کنیم سوز انتظاری که خداوند سر سوزنی از آن را به ما ارزانی داشته است، در حدّ توان به سایر مؤمنان هم سرایت دهیم؛ به این امید که آتش اشتیاقی که به لطف خدا و عنایت امام (علیه‌السلام) خرمن وجود ما را فراگرفته است غافلان را هم فراگیرد و در نتیجه همگی با هم به استقبال و یاری عزیز فاطمه (علیهاالسلام) بشتابیم. هم ?عاشقان و شیفتگان آن دُردان ?هستی را دور هم جمع می کنیم و به ایشان می گوییم: بیایید خدا را صدها هزار مرتبه شکر کنیم که زمان خواندن این دعاها تا یک روز دیگر به سر می آید: هَل یَتَّصِلُ یَومُنا مِنک بِغَدِهِ فَنَحْظی؟ مَتی نَرِدُ مَناهِلَکَ الرَوِیَّةَ فَنَروی؟ متی نَنْتَفِعُ مِنْ عَذْبِ مائِک فَقد طالَ الصَّدی؟ متی نُغادیکَ و نُراوِحُکَ فَتَقَرَّ عُیُونُنا؟ متی ترانا و نَراکَ و قد نَشَرْتَ لِواءَ النَّصْرِ تُری؟ أَتَرانا نَحُفُّ بِکَ و أنت تَؤُمُّ المَلَأَ و قد مَلَأْتَ الاَرْضَ عَدْلاً؟۴ آیا امروزِ ما در ارتباط با تو به فردایش می رسد تا به آرزوی خود برسیم؟ چه وقت بر سر چشمه های پر آبِ سیراب کنند ?تو خواهیم رسید تا سیراب گردیم؟ چه موقع از آب شیرین و گوارای تو بهره مند می شویم؟ تشنگی ما طولانی گشته است! کِی می شود که با تو صبح و شام کنیم تا چشمان ما (به جمالت) روشن شود؟ کِی تو ما را و ما تو را می بینیم در حالی که پرچم پیروزی را برافراشته ای؟ راستی می شود ما را ببینی که به گِرد تو حلقه زده ایم و تو بر همگان امامت می کنی در حالی که زمین را از عدالت پر ساخته ای؟! و زمانِ «نَحنُ نَقولُ الحمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ»۵ فرا می رسد. چنین الحمد لله ای هرگز در عمر خود نگفته ایم و یک روز دیگر به انجام این عبادت بزرگ رستگار می شویم. هم ?آنچه بیان شد در این فرض بود که ما یقین به ظهور حضرت تا بیست و چهار ساعت آینده داشته باشیم؛ امّا اگر این فاصل ?زمانی بیشتر شود، هرقدر که طولانی تر گردد، شور و حرارت قبلی کمتر خواهد شد و به سردی بیشتری می گراید. مثلاً اگر به جای یک روز، مطمئن شویم که ایشان یک هفت ?دیگر ظهور خواهند فرمود، در این فرض تقریباً هم ?حالاتی که گفتیم برای انسان خواهد بود امّا به قدری شور و حرارت کمتر، چشم به راهی ما شدّت کمتری پیدا می کند و همین تفاوت در شدّت و ضعف انتظار، منشأ تفاوت هایی در رفتار ما در این دو فرض خواهد شد. مثلاً اگر در آن یک روز قطعاً می توانستیم بگوییم که خواب به چشمان ما نخواهد آمد، در این یک هفته چنین نیست و آن دلشوره و هیجان قبلی را در این فرض جدید نداریم. با اینکه در آن یک روز یقیناً عمر خود را صرف کارهای بیهوده و حتی تفریحی نمی کنیم، امّا در این یک هفته شاید دقایقی یا ساعاتی را به بطالت بگذرانیم.

در مجموع، آن دقّت و تلاشی که در فرض اول برای استفاد ?بهتر و کاملتر از فرصت باقیمانده به خرج می دهیم، در فرض بعدی به آن شدّت نخواهد بود. حال اگر یک هفته به یک ماه تبدیل شود، و در حقیقت، اطمینان پیدا کنیم که قبل از یک ماهِ دیگر حضرتش ظهور نمی فرمایند، در این صورت شور و اشتیاق ما در انتظار، کمتر و ضعیف تر می گردد و در نتیجه هم ?آنچه بیان شد، سست تر و کمرنگ تر می شود. در این فرض احتمال اینکه اوقات بیشتری از عمر گرانقدر خود را تلف کنیم و بیهوده فرصت را از دست بدهیم، بسیار بیشتر از فرض قبلی است. اگر در آن یک روز و یک هفته فقط در حدّ نیاز ضروری به امور دنیوی و مادّی می پرداختیم، در این یک ماه آنقدر برایمان اهمیت ندارد که قدری از فرصت باقیمانده تا ظهور مولایمان را از دست بدهیم. اگر در آن یک هفته برای جبران حقوق دیگران که بر گردن ما بوده، شتاب می کردیم، در این یک ماه خیلی عجله نمی کنیم و کار امروز را به فردا و پس فردا می اندازیم. اگر نمازها و سایر عبادت های ما در آن یک هفته، حال و صفای فوق العاده ای داشت، در این یکماه به آن اندازه حضور قلب ندارد و... . به طور کلّی هرچه فاصل ?خود را با ظهور بیشتر بدانیم، این آثار و نشانه ها به تدریج کم رنگ تر می شود. و به همین دلیل اگر این فاصله از یک ماه به یک سال برسد، معمولاً آثار کمتری ظهور و بروز خواهد کرد. قطعاً غفلت نوع مؤمنان در این حالت بیشتر خواهد بود و چه بسا ساعتها یا روزها یا حتی هفته ها با فراموشی یاد ایشان بر بعضی بگذرد و از همین بابت هیچگونه احساس ضرر و زیان هم نکنند. آن شور و حرارت و هیجان در فرض های قبلی، در ین فرض، بسیار ضعیف تر خواهد شد و عمل به وظایف یک منتظر واقعی سست تر می گردد. بنابراین اگر می خواهیم آثار و لوازم انتظار فرج را وجدان کنیم، باید خود را در آن شرایط فرضی ببینیم تا لوازمش بیشتر برای ما ملموس گردد و آثار عملی آن را در خود بیابیم. مؤثرترین عامل در ایجاد این حالت، همانا اعتقاد به این حقیقت است که امر فرج امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در هر صبح و شام، بلکه در هر لحظه و هر ساعتی، امکان وقوع دارد و ما این مطلب را با استناد به بعضی از ادلّ ?آن، در فصل گذشته اثبات نمودیم. هرچه ایمان شخص به آن حقیقت عمیق تر باشد، آثار ذکر شده به طور طبیعی ظهور و بروز بیشتری خواهد داشت. پس نتیج ?عملی بحث فعلی این است که برای رسیدن به آن لوازم مطلوب، باید از طریق ایجاد علّت آن که همان اعتقاد پیش گفته است، سیر کنیم. ما هم در این نوشتار، با همین فرض به بیان آثار و برکات انتظار در زمان غیبت امام (علیه‌السلام) می پردازیم. این آثار را می توانیم در چهار مرحله دسته بندی کنیم.

مرحل اول از لوازم انتظار

زندگی به یاد امام (علیه‌السلام) و مطابق پسند ایشان

اگر یک بار دیگر فرض نزدیک بودن ظهور امام (علیه‌السلام) را در حدّ یک روز برای خود تداعی کنیم، تصدیق خواهیم کرد که اولین و مؤثرترین لازم ?آن، پُررنگ شدن یاد امام (علیه‌السلام) و غفلت نکردن از ایشان در هم ?ساعات و دقایق زندگی است. منتظر واقعی امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) نمی تواند از یاد ایشان و انتظار قدومشان غافل شود. و این چیزی نیست که به صورت تصنّعی در مؤمن به وجود آید، بلکه معرفت و محبّت و انتظارش او را به طور طبیعی به این حالت می رساند. خوب است این ویژگی را از زبان یک منتظر راستین فرج ـ مرحوم سید محمدتقی موسوی اصفهانی (رهْ)ـ بیان کنیم: «و امّا انتظار قلبیِ کامل، پس به این حاصل می شود که شخص مؤمن در هیچ حالی از حالات و هیچ وقتی از اوقات و هیچ مکانی از مکان ها، از یاد امامش و انتظار قدوم مبارکش خالی و فارغ نباشد، بلکه اگر در مجالس و محافل مردم همه حاضر می شود و با اهل عالم گفتگو می کند، قلبش پیش امام (علیه‌السلام) باشد و به انتظار او و خیال او و شوق وصال او باشد. مثل شخصی که اولادش منحصر باشد به یک نفر و آن یک نفر هم به جمیع کمالات آراسته باشد و وجودش انواع و اقسام فوائد و منافع از برای این شخص داشته باشد و به سفری رفته باشد و این پدر از جا و منزل او خبر نداشته باشد، تصور کن آیا یک ساعت از خیال او بیرون می رود یا آنکه از جستجوی او

تغافل می کند؟ حاشا و کلّا! بلکه شب و روز بلکه در تمام ساعات و حالات و حرکات و سکنات، محبوب او پیش نظر او ممثّل است چنانچه شاعر گفته:

ای غایب از دو دیده چنان در دل منیکز لب گشودنت به من آواز می رسد

... و همین که انتظار قلبی به این درجه از کمال رسید، آثار ظاهری ?او هم به درج ?کمال می رسد.» ۶ زندگی با یاد امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) از جنب ?تربیتی بسیار بسیار سازنده است و خیرات و برکات زیادی از این طریق به شخص منتظر می رسد. یاد امام (علیه‌السلام) و توجّه دائمی به ایشان باعث می شود که انسان در هم ?صحنه های زندگی اش مطابق با خواست ایشان عمل کند و حرکات و سکناتش را با پسند ایشان تنظیم کند. شاهد دانستن ایشان در هم ?امور ـ چه کارهای پنهان و چه آشکار ـ سبب می شود تا منتظر فرج، دست از پا خطا نکند و همواره مسیری را پیش بگیرد که به جلب رضای خاطر امامش اطمینان حاصل کند. حفظ دین برای این شخص مهم تر از هر مسأله دیگری است و حاضر نیست به هیچ قیمتی و برای رسیدن به هیچ لذّتی از کسب خشنودی امامش صرف نظر کند. چون می داند که اهل تقوا محبوب مولایش هستند، در تهذیب نفس خویش از رذائل اخلاقی و مفاسد روحی می کوشد و نمی تواند خود را در وضعیّتی ببیند که اگر مولایش ظهور فرمود، از دیدن روی ایشان احساس شرمندگی و خجالت بکند. لذا خود را هموراه به گونه ای می سازد که در اولین نگاه، لبخند خشنودی مولا را به روی خود امید داشته باشد. اینجاست که پرداختن به تهذیب نفس و شناخت راههای آن برای منتظر فرج اهمیت ویژه ای پیدا می کند. ما در این خصوص بر سه محور اساسی تربیت روحی که نقش مهمّی در سازندگی انسان دارند، اشاره می کنیم:

۱ـ رعایت تقوا و ورع، اهتمام به واجبات و پرهیز از محرّمات

اولین و پایه ای ترین شرط سازندگی خود، عمل به واجبات دینی و اهتمام داشتن نسبت به انجام آنهاست. مؤمن منتظر نمی تواند ببیند که واجبی از او فوت می شود و می داند که محبوب ترین کارها نزد خداوند، عمل به فرائض است. امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: قال اللّهُ تبارَک و تعالی: ما تَحَبَّبَ اِلیَّ عبدی بأحبَّ ممّا افْتَرَضْتُ علیه. ۷ خداوند تبارک و تعالی فرمود: بند ?من به وسیل ?چیزی محبوبتر از انجام واجبات به من اظهار دوستی نکرده است. البته مقیّد شدن به انجام واجبات سختی دارد و مطابق طبع حیوانی و راحت طلبِ نفس انسان نیست، ولی منتظر واقعی بر این امر صبر پیشه می کند و خود را برخلاف امیال نفسانی به انجام آنها مقیّد می سازد. امام صادق (علیه‌السلام) در ذیل آی ?شریف: «?یا ایّها الّذین آمنوا اصْبِرُوا و صابِرُوا و رابِطُوا و اتّقوا اللهَ لَعَلَّکُم تُفْلِحُون»۸ فرمودند: اِصْبِرُوا عَلَی الفَرائِض۹ بر (انجام) واجبات صبر کنید. اگر عمل به واجبات زحمت و سختی نداشت، تعبیر «صبر» در مورد آن مناسب نبود. انسان باید برای درک این مقام قدری خودش را به زحمت بیندازد و مقیّد کند تا به انجام طاعات عادت کند و کم کم سختی و تلخی ابتدائیِ انجامِ آن ـ که احتمالاً برای بعضی افراد وجود دارد به سهولت، شیرینی و لذّت تبدیل شود. منتظر واقعی به درجه ای از ایمان می رسد که توفیق در عمل به واجبات بیش از هر لذّت دیگری برایش شیرین است و ارتقا یافتن به رتب ?متّقیان از هر چیز دیگری او را بیشتر خوشحال می سازد. او می داند که بالاترین درج ?تقوا از طریق عمل به واجبات برای او حاصل می شود. پیامبر خدا (صلی‌الله علیه و آله وسلم) فرمودند: اِعْمَلْ بِفرائِضِ اللهِ، تَکُنْ اَتْقَی الناسِ. ۱۰ به واجبات الهی عمل کن تا متقی ترین مردم باشی. همچنین بالاترین عبادت خداوند همین است که کسی واجبات را درست ادا نماید. رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله وسلم) فرمودند: اَعْبَدُ الناسِ مَنْ اَقامَ الفَرائِضَ. ۱۱ عابدترین مردم کسی است که واجبات را به پا دارد. برترین عبادت خدا را اعمال مستحبّی ندانسته اند و عابدترین فرد کسی نیست که مستحبّات بیشتری انجام دهد. با این وجود ارزش انجام مستحبّات و تأثیر آن در بالابردن مرتب ?عبادت غیرقابل انکار است. در کنار عمل به واجبات و هم ارز آن، پرهیز و دوری از محرّمات الهی است. منتظر امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) به دنبال راهی است که او را به ایشان هرچه بیشتر نزدیک سازد تا هنگام استقبال از مولایش جزء دوستان و عزیزان ایشان قرار بگیرد. بر طبق احادیث، تقرّب به امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) جز از طریق

تقرّب به خداونـد نیست و بهـترین راه تقرّب به پروردگـار، حریم گرفتن نسـبت به محرّمـات است که از آن به «ورع» تعبیر می شود. امام صادق (علیه‌السـلام) فرمودند: فیما ناجَی اللهُ عزَّ وَ جلَّ به موسـی (علیه‌السـلام): یا موسی، ما تَقَرَّبَ اِلَیَّ المُتَقَرِّبُونَ بِمِثْلِ الوَرَعِ عَنْ مَحارِمی. ۱۲ از جمله مناجاتهای خدای عز و جل با حضـرت موسـی (علیه‌السـلام) این بود که فرمود: ای موسـی، کسانی که (به من) تقرّب می جوینـد، با هیـچ وسـیله ای همچون پرهیز و حریم گرفتن از محرّمات من، به من تقرّب پیدا نمی کنند. «ورع» کمالی اسـت درانسان که زمین ?پرهیز و حتی فرار از گناهان را در او فراهم می کند، به طوری که از نزدیک شدن به آن وحشت دارد و از ترس اینکه مبادا به حرام بیفتـد، به حدّ و مرز آن نزدیك هم نمی شود. به همین جهت در ترجم ?آن، تعبیر حریم گرفتن را به کار بردیم. ۱۳ اگر تقوا و ورع نباشـد، هیـچ امیـدی به اعمـال خوب آدمی نیست؛ چون هم ?آنهـا در معرض تبـاهی و از دست رفتن است. امام صادق (علیه‌السـلام) دربار ?این آی ?شریفه: «وَ قَدِمْنا اِلی ما عِملُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً».۱۴ و به سراغ اعمالی که انجام داده انـد رفتیم پس آن را غباری پراکنـده (نابود) ساختیم. چنین فرمودند: أما واللهِ انْ کانت اَعْمالُهُم اَشَدَّ بَیاضاً مِنَ القَباطیِّ۱۵ ولکنْ کانُوا اِذا عَرَضَ لهم الحَرامُ لم یَدَعُوه. ۱۶ بدانید قسم به خدا هر آینه اعمال آنها از پارچه های نازک کتانی سـفید رنگ، سـفیدتر بود، امّا چون در معرض کار حرام قرار می گرفتنـد، از انجام نمی گذشـتند. کسانی که در آی ?شـریفه اعمالشان «هباءً منثوراً» شده است، به فرمود ?امـام صادق (علیه‌السـلام) اعمالشان بسیار خوب و در مقایسه با پارچه های سـفید رنگ کتانی مصـری، روشن تر و سـفیدتر بوده است. دلیل تباه شـدن آن اعمال خوب، چیزی نبوده جز اینکه ایشان تقوا نداشـتند و اگر در معرض عمل حرامی واقع می شدند نمی توانستند از آن بگذرند؛ آنقدر خویشتن دار و خودنگهدار نبودند که بتوانند از آلوده شدن به معصیت، خود را سالم نگه دارند. به صـریح قرآن، خداونـد فقـط از اهل تقوا اعمال خوب را می پـذیرد: «اِنّما یَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ المتّقین».۱۷ اگر تقوا نباشـد، هیچ امیدی به پـذیرفته شـدن اعمـال خـوب هم نیست و بی تقـوایی هم ?خوبی هـا را نـابود می سـازد. تقوا سبب می شود که هنگـام پیش آمـدن معصـیت، یاد خدا در مؤمنِ متّقی زنده گردد و همین یاد است که او را از انجام گناه باز می دارد. از امام جعفر صادق (علیه‌السـلام) چنین نقل شـده است: مِنْ اَشَـدِّ ما فَرَضَ اللهُ علی خَلْقِهِ ذِکْرُ اللهِ کثیراً. ... لا أعنی سـبحانَ اللهِ و الحمدُللهِ و لا اِلهَ الّا اللهُ و اللهُ اکبرُ، و إنْ کان منه. ولکنْ ذِکْرَ اللهِ عِندَ ما اَحَلَّ و حَرَّمَ فإنْ کانَ طاعةً عَمِلَ بها و إنْ کان مَعْصِیَةً تَرَکَها. ۱۸ از سخت ترین اموری که خداوند بر خلق خود واجب ساخته زیاد یاد خـدا کردن است. ... مقصودم (گفتنِ) سـبحان الله و الحمد لله و لا اله الّا الله و الله اکبر نیست، گرچه این هم از مصـادیق ذکر خداونـد است، ولی منظـور یـاد کردن خداونـد است در مـورد آنچه حلال و حرام فرمـوده که اگر اطـاعت (خدا) است به آن عمل کند و اگر معصیت است آن را ترک نماید. هرچه تقوا کمتر باشد، غفلت از یاد خداوند بیشتر است و همین غفلت زمین ?انجـام معاصـی را فراهم می سازد. پس «ذکر الله» نقش اساسـی و محوری در ترک گناه و فرار از نافرمانی ها دارد و با توجّه به اینکه فرموده انـد: «اِنَّ ذِکْرَنـا مِنْ ذِکْرِ اللهِ»۱۹ و یـا اینکه: «إنّا إذا ذُکِرْنا ذُکِرَ اللهُ»۲۰. می توان فهمیـد که یادِ اهل بیت (علیهم السـلام) از یـاد خداونـد جـدا نیست و همـان اثری که بر یـاد کردن خداونـد مـترتّب است، بر یـاد امـام عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) نیز بـار می شود. بنـابراین زنـدگی منتظر واقعی همـواره بـا یاد محبوبش می گـذرد و لـذا نمی توانـد همراه با بی تقوایی و آلوده شـدن به گناهـان باشـد. هر قـدر انتظـار مؤمن شدیـدتر باشـد، بیشتر به یـاد مولای منتظَر خویش هست، و هرچه یادِ بیشتری از ایشان کند، کمتر دست و دلش به سوی گناه متمایل می گردد. با وجود تقوا اگرچه حجم اعمال انسان کم باشد، ولی ارزش آن نزد خداونـد زیاد است. چون معیار قبولی عمل تقواست و اگر عملی مورد قبول قرار گیرد، دیگر کم نخواهـد بود، هر چند که ظاهر آن در مقایسه با بعضـی اعمال دیگر ناچیز شـمرده شود. حضـرت باقر (علیه‌السـلام) از امیرمؤمنان (علیه‌السـلام) نقل کرده انـد که ایشان فرمودنـد: لا یَقِلُّ عَمَلٌ مع تقوی. و کیف یَقِلُّ ما یُتَقَبَّلُ؟۲۱ هیـچ عملی با وجود تقوا کم نیست. و چگونه آنچه که پـذیرفته می شود کم باشـد؟! زیـادی عمـل نزد پروردگار متعال با معیار قبولی آن سـنجیده می شود. هرچه شـرایط یک عمل به مقبول شـدن نزدیکتر باشـد،آن عمل بیشتر و در میزان الهی سـنگین تر خواهـد بود. مفضَّل که یکی از ارادتمنـدان بااخلاص امام صادق (علیه‌السـلام) بود

نقل کرده است که: زمانی در حضور امام (علیه‌السلام) سخن از اعمال به میان آوردیم. من گفتم: عمل من چقدر کم و ناچیز است! حضرت فرمودند: مَه! اِسْتَغْفِرِ اللّه: ساکت شو! از خدا آمرزش بخواه. سپس اضافه فرمودند: اِنَّ قَلیلَ العَمَلِ مَعَ التقوی خَیرٌ مِنْ کثیرِ العَمَلِ بِلاـ تَقْوی. همانا عمل ناچیز همراه با تقوا، بهتر از عمل زیاد بدون تقواست. من پرسیدم: چطور امکان دارد عمل زیاد بدون تقوا باشد؟ حضرت فرمودند: نَعَم، مِثْلُ الرَّجلِ یُطْعِمُ طَعامَهُ و یَرْفُقُ جیرانَه و یُوَطِّئُ رَحْلَه، فإذا ارْتَفَعَ لَه البابُ مِنَ الحَرامِ دَخَلَ فیه. فهذا العَمَلُ بِلاـ تَقْوی. و یکونُ الآخَرُ لَیس عِندَه فإذا ارْتَفَع له البابُ مِنَ الحَرامِ لَم یَدْخُلْ فیه. ۲۲ آری مانند مردی که از غذای خود (به مردم) می خوراند و با همسایگان خود مدارا می کند و درِ خانه اش باز است؛ ولی چون دری از حرام به سویش گشوده شود، داخل آن می گردد. این عمل بدون تقواست. و دیگری آن اعمال را ندارد، ولی وقتی دری از حرام به رویش بازگردد، داخل آن نمی شود. (این مصداق عمل کم امّا باتقواست.) پس آنچه اهمیت دارد این است که انسان در مواجهه با حرام چگونه خویشتن داری و خودنگهداری کند. میزان ارزش اعمال انسان به همین عامل بستگی دارد که تقوا نامیده می شود. اگر انسان حتی نسبت به یک گناه این حالت را نداشته باشد، نباید امیدی به پذیرفته شدن کارهای خوب خود ببیند. ابوبصیر از امام صادق (علیه‌السلام) نقل کرده است که فرمودند: لا وَ اللهِ لا یَقْبَلُ اللهُ شیئاً مِنْ طاعَتِهِ علی الإصْرارِ علی شَیْءٍ مِنْ مَعاصِیهِ. ۲۳ نه، قسم به خدا، خداوند هیچ طاعتی را با وجود اصرار (شخص) بر یکی از گناهان خود نمی پذیرد. اصرارِ بر گناه نشان ?بی تقوایی انسان است و همین امر سبب می شود که خداوند هیچ عمل خیری را از کسی که اصرار بر یک گناه دارد، نپذیرد. معنای اصرار این نیست که شخص گناهی را به طور مکرّر انجام دهد، بلکه اگر نسبت به انجام یک گناه بی باک و لاأبالی باشد، اهل اصرار بر آن شمرده می شود. جابر از امام باقر (علیه‌السلام) در توضیح آی ?شریف: «?و لم یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا و هم یَعْلَمُونَ»۲۴ نقل کرده است: الإصْرارُ هو أن یُذْنِبَ الذَّنْبَ فَلا یَسْتَغْفِرُ اللّه و لا یُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِتَوبَةٍ. فَذلکَ الإصْرارُ. ۲۵ اصرار این است که گناهی را مرتکب شود ولی از خدا (به خاطر آن) طلب مغفرت نکند و به فکر توبه ای (از آن گناه) نباشد. پس این حالت (همان) اصرار است. توبه به معنای بازگشتن است. و کسی که به فکر توبه نیست، در حقیقت تصمیم به بازگشت از گناه خود ندارد. بنابراین اگر باز هم امکان تکرار آن برایش پیش آید، از ارتکاب آن هیچ اِبایی ندارد. و معنای اصرار بر گناه همین است و این لازم ?بی تقوایی می باشد. شخص متّقی نسبت به هیچ گناهی ـ ولو یک گناه ـ چنین حالتی ندارد، و اگر گناهی مرتکب شود یا گناه گذشت ?خود را تکرار کند، پس از هر بار انجام آن، فوراً پشیمان شده، به فکر توبه و استغفار می افتد و هیچگاه نسبت به آن بی تفاوت و لاأبالی نمی باشد. آی ?شریفه ای که جابر تفسیر قسمتی از آن را از امام باقر (علیه‌السلام) نقل کرده، در وصف اهل تقوا آمده است. ۲۶ مضمون خود آیه همراه با توضیح امام (علیه‌السلام) به روشنی ارتباط تقوا را با اصرار نداشتن بر گناه بیان می کند. به طور خلاصه می توان گفت: تقوا آن حالت خویشتن داری و خودنگهداری است که انسان مؤمن را در هنگام مواجهه با گناه، از ارتکاب آن حفظ می کند. و لازم ?وجود این حالت این است که شخص باتقوا نسبت به انجام هیچ گناهی ـ حتی یک گناه ـ اصرار نداشته باشد، و اگر هم گناهی مرتکب شد، بلافاصله نسبت به آن طلب مغفرت می کند و به فکر توبه می افتد. با این ترتیب نمی توان گفت که مؤمن باتقوا هرگز گناهی مرتکب نمی شود. آنچه مسلّماً در او نیست، همان حالت اصرار بر گناه است. و بنابراین گناهانی که گاهی مرتکب می شود، در واقع لغزش (زَلَّة) محسوب می شود. لغزش وقتی است که اختیار و تصمیم قلبی در مورد آن وجود ندارد. کسی که در راه رفتن پایش می لغزد و به زمین می خورد، هیچگاه از قلب تصمیم به زمین خوردن نگرفته و عمداً به گونه ای راه نمی رود که پایش بلغزد. مؤمن باتقوا هم نسبت به ارتکاب گناه همین طور است. او هیچگاه پیش از ارتکاب گناه، بنای بر انجام آن ندارد و حالت بی پروایی و جسارت نسبت به آن در او نیست، امّا ممکن است گاهی در شرایطی قرار گیرد که پایش بلغزد و به درّه گناه سقوط کند، و اگر چنین شد، فوراً پشیمان می شود و تصمیم به ترک آن برای همیشه می گیرد. و اگر به فرض، بار دیگر هم چنین اتفاقی تکرار شود، باز هم همان پیامد را خواهد داشت، و هیچگاه مؤمن متّقی مجوّز انجام گناه را در هیچ حالی ـ حتی برای یک بار هم ـ به خود نمی دهد.

اگر چنین صفتی در شخصی باشد، امید است که خداوند اعمال خوبش را بپذیرد و گناهانش را هم عفو نماید. ولی اگر این صفت در کسی نباشد، نمی تواند اطمینانی نسبت به شمول رحمت و مغفرت الهی در حق خود داشته باشد. نتیجه ای که از مجموع این بحث گرفته می شود این است که: منتظران فرج بقیهٔ الله الاعظم ارواحنا فداه، باید در بالاترین سطح تقوا و ورع باشند، به طوری که در میان اطرافیان خود و حتی اهل شهر خویش در پاکی و خوبی، زبانزد و مشهور باشند. امام صادق (علیه‌السلام) به یکی از شیعیان خود به نام عیسی بن عبدالله که اهل قم بود، آنگاه که بر ایشان وارد شد، فرمودند: یا عیسی بنَ عبدِالله، لیس منّا ـ و لا کَرامَهَ ـ مَنْ کان فی مصْرٍ فیه مِأَهُ اَلْفٍ أو یَزیدونَ و کان فی ذلک المصر أحدٌ أوْرَعُ منه. ۲۷ ای عیسی بن عبدالله، از ما نیست ـ و کرامتی هم ندارد ـ هرکس که در شهری با صد هزار نفر جمعیّت یا بیشتر باشد و در آن شهر کسی باورع تر از او باشد! شیعه ای که حقیقتاً در انتظار فرج مولایش می سوزد، باید باورع ترین انسان مؤمن در شهر خودش باشد و اگر چنین نباشد کرامت و شرافتی نزد خدا و اهل بیت (علیهم السلام) ندارد. در فرمایش دیگری حضرت موسی بن جعفر (علیه‌السلام) همین حقیقت را با تعبیر دیگری از پدر گرامی خود نقل فرموده اند: کثیراً ما کنتُ اَسْمَعُ أبی یَقولُ: لیس مِنْ شیعَتِنا مَنْ لا تَتَحَدَّثُ المُخَدّراتُ بِوَرَعِهِ فی خُدُورِهِنَّ. و لیس مِنْ اَولیائنا مَنْ هو فی قَرْیَهٍ فیها عَشَرَهُ آلافِ رجلٍ فیهم [مِنْ] خَلْقِ اللهِ اَوْرَعُ منه. ۲۸ من از پدرم بسیار می شنیدم که می فرمود: از شیعیان ما نیست کسی که (در تقوا و ورع به اندازه ای شهرت نیافته باشد که) زنان پرده نشین در پس پرد ?خویش از ورع او سخن نگویند و از دوستان ما نیست کسی که در شهری با ده هزار نفر مرد باشد که در میان آنها خدا مخلوقی باورع تر از او داشته باشد. عفّت و پاکیِ دوست امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) باید آنقدر شدید باشد که حتی مخدّرات که پرده نشین هستند و تماس مستقیمی با مردان نامحرم ندارند، از ورع و پاکدامنی این مؤمن، در پس پرده سخن بگویند. آری؛ این است صفتِ منتظر فرج امام (علیه‌السلام).

۲. خوف و رجاء واقعی

یکی دیگر از اساسی ترین پایه های سازندگی روحی مسأل ?خوف و رجاء است. به تصریح روایات، ایمان بدون خوف و رجاء در انسان محقق نمی شود. امام صادق (علیه‌السلام) فرموده اند: لا یکونُ المؤمنُ مؤمناً حتی یکونَ خائِفاً راجیاً. و لا یکونُ خائفاً راجیاً حتی یکونَ عامِلاً ـ لما یَخافُ و یَرْجُو. ۲۹ مؤمن تا وقتی ترسان و امیدوار نباشد، مؤمن نیست. و ترسان و امیدوار نیست مگر آنکه مطابق آنچه می ترسد و امید دارد، عمل کند. ترس و امید لازم ?لاینفکّ ایمان هستند و این دو، حالت های روحی انسان هستند که هر کدام عمل مناسب خود را اقتضا می کنند. و مؤمن تا وقتی به مقتضیات این دو حالت عمل نکند، در واقع مؤمن نیست. با توجه به اینکه معصوم (علیه‌السلام) در فرمایش خود، سخن به گزاف نمی گوید، باید معنای دقیق این دو خصلت و لوازم آنها را با استفاده از احادیث به دست آوریم. خود امام صادق (علیه‌السلام) دو چیز را منشأ خوف در انسان شمرده اند: المُؤمِنُ بَینَ مخافَتَیْنِ: ذنبٌ قد مَضی لا یَدری ما صَنَعَ اللهُ فیه؛ و عمرٌ قد بَقِیَ لا یَدْری ما یَکْتَسِبُ فیه مِنَ المَهالِکِ. فهو لا یُصْبِحُ إلّا خائِفاً و لا یُصْلِحُه اِلّا الخَوفُ. ۳۰ مؤمن بین دو ترس قرار دارد: (اول) گناه گذشته که نمی داند خداوند در مورد آن چه کرده است. و (دوم) عمرِ باقی مانده که نمی داند چه زمینه های هلاکت را در آن (برای خود) ایجاد خواهد کرد. پس او (مؤمن) همیشه ترسان است و چیزی جز ترس او را به صلاح نمی آورد. یک ترس مؤمن به گذشته اش مربوط است و یکی هم به آینده. و این دو ترس، مؤمن را کاملاً احاطه کرده است. ترس از گذشته مربوط به گناهانی است که مرتکب شده و نمی داند که: آیا بخشایش خداوند شامل آنها شده است یا خیر؟ آیا از هم ?گناهان گذشته توبه کرده است یا گناهانی دارد که در وقتِ خودش توبه نکرده و بعد هم فراموشش شده است؟ اگر از گناهانی توبه کرده، آیا توبه اش مقبول درگاه الهی افتاده است یا خیر؟ مؤمن جواب این پرسش ها را نمی داند و اطمینان ندارد که پروند ?سیاه اعمالش نزد خداوند بسته شده باشد. به همین جهت همواره نگران است که مبادا مورد عفو و رحمت الهی قرار نگرفته باشد و این باعث ترس او می گردد. ترس دیگر مربوط به آینده است. مؤمن نمی داند چه پرتگاههایی را پیش رو دارد و چه گناهانی را در باقیماند ?عمرش ممکن است مرتکب شود. از این نگران است که در آینده خداوند او را به حال خود رها

کنـد و در نتیجه به انجام معصیت هایی مبتلا شود که چه بسا در گذشـته انجام نـداده، یا اینکه کارهای بـد خود را تکرار کنـد. این دومین ترسـی است که او را فراگرفته و همـواره نگرانش می سـازد. این دو ترس از دوسـو مؤمن را در چنبر ?خود گرفته انـد و لـذا همیشه ترس در او هست. آخرین جمـل ?حـدیث نکت ?بسـیار عمیقی را دربـار ?تربیت انسـان مطرح کرده که بسـیار جـای دقّت و تأمّل دارد: «انسان را چیزی جز ترس اصـلاح نمی کنـد». انسان هر چنـد که مؤمن است ولی همیشه بایـد چنان ترسـی که در حدیث فرموده بودنـد، در او باشـد تا از مسیر صـحیح خارج نشود. تنها راه به صـلاح رسـیدن آدمی این است که با خوف زنـدگی کنـد، و هرگـاه که این حـالتِ روحی در او نباشـد، دیگر امیـدی به صالـح شـدنش نمی توان داشت. نتیجه اینکه در راهکارهای تربیتی برای انسان، باید وجود این عامل مورد توجه قرار گیرد و به بهانه های واهی از زندگی انسان مؤمن حذف نشود. حذف این عامل مساوی با سـقوط او در وادی هلاکت است. پس شـرط ایمان، وجود خوف در مؤمن است. ولی البته هرگونه خوفی در اینجا مطلوب نیست، بلکه این خوف بایـد اثر عملی در فرد داشـته باشـد. یعنی بایـد عمل فرد مؤمن، عمل انسان ترسان باشـد و اگر چنین نباشد، ایمان در فرد محقّق نیست. نشان ?وجود خوف در انسان چیست؟ امام صادق (علیه‌السـلام) این سؤال را چنین پاسـخ فرموده اند: مَنْ خافَ مِنْ شَیْءٍ هَرَبَ منه. ۳۱ کسـی که از چیزی بترسد، از آن فرار می کند. این فرمایش امام (علیه‌السلام) کاملاً جنب ?وجدانی دارد. انسان اگر از چیزی بترسـد، از آن فرار می کنـد. پس مؤمن اگر واقعـاً اهـل خوف باشـد، از گناهـان گذشـته و لغزش های احتمالی اش در آینـده وحشت می کند و از آنها می گریزد. هرکس می تواند درج ?ایمان خود را با همین معیار معلوم سازد که چقدر از گناهانش وحشـت دارد و چه انـدازه از آنهـا می گریزد. اگر کسـی نسبت به گناهـان گذشـته اش خیلی احسـاس نگرانی نمی کنـد و در برابر لغزش های احتمالی آینده نیز چندان دلشوره و ترس ندارد ـ طبق فرمایش امام صادق (علیه‌السلام) ـ نمی تواند خود را به معنای واقعی کلمه، مؤمن بداند. با کمال تأسف باید گفت که در بسیاری از اهل ایمان، ترسـی که مناسب با عظمت و کبریای خدای قهّار است، وجود نـدارد و اغلب بـا توجیهـات نـادرست و سـاختگی چنین وانمود می کننـد که از خداونـد کریم و بخشاینـده ترس زیادی نباید داشت و تحت عنوان «بـا کریمـان کارهـا دشوار نیست» خود را از هرگونه ترس و نگرانی نسبت به گناهـان گذشـته و خـذلان های آینده می رهانند. آری؛ از کریم از آن جهت که کریم است، نباید ترسـید، ولی خداوند کریم، «عادل» هم هست و این عدل اوسـت که منشأ ترس می شود. هرکس به گناهـانی آلوده شـده، از اینکه خداونـد بخواهـد در مورد آنهـا بـا عـدل خویش رفتار کنـد، باید بترسد. به همین جهت در دعاهای رسـیده از معصومین (علیهم السـلام) بر این درخواست تأکید شده است: الهی،انْ عَفَوْتَ فَبِفَضْلك و انْ عَـذَّبْتَ فَبِعَدْلِك. فیا مَنْ لا یُرجی إلّا فَضْـلُه و لا یُخافُ اِلّا عَدْلُه، صَلِّ علی محمدٍ و آلِ محمّد وامْنُنْ علینا بِفَضْـلِك و لا تَسْتَقْصِ علینا فی عَدلِك. ۳۲ خدایا، اگر عفو فرمایی پس به فضل تو است و اگر عذاب کنی پس به عدل تو می باشد. پس ای آن که جز به فضـلش امیـدی نیست و جز از عدلش ترسـی نیست، بر پیامبر (صـلی‌الله علیه و آله وسـلم) و آل او درود بفرست و بر ما با فضل خود منّت گذار و به سـبب عدل خود بر ما سـخت گیری و موشـکافی مکن. خداوند هم عادل است و هم «مُفضل»۳۳. عدل او منشأ ترس است. چون وقتی انسان معصیت خـدا را مرتکب می شود، اسـتحقاق عقوبت او را پیدا می کند و عدل این است که معصیت کار به کیفری که اسـتحقاقش را یافته است، برسـد. در این صورت هیـچ ظلمی صورت نگرفته است. چون هر عقوبتی که خداوند به عنوان کیفر گناه شـخص تعیین کند، اسـتحقاقش را دارد. این عقوبت هم دنیوی می تواند باشد و هم اخروی. عقوبت در دنیا بلاهایی است که به خـاطر گناهـان بر سـر انسـان می آیـد و سـخت ترین آنها این است که خداونـد در مواجه ?بنـده با گناه، او را به حال خودش واگذارد و مانع انجام گناهش نشود. از این عقوبت به «خذلان» تعبیر شده است. عقوبت اخروی هم انواعی دارد که سخت ترین آنها آتش غضب الهی است. امام زین العابدیم (علیه‌السلام) در یکی از دعاهای خویش خطاب به پروردگار متعال عرضه می دارند: کانَ جزائی منـک فی اَوَّلِ ما عَصَـیْتُکَ النارَ. فَاِنْ تُعَـذِّبْنی فَاَنْتَ غیرُ ظالِمٍ لی. ۳۴ کیفر من در همـان آغازِ معصـیت تو، آتش (جهنم) بوده است. پس اگر مرا عقوبت کنی، نسبت به من سـتمکار نیستی. بنده با شـروع در انجام گناه استحقاق عقوبت به آتش غضب الهی را

پیدا می کند و مهم ترین انگیز ?خوف از خداوند همین است. در حقیقت خوف مؤمن از این است که خداوند بخواهد مطابق عدلِ خود، او را به سزای اعمال بدش برساند. بنابراین در واقع از عواقب کارهای بَد خود می ترسد. در دعا به پیشگاه الهی چنین عرضه می داریم: جَلَلْتَ أنْ یُخافَ منک الّا العدلُ و أنْ یُرجی منک الّا الاحسانُ و الفضلُ. فَامْنُنْ علیَّ بما اَوجَبه فضلُك و لا تَخْذُلْنی بما یَحْکُمُ بِهِ عَدْلُك. ۳۵ (خدایا) تو برتر و منزّه تر هستی از اینکه جز به سبب عدل از تو بترسند و اینکه جز به فضل و احسانِ تو امیدوار باشند. پس (حال که چنین است) به مقتضای فضل خود بر من منّت بگذار و به حکم عدل خود مرا گرفتار خذلان (رها شدن به حال خود) مساز. عدل الهی خذلان گناهاکار را اقتضا می کند. و بند ?مؤمن از این می ترسد، و باید بترسد! امّا دریغا که انسان کفور۳۶ از خدای قهّار به انداز ?ترسی که از بند ?مخلوق او دارد، نمی ترسد! و این دردی است که امیر کلام (علیه‌السلام) در فرمایش صریح خود، عیان فرموده اند: إنْ هو خافَ عَبْداً مِنْ عَبیدِه، أعْطاهُ مِنْ خَوفِهِ ما لا یُعْطی رَبَّه. فَجَعَلَ خوفَه مِن العِبادِ نَقْداً و خَوفَه مِنْ خالِقِهم ضِماراً و وَعْداً. ۳۷ (این انسان) اگر از یکی از بندگان خدا بترسد، چنان ترسی از او دارد که از پروردگارش ندارد. پس ترس خویش را از بندگان نقد قرار داده، امّا ترسش را از آفرینند ?آن بندگان، وعد ?دور و درازی دانسته که به انجام آن امیدی نیست. هر ترسی دارای نشانه ای است. و ترس از عدل الهی هم نشانه هایی دارد که اگر آن نشانه ها نباشند، آن ترس، معیوب و علیل است که متأسفانه نسبت به خداوند عموماً چنین می باشد: کُلُّ خَوفٍ مُحَقَّقٌ إلّا خوفَ اللهِ فإنّه مَعلُولٌ. هر ترسی ثابت و محقّق است، جز ترس از خدا که معیوب و جدا از قلب است. ۳۸ بسیار دور از انصاف است که ترس از مخلوقات خدا واقعی باشد و ترس از خود خداوند غیرواقعی. انسان وقتی از کسی حساب می برد، به اندازه ای که روی او حساب می کند، با او در نمی افتد و کاری که موجبات غضب او را فراهم کند انجام نمی دهد. و اگر بنده ذرّه ای ترس واقعی از خدای خود داشته باشد، به هیچ وجه انجام معصیت او برایش ساده و روان نمی شود و با هم ?وجود در برابر گناه ایستادگی می کند. هر که عاقل و خداشناس است، از عدلِ خداوند می ترسد. و این ترس نشان ?فهم و درایت مؤمن است. آن که چنین ترسی ندارد، نه عقل درستی دارد و نه معرفت صحیحی نسبت به خدای متعال. امام صادق (علیه‌السلام) می فرمایند: من عَرَفَ اللهَ، خافَ اللهَ. و مَنْ خافَ اللهَ، سَخَتْ نَفسُه عَنِ الدنیا. ۳۹ کسی که خداوند را بشناسد، از خدا می ترسد. و کسی که از خدا بترسد، دل از دنیا بر می کَند. نشان ?معرفت خداوند، خوف از او و نشان ?خوف از او دل کندن از دنیاست. و هرکس میتواند با این معیار، میزان خوفِ واقعی را در خود ارزیابی کند. امّا در مقابل عدل، فضل است. و این فضل البته به خاطر استحقاق شامل بنده نمی شود۴۰ بلکه صرفاً لطف و احسانِ اوست. بنابراین منشأ ترس از خداوند، عدلِ او و علّت امید به خداوند، فضل اوست. آنچه به عنوان «رجاء» در کنار «خوف» مطرح شده است، همین امید به فضل و رحمت الهی است. ولی باید توجّه داشت که رجاء واقعی با امید واهی و بی اساس تفاوت می کند. رجاء واقعی هم مانند خوف واقعی نشانه هایی دارد که اگر در کسی یافت شود، قابل قبول است وگرنه فایده ای ندارد و مردود می باشد. کُلُّ مَن رَجا، عُرِفَ رَجاؤُه فی عَمَلِه. هرکس امید داشته باشد، این امید از عمل وی شناخته می گردد. ۴۱ اعمال انسان نشانگر امیدهای اوست. و اگر کسی به خیالِ لطف و رحمت الهی، به راحتی و بدون نگرانی و ترس دست به انجام معاصی بزند، این امیدواری، رجاء واقعی نیست و چنین کسی اهل ولایت ائمّه (علیهم السلام) هم محسوب نمی گردد. راوی می گوید: خدمت امام صادق (علیه‌السلام) عرض کردم: گروهی از دوستان شما مرتکب گناهان می شوند و می گویند: ما امید (به رحمت خدا و شفاعت اهل بیت (علیهم السلام)) داریم. حضرت فرمودند: کَذَبُوا؛ لَیْسُوا لَنا بِمُوالٍ. اولئك قومٌ تَرَجَّحتْ بِهِمُ الأَمانِیُّ. مَنْ رَجا شیئاً عَمِلَ له. ۴۲ اینها دروغ گفته اند؛ دوستان ما نیستند. آنها کسانی هستند که آرزوها ایشان را به این سو و آن سو می برد. کسی که به چیزی امید دارد، برای (رسیدن به) آن عمل می کند. در حدیث دیگری دربار ?همان افراد از همان امام (علیه‌السلام) نقل شده که فرمودند: ... کَذَبُوا؛ لَیْسُوا بِراجینَ. اِنَّ مَنْ رَجا شیئاً طَلَبَه. ۴۳ ... دروغ گفته اند. اینها امیدوار (واقعی) نیستند همانا کسی که به چیزی امید دارد، آن را طلب می کند. هرکس امیدِ به دست آوردن چیزی را دارد، راه رسیدن به آن را طی می کند. کسی که امید به روزی دارد، برای

کسب آن از راههای صحیح تلاش می کند. کسی که امید به شفایافتن بیمارش دارد، برای رسیدن به مطلوب خود سراغ طبیب می رود و به دستورات لازم عمل می کند. و اگر چنین نکند، امیدش امید واقعی نیست، بلکه «اُمْنِیّه» و آرزوی بی اساس می باشد. لذا امام صادق (علیه‌السلام)، راجی (امیدوار) بودنِ آن افراد را نفی کرده و فرموده اند که چون نشان ?امید راستین در آنها نیست، واقعاً اهل رجاء نیستند. با هزار افسون باید گفت که امید انسان ها نسبت به خودشان و هم ?امور دنیوی، امید واقعی و صحیح است، ولی نسبت به فضل و رحمت خداوند نوعاً مغشوش و ناخالص می باشد. امیرمؤمنان (علیه‌السلام) این حقیقت تلخ را با همین تعبیر بیان فرموده اند: کُلُّ رجاءٍ الّا رجاءَ اللهِ تعالی فأنّه مَدْخُولٌ. هر امیدی خالص و ثابت است جز امید به خدای تعالی که مغشوش و ناخالص است. ۴۴ به همین جهت است که ایشان درباره «?انسانهایی که گمان می کنند به خدا امید و از او بیم دارند لیکن در عمل نشانی از این امید و بیم در آنها دیده نمی شود»،۴۵ می فرمایند: یَدَّعی بِزَعْمِهِ أنّه یَرجُو اللهَ. کَذَبَ وَ العظیم! ما بالُه لا یَتَبَیَّنُ رَجاؤُه فی عَمَلِه؟ او به گمان خود ادّعا می کند که به خدا امید دارد. سوگند به خدای بزرگ دروغ می گوید! کار و فکر او چیست که امید او (به خدا) در عملش آشکار نمی شود؟! آنگاه حضرت برای اینکه دروغ بودن چنین امیدی را روشن کنند، مقایسه ای بین امید به خدا و بند? خدا به عمل می آورند: یَرجُو اللهَ فی الکبیرِ و یَرجُو العِبادَ فی الصغیر فَیُعْطِی العَبْدَ ما لا یُعْطِی الربَّ. فما بالُ اللهِ جَلَّ ثَناؤُه یُقَصَّرُ به عمّا یُصْنَعُ لِعِبادِه؟ أتَخافُ أنْ تکونَ فی رَجائکَ له کاذِباً؟ أو تکونَ لا تَراهُ لِلرجاءِ مَوضِعاً؟ او در کارهای بزرگ (از قبیل رحمت خدا در آخرت و آمرزش گناهان) به خدا امید دارد و در کارهای کوچک (یعنی امور دنیوی) به بندگان خدا امید می بندد پس (در برابر بند ?خدا) خضوع و خشوع و رفتاری از خویشتن نشان می دهد که نظیر آن را برای خدا انجام نمی دهد. پس چه سببی است در مورد خدا- که ستایش او عظیم و بزرگ است ـ که آنچه دربار ?بندگان او انجام می شود... از انجام آن برای وی کوتاهی می گردد؟ (ای بند ?خدا) آیا از این بیم داری که در امید بستن به خدا دروغگو باشی؟ یا او را محلّ امید خود نمی بینی؟۴۶ هر قدر چیزی که انسان به آن امید بسته است، بزرگ تر و مهم تر باشد، طلب کردن آن از راه خودش باید شدیدتر و بیشتر باشد. کسی که به کسب درآمدِ کلانی امید بسته، نسبت به کسی که امیدِ به دست آوردن درآمدِ ناچیزی دارد، تلاش متفاوتی انجام می دهد، و اگر به همان اندازه در راه طلب آن کوشش کند، می توان فهمید که امید واقعی به کسب درآمدِ کلان ندارد. به همین قیاس می توان گفت که تلاش برای کسب رحمت الهی، باید بسیار بیش از تلاش برای به دست آوردنِ منافع مادّی باشد. زیرا چیزهایی از خداوند امید می رود که هیچ مخلوقی توان برآوردنِ آنها را ندارد و به سعادت ابدی و جاودانی انسان مربوط است. ما یقین داریم که هیچکس از عفو و رحمت خدای متعال بی نیاز نیست و نجات از عذاب و غضب الهی برای هیچکس جز به سبب مغفرت پروردگار ممکن نمی باشد. امام زین العابدین (علیه‌السلام) به صراحت در دعای خود این مطلب را تعلیم فرموده اند: اللّهمَّ... لا نَجاةَ لِأَحَدٍ منّا دونَ عَفْوِک. ۴۷ خدایا... هیچیک از ما بدون عفو تو اهل نجات نیستیم. سعادت دنیا و آخرت جز به فضل خدای متعال به دست نمی آید. بنابراین برای کسب این سعادت باید از راههایی که خود خداوند معیّن فرموده است، تلاش کرد. و این تلاش باید بسیار بسیار بیش از تلاش و کوششی باشد که در امور مادّی و دنیوی انجام می دهیم. اگر دغدغ ?عمل وجود نداشته باشد، معلوم می شود که امید به فضل الهی یک امید واقعی و راستین نیست، بلکه واهی و دروغ می باشد و چنین امید واهی از انسان دستگیری نمی کند. کسی که چنین باشد، نمی تواند خود را دوستدار امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) و منتظر ایشان بداند. چرا که امام صادق (علیه‌السلام) به صراحت دوستی این گونه افراد را با خود نفی فرمودند. تنها راه اتصال روحی با حضرات معصومین (علیهم السلام) همین است که خوف و رجاء واقعی را نسبت به خدای متعال در خود تقویت کنیم. این بحث را با نقل حدیثی لطیف از امیرمؤمنان (علیه‌السلام) که در مقایس «?خوف» با «رجاء» فرموده اند، به پایان می بریم: خَفْ رَبَّکَ خَوفاً یَشْغَلُک عَنْ رَجائه. وارْجَهَ رَجاءَ مَنْ لا یَأْمَنُ خَوفَه. ۴۸ از پروردگارت ترسی داشته باش که تو را از امید نسبت به او باز دارد. امّا امیدت به او امیدِ کسی باشد که از ترس او در امان نیست. برای روشن شدن عمق فرمایش حضرت امیر (علیه‌السلام) در این حدیث دُرَر بار، لازم است

ریشه و سرچشم ?خوف از خدا در انسان ـ علاوه بر آنچه گذشت ـ بیان گردد. تاکنون از دو عامل ترس سخن گفته شد که عبارت بودنـد از: گناهان گذشـته و لغزش های احتمالی در آینـده. و این هر دو علّت به اعمال انسان بر می گردد. امّا ریش ?عمیق تری هم برای ترس از پروردگـار می تـوان یـافت که از خـودِ انسـان نشأت می گیرد نه از اعمـالش. این ریشه چیزی نیست جز فقر حقیقی و بیچـارگی ذاتیِ انسـان نسبت به خـدای خـود. اگر کسـی خـودش را خـوب بشـناسد، در حقیقت به نـاداری و ضـعف خـود در برابر پروردگارش به خوبی واقف می شود. یعنی با تمام وجودْ خود را در پیشـگاه او فقیر و بیچاره می یابـد؛ آنگاه می فهمـد که اگر کار خیری بتوانـد انجـام دهـد، جز بـا توفیق و عنـایت خداونـد عـالم، میسّـر نمی شود و اگر به حـال خود رهـا شود، هرگز به سـمتِ خیر نخواهـد رفت؛ چون او چیزی از خود نـدارد و هم ?دارایی اش لطف و فضـل خداونـد در حقّ اوست. بنـابراین بـا اتّکـای به خودش توانایی انجام یک طاعت را هم ندارد. این است سرّ اینکه انسان هرگز نباید بر خود اتّکال و اعتماد داشته باشد؛ چون هیچ چیز قابل اعتماد و اتکایی از خودش نـدارد و تا خدا از او دسـتگیری نکند، هیچ کار خوبی از او سر نمی زند. پس توفیق انجام خیرات فقط و فقط به لطف خداونـد برای انسان میسّـِر می گردد و از ذاتِ او جز عجز و بیچارگی نتیجه ای حاصل نمی شود. حال اگر این حقیقت برای کسی وجدانی شود، واقعاً به خوف می افتد؛ چون زیر پایش را خالی و سست می بیند. او از اینکه خدا دستش را نگیرد و به او لطف نکنـد، با هم ?وجودش می ترسد؛ به خصوص که به خوبی می داند دسـتگیری خداوند از او براساس فضل است نه عدل؛ پس چنین لطفی از ناحی ?خداوند بر او واجب نیست. این ترس نتیج ?مستقیم شناخت خود است. و اگر فقر ذاتی انسان برای او وجدانی نشود، چنین ترسـی هم نخواهد داشت. با توجه به این پای ?وجدانی می توانیم معنای فرمایش مولا امیرمؤمنان (علیه‌السلام) را درک کنیم. ایشان به تفاوت بین خوف و رجاء صـحیح در انسان اشاره فرموده انـد که منشأ آن توجه به فقر ذاتی انسان است. انسانی که به بیچارگی ذاتی خود متنبّه شـده، به کلّی از خودش و اینکه بتوانـد ـ متّکی به خود ـ کار خوبی انجام دهـد، قطع امیـد می کنـد و همین منشأ ترس واقعی در او می گردد؛ به طوری که هیـچ روزنه ای به سوی نجات از هلاکت از ناحی ?خودش باز نمی بینـد. اینجاسـت که خوف او مطلق و فراگیر می شود و جای هیچگونه «رجاء» نمی ماند. تا وقتی ترس به این حد نرسد، نتیج ?صددرصد آن حاصـل نشـده است. چون اگر انسـان قـدری به خودش امیـدوار باشـد، هنوز قطع امیـد کامل از خود نکرده و باز هم تا حـدّی به خود متّکی است. تنها وقتی که هیـچ متّکایی ـ از ناحی ?خودش ـ برای خود نبیند، ترس کامل برایش به وجود می آید، و در این صورت، دیگر جـایی برای «رجاء» باقی نمی مانـد. پس ترس از خداونـد وقتی کاملاً مفیـد و صددرصـد مؤثر است که خالص بوده و مَشوب به غیر ترس (امید) نباشد. امّا رجاء نسبت به خدا چگونه است؟ آیا در مقام امیدواری هم نباید جایی برای خوف از خدا باقی بماند؟ پاسخ امیرالمؤمنین (علیه‌السـلام) به این سؤال در حـدیث مورد بحث منفی است. فرموده اند امید به خداوند باید به صورتی باشد که انسان را از خوف نسبت به او به کلّی غافل نسازد. علّت این فرمایش، توجّه به همان حقیقتِ وجـدانی در شـناخت انسان از خود می باشد. هر قـدر انسان، بیچارگی ذاتی خود را به صورت عمیق تری وجـدان کند، از خودش بیشتر قطع امید می کند. و هر اندازه ناامیدی از خود شدیدتر شود، امید به فضل و رحمت الهی فزونی می یابد. تنها زمانی امید به خداوند صددرصد و کامل می گردد که انسان به کلّی از خودش ناامیـد گردد و هیـچ پناه و متّکایی از ناحی ?خود برای خودش نبینـد. اگر چنین شود ترس از خـدا هم قطعاً باقی می مانـد؛ چون منشأ ترس، چیزی جز همین وجدانِ بی اتّکایی و بی پناهی ذاتی نیست. بنابراین هر قدر رجاء به خداوند بیشتر و شدیدتر باشـد، به همان انـدازه خوف از او هم عمق و شـدّت بیشتری خواهد داشت و هیچگاه امید به پروردگار، ترس از او را کم نمی کند. سرّ این مطلبِ ارزشـمند همان امید انسان به فضل و رحمتِ خداوند و ترسِ او از بیچارگی و ضعفِ ذاتی خودش است و اینکه مبادا مورد تفضّـل الهی قرار نگیرد. این دو حقیقت ـ فضل خداونـد و بیچارگی انسان ـ با هم وجـدان می شونـد و یافتن هر کـدام با یافتن دیگری ملازمت دارد. پس فهم یکی به وجـدان دیگری کمک بسـیار می کنـد. نتیـج ?این بحث همان نکته ای است که امیرمؤمنان (علیه‌السـلام) تـذکر فرموده انـد. رجاء نسبت به خداوند باید همراه با خوفِ از او باشد. و انسان امیدوار نباید نسبت به ترس از خدا

غافل گردد. این نکت ?بسیار دقیقی است که تنها به لطف پروردگار برای انسان وجدانی می شود.

۳. بغض دنیا

سومین محور سازندگی روحی که منتظران بقیهٔ الله ارواحنا فداه باید در زندگی خویش به عنوان اساس و پایه قرار دهند، مسأله «بغض دنیا» است. زندگی مؤمن براساس سعادت اخروی تنظیم می شود و تا محبّت به دنیا و مظاهر آن از قلب او بیرون نشود، آخرت محوری برایش حاصل نمی گردد. در تعالیم اهل بیت عصمت و طهارت به این امر توجّه زیادی صورت گرفته است. در مورد حبّ دنیا فرموده اند: حُبُّ الدنیا رأسُ کلِّ خَطیئهٍ. ۴۹ دوست داشتن دنیا رأس هر خطا و لغزشی است. تمام خطاها و لغزش ها ریشه در دنیادوستی دارد و تا این مشکل حل نشود، ریش ?آفات دیگر از بین نمی رود. پیشوایان معصوم ما به این مقدار اکتفا نکرده و فرموده اند که نه تنها نباید دنیا را دوست داشت بلکه باید آن را دشمن دانست. وقتی از امام زین العابدین (علیه‌السلام) پرسیدند که کدام عمل نزد خدای عزّ و جل بافضیلت تر است، فرمودند: ما مِنْ عَمَلٍ بَعدَ مَعرفهِ اللهِ جَلَّ و عَزَّ و معرفهِ رسولِهِ اَفضلَ مِن بُغْضِ الدنیا. ۵۰ پس از معرفت خدای عز و جل و معرفت پیامبرش۵۱ هیچ عملی بافضیلت تر از بغض و تنفّر نسبت به دنیا نیست. این بیان، اهمیت و ریشه ای بودنِ بغض دنیا را به خوبی روشن می سازد و نشان می دهد که در مقابل دوستی دنیا که ریش ?هر فساد و گناهی است، بغض نسبت به آن ریش ?هر خیر و خوبی است۵۲ و لذا باید به راههای پیدایش آن بسیار توجّه کرد. در کتاب شریف نهج البلاغه، امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در عمل به این امر مهم پیامبر (صلی‌الله علیه و آله وسلم) را الگو دانسته و فرموده اند: و لقد کانَ فی رسولِ الله (صلی‌الله علیه و آله وسلم) کافٍ لک فی الاُسوهِ و دلیلٌ لک علی ذَمِّ الدنیا و عَیبِها و کَثرهِ مَخازیها و مَساویها. هر آینه و به تحقیق، مقتدا و پیشوا قرار دادن رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله وسلم) برای تو کافی است و همین امر راهنما و دلیل تو است بر بدی دنیا و عیب آن و فراوانی رسوایی ها و زشتی های آن. ۵۳ در ادام ?همین کلام فرموده اند: وَ اَحَبُّ العِبادِ الی اللهِ المُتَأَسّی بِنَبیِّهِ و المُقْتَصُّ لِأَثَره. و دوست ترین مردم نزد خدا، کسی است که به پیامبر او تأسّی کند و به دنبال او گام بردارد. ۵۴ آنگاه در بیان سیر ?پیامبر (صلی‌الله علیه و آله وسلم) نسبت به دنیا فرمودند: ایشان دنیا را با گوش ?دهان تناول می کرد (یعنی حداکثر بهره را با میل زیاد از دنیا نمی برد بلکه به مقدار ضرورت و حداقلّ لازم و از سر بی میلی اکتفا می کرد) و از گوش ?چشم هم به آن می نگریست (یعنی به دنیا هیچ اعتنایی نداشت). پهلوی او از پهلوی هم ?اهل دنیا لاغرتر و شکم او از شکم هم ?مردم خالی تر بود. دنیا بر او عرضه شد امّا از پذیرفتن آن امتناع ورزید... هر آینه و به تحقیق، پیغمبر (صلی‌الله علیه و آله وسلم) بر روی زمین غذا می خورد و مانند بردگان می نشست. کفشش را خود وصله می کرد و با دست خود بر جامه اش پینه می زد. بر درازگوش برهنه سوار می شد و کس دیگری را هم پشت سر خود سوار می کرد. اگر می دید روی پرده ای که بر در اتاقش آویخته شده، صورتهایی نقش بسته، به همسرش می گفت: این پرده را از من دور ساز و پنهان کن. پس به راستی من چون به آن نظر می کنم، دنیا و زیورهای آن را به یاد می آورم. بنابراین، آن حضرت (صلی‌الله علیه و آله وسلم) با قلب خود از دنیا روی گردانیده و یاد آن را در خود میرانده بود و دوست داشت که زینت های دنیا از چشم او نهان گردد تا از آن برای خود جام ?فاخر تهیّه نکند و آن را قرارگاه همیشگی خود نداند و امید ماندن در آن را نداشته باشد. پس ایشان دنیا را از جان خود بیرون راند و از دل دور کرد و از چشم نهان داشت. ۵۵ ایشان سپس یک قاعد ?کلّی بیان فرموده اند: و کذا مَنْ اَبْغَضَ شیئاً أَبْغَضَ أنْ یَنْظُرَ الیهِ و أنْ یُذْکَرَ عنده. و لقد کانَ فی رسولِ اللهِ (صلی‌الله علیه و آله وسلم) ما یَدُلُّکَ علی مَساوی الدنیا و عیوبِها إذْ جاعَ فیها مَعَ خاصَّتِهِ و زُوِیَتْ عنه زَخارِفُها معلوم عظیم زُلْفَتِهِ. و چنین است که هرکس چیزی را دشمن بدارد، نگاه کردن به آن و یاد شدن آن را نزد خود دشمن می دارد. هر آینه در (طرز زندگی و رفتار) رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله وسلم) چیزهایی بود که تو را به بدی ها و عیب های دنیا راهنمایی می کند. زیرا او با وجود مقام اختصاصی و تقرّبی که نزد خدا داشت، دنیا را با گرسنگی گذراند و با وجود مقام و منزلت بزرگی که دارا بود، از زیور دنیا برکنار داشته شده بود. ۵۶ آنگاه اضافه فرموده اند: پس هرکه در این امر می نگرد، با عقل

خود بیندیشد که: آیا خداوند حضرت محمد (صلی‌الله علیه و آله وسلم) را با این گونه زندگی، گرامی داشت یا خوار ساخت؟ پس اگر بگوید که او را خوار داشت، سوگند به خدای بزرگ دروغ گفته. و اگر بگوید که او را گرامی داشت، پس باید بداند که غیر او را خوار ساخته چون دنیا را برایش وسعت داده و مهیّا کرده امّا آن را از نزدیک ترین مردم به خود (پیامبر (صلی‌الله علیه و آله وسلم)) دور و برکنار نموده است. ۵۷ آری؛ اگر دنیا و زینت هایش نزد خدا ذرّه ای ارزش داشته عزیزترین مخلوقاتش را از آنها محروم نمی کرد. دنیا و آنچه در آن است، فقط برای این خلق شده که وسیل ?امتحان انسان در درگاه الهی باشد و زینت های آن هم برای این است که خداوند می خواهد بندگانش را به وسیل ?آن بیازماید: «إنّا جَعَلْنا ما علی الاَرضِ زینَةً لها لِنَبْلُوَهُم اَیُّهم اَحْسَنُ عَمَلًا»۵۸. هر آینه ما آنچه را روی زمین است، زینت آن قرار دادیم تا اینکه ایشان را بیازماییم که کدامیک اعمال نیکوتر انجام می دهند. زینت های دنیا همان چیزهایی است که دل انسان را به سوی خود می کشاند. عاقل آن است که هم ?آنها را چیزی جز به وسیل ?امتحان نداند و آرامش واقعی و همیشگی خود را در پناه آن نجوید. سیر ?پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) بهترین الگو برای نگرش صحیح به دنیا و زینت های آن است. امیرمؤمنان در قسمتی دیگر از همان خطب ?شریف فرموده اند: وَ عَلِمَ أنَّ اللهَ سبحانَه أبْغَضَ شیئاً فأبْغَضَه و حَقَر شیئاً فَحَقَرَهُ و صَغَّر شیئاً فَصَغَّره. و لو لم یَکُنْ فینا إلّا حبُّنا ما أبْغَضَ اللهُ و رَسُولُه و تعظیمُنا ما صَغَّرَ اللهُ و رَسولُه، لَکَفی بِه شِقاقاً لِلّهِ و مُحادَّةً عَنْ اَمْرِ الله. و (پیامبر (صلی‌الله علیه و آله وسلم)) دانست که خدای سبحان چیزی را دشمن داشته پس او همان چیز را دشمن داشت و چیزی را کوچک شمرده پس او همان چیز را کوچک شمرد. و اگر در ما چیزی نباشد جز دوست داشتن ما آنچه را که خدا و رسولش دشمن داشته اند و بزرگ پنداشتن ما آنچه را که خدا و رسولش کوچک شمرده اند، (همین امور) برای جدا شدن از خدا و دشمنی و مخالفت با دستورات او کفایت می کند. ۵۹ معیار جدایی از خدا و مخالفت با اوامر او در اینجا به روشنی بیان شده است. همینکه انسان آنچه را که خدا و رسول او دشمن می دارند، دوست بدارد و آنچه را نزد ایشان کوچک و پست است محترم و بزرگ بشمرد، برای فاصله گرفتن از صراط مستقیم الهی کفایت می کند. و این معیار محک دقیق و روشنی است برای مؤمنان که درج ?ایمان خود را بسنجند و بدون فریب دادن خود، میزان اتصال خود را با «میزان الاعمال» ۶۰ یعنی وجود مقدّس امیرمؤمنان (علیه‌السلام) محک بزنند. در انتهای همین خطب ?مبارک برای سومین بار اسوه بودن پیامبر خدا (صلی‌الله علیه و آله وسلم) با لحن صریح تری بیان شده است: پس هرکس در صدد تأسّی و پیروی کردن است (در زندگی و بی اعتنایی به دنیا) به پیامبرش (صلی‌الله علیه و آله وسلم) تأسّی کند و به دنبال او گام بر دارد و به هرجا که او وارد شده؛ وارد شود که اگر جز این کند، از هلاک شدن در امان نخواهد بود. پس به راستی خداوند حضرت محمد (صلی‌الله علیه و آله وسلم) را نشان ?قیامت و بشارت دهند ?بهشت و بیم دهند ?از عذاب قرار داد. ایشان با شکم خالی از دنیا رفت و سالم وارد آخرت شد. او تا وقتی که به راه خود رفت و دعوت کنند ?پروردگارش را اجابت نمود (در هنگام مرگ) هیچ سنگی را روی سنگی نگذاشت (بنایی نساخت). پس چه بزرگ است منّت خداوند بر ما که پیشوایی را به ما عطا فرمود تا از او پیروی کنیم و مقتدایی که قدم جای قدم او بنهیم. ۶۱ در پایان خطبه، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) که بزرگترین پیرو رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله وسلم) بوده اند، در مورد خودشان فرموده اند: به خدا قسم، هر آینه آنقدر این جام ?پشمین ?خود را وصله کردم تا آن حد که از وصله کنند? آن شرم کردم و به راستی گوینده ای به من گفت: آیا این جامه را دور نمی اندازی؟! به او گفتم: از من دور شو (یا نهان شو). صبحگاهان، گروهِ به مقصد رسیده، راه پیماییِ شب خود را می ستایند (که باعث شد به مقصد برسند). ۶۲ جمل ?اخیر ترجم ?یک ضرب المثل معروف عربی است:«عندَ الصَّباحِ یَحْمَدُ القومُ السُّری» و در موردی به کار می رود که کسی رنجی را به امید رسیدن به آسایش تحمّل کند. مَثَل مذکور ممکن است بدین گونه نیز معنی شود که: صبحگاهان، گروه خفته و از راه بازمانده، شب رَوانِ به مقصد رسیده را می ستایند. ۶۳

هرکه به شب راه رفت، صبح به منزل رسیدهرکه به شب خواب کرد، خاک به سر می کند

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در خطب ?مذکور، سه بار از الگو بودن رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) و لزوم تأسّی به ایشان سخن گفته اند و این سفارش ها، تکلیف هم ?مؤمنان را ـ به خصوص کسانی که خود را جزء منتظران حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) می دانند ـ روشن می سازد. وسوسه ای که گاهی در اینجا انسان را از انجام وظیف ?خود غافل می کند این است که تصور کند: ما کجا و پیامبر (صلی‌الله علیه و آله وسلم) کجا؟! یا اینکه: ما هرگز نخواهیم توانست همچون پیامبر (صلی‌الله علیه و آله وسلم) و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) باشیم. آنگاه عملاً از هر نوع تأسّی به این بزرگواران شانه خالی کند! این فکر چیزی جز وسوس ?شیطان نیست. انسان نباید فکر کند که چون نمی تواند مانند امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) باشد، پس هیچ وظیفه ای در تأسّی به ایشان ندارد. خود آن حضرت در عین آنکه تصریح کرده اند به اینکه شما (مؤمنان) نمی توانید مانند من باشید، امّا به الگو دانستن رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله وسلم) و عمل کردن بر طبق آن، سفارش فرموده اند. ما اگر امیرمؤمنان (علیه‌السلام) را امام و مقتدای خود می دانیم، باید در عمل سعی کنیم مطابق ایشان رفتار کنیم. وجود مقدّس حضرتش در نامه ای که به عثمان بن حُنَیف انصاری مرقوم فرموده اند، چنین آورده اند: ألا و اِنَّ لِکُلِّ مأموم اِماماً یَقتَدی بِه و یَسْتَضیءُ بِنُور عِلْمِهِ. ۶۴ آگاه باش که هر مأمومی امامی دارد که به او اقتدا می کند و از نور علمش روشنایی می جوید. امام (علیه‌السلام) باید مقتدای مأمومین باشد و عمل هرکس باید بر طبق رفتار امامش شکل بگیرد. پس تعابیر «امام» و «اسوه» نشان می دهد که انسان نمی تواند در عمل نسبت به اعمال پیشوایش بی تفاوت باشد. حضرت در ادامه فرموده اند: ألا و إنَّ إمامَکُم قد اکْتَفی مِنْ دُنْیاهُ بِطِمْرَیْهِ و مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَیْهِ. ألا و إنّکم لاـ تَقْدِرُونَ علی ذلک و لکن اَعینُونی بِوَرَعٍ واجْتِهادٍ و عِفَّةٍ و سَدادٍ. آگاه باشید که امام شما از دنیای خود به دو جام ?کهنه و از خوردنی های خود به دو گرده نان اکتفا کرده است. آگاه باشید که شما به این گونه زندگی توانا نیستید، لیکن شما با پرهیزکاری و کوشش (در این مسیر) و پاکدامنی و استواری در دین، مرا یاری کنید. ۶۵ حضرت تصریح فرموده اند به اینکه شما نمی توانید مانند من زندگی کنید. یعنی آن درج ?بالای تقوا و دوری کردن از دنیا اختصاص به خود ایشان و عترت گرامیشان دارد، امّا در عین حال فرموده اند که با کوشش و رعایت ورع در این مسیر گام بردارید و سعی کنید تا آنجا که می توانید خود را شبیه امامتان قرار دهید. و همین است وظیف ?کسانی که خود را مأموم این امام (علیه‌السلام) می دانند. ما نباید به بهانه اینکه ما هر کاری بکنیم نخواهیم توانست مانند مولا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) زندگی کنیم، خود را غرق در دنیا و مادّیات کنیم. بلکه باید تا آنجا که می توانیم بکوشیم زندگی خود را شبیه ایشان قرار دهیم و از هیچ تلاشی برای رسیدن به این مقصود کوتاهی نکنیم. بنابراین بی خیالی و عدم تعهّد در این خصوص، به هیچ وجه پذیرفته نیست. «اجتهاد» (در بحث فعلی) یعنی کوشش در مسیر رسیدن به هدفی که امام (علیه‌السلام) با بیان سیر ?پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) ترسیم فرمودند یعنی «بغض دنیا». باید برای تحقق بخشیدن به این ویژگی تلاش کرد تا به آن روز به روز نزدیکتر شد. قبل از هر چیز باید دید راه رسیدن به این هدف چیست. رسیدن به هر مطلوبی راهی دارد. راه تحقّق «بغض دنیا» چیست؟ قطعاً اگر حقیقت دنیا و عیب های آن برای انسان روشن شود، خودبه خود تنفّر و بغض نسبت به آن حاصل می گردد. آنها که شیفته و فریفت ?دنیا هستند، حقیقت آن را نشناخته اند. چیزی که ذاتش نفرت انگیز است، اگر درست شناخته شود، خودبه خود بغض نسبت به آن به وجود می آید. و اصولاً ایجاد بغض دنیا راهی جز این ندارد. پس باید در جستجوی راه شناخت دنیا باشیم. امّا دنیا را چگونه می توان شناخت؟ واقعیت این است که تا وقتی انسان دوستدار دنیا باشد، نمی تواند حقیقت آن را بشناسد. اگر طالب شناخت صحیح دنیاست، باید عشق و محبّت آن را از قلب خود خارج کند. انسان موجودی است که اگر شیفت ?چیزی باشد، از شناخت عیب های آن محروم می ماند و جز خوبی و حُسن، چیزی در آن نمی بیند. رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله وسلم) فرمودند: حُبُّکَ لِلشَّیْءِ یُعمی و یُصِمُّ. ۶۶ اینکه چیزی را دوست داشته باشی (تو را نسبت به آن) کور و کر می کند. مراد از کور و کر شدن این است که عیب های آن را نه می بیند و نه می شنود و بینایی و شنوایی اش نسبت به بدی های آن چیز از کار می افتد و جز خوبی در آن، چیزی تشخیص نمی دهد، حتی بدی های آن را هم خوب می بیند.

به مجنون گفت روزی عیب جوییکه پیدا کن به از لیلی نکویی

که لیلی گرچه در پیش تو حوری استبه هر عضوی ز اعضایش قصوری است

ز حرف عیب جو مجنون برآشفتدر آن آشفتگی خندان شد و گفت

اگر بر دید ?مجنون نشینیبه غیر از خوبی لیلی نبینی

از دیـدگاه مجنون، لیلی کاملاً بی عیب بود، امّا نه به خاطر اینکه واقعاً عیبی نـداشت، بلکه چون مجنون عاشق لیلی بود، عیب هایش را نمی دید. در فرمایش دیگری از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) چنین آمده است: عَینُ المُحِبِّ عَمِیَةٌ عَنْ مَعایِبِ المَحْبُوبِ و اُذُنُه صَمّاءُ عَنْ قُبْحِ مَساویه. ۶۷ چشم دوست دار از (دیـدن) زشتی هـای محبوب نابینـا و گوش او از (شـنیدن) زشتیِ بـدی هـایش ناشـنواست. بنابراین راه شناخت دنیا و بدی های آن، بی رغبتی و بی میلی نسبت به آن است. و این همان است که در فرهنگ دین «زهد» نامیده می شود. چه فرمایش حکیمانه ای است سخن امام صادق (علیه‌السلام) که فرمودند: مَنْ زَهَدَ فی الدنیا، اَثْبَتَ اللّهُ الحِکْمَةَ فی قَلْبِهِ و اَنْطَقَ بِها لِسانَه و بَصَّرَهُ عُیوبَ الدُّنْیا داءَها و دَواءَها و اَخْرَجَهُ مِنَ الدنیا سالِماً الی دارِ السَّلام. ۶۸ هرکس به دنیا بی رغبت باشد، خداوند حکمت را در قلب او محقق می سازد و زبانش را به آن گویا می کند و او را به عیب های دنیاـ هم درد آن و هم داروی آن ـ بینا می گرداند و او را از دنیا به سوی خان ?سلامت به سلامت خارج می سازد. زهد یک حالت قلبی در انسان است که همان بی رغبتی می باشد. زهد در دنیا عبارت است از بی رغبتی نسبت به آن. یکی از آثار و برکات این صفت نیکو، این است که چشم انسان نسبت به عیب های دنیا باز می شود و نه تنها بدی ها و دردها بلکه دوای آنها و راه علاج آنها را هم می بیند و می فهمد. وقتی انسان شیفت ?دنیا نبود، واقعیت آن را مشاهده می کند و با کشف حقیقت آن، عیب هایش برملا و آشکار می گردد و تنفّر و بغض نسبت به آن حاصل می شود. کسی که می خواهد به پلیدی های دنیا در طول عمرش آلوده نشود و به سلامت از این گذرگاه به منزل همیشگی اش عبور کند، راهی جز این ندارد که قدری از دنیا فاصله بگیرد و سعی کند نسبت به آن بی رغبت شود. در این صورت هم نقاط ضعف و عیب دنیا را می بیند و هم راه نجات و خلاصی از لغزشگاه های آن را می شناسد. (بَصَّرَهُ عُیوبَ الدنیا داءَها و دَواءَها.) در غیر این صورت انسان از چشیدن شیرینیِ ایمان محروم خواهد ماند. حضرت صادق (علیه‌السلام) فرمودند: حَرامُ علی قُلُوبِکم أنْ تَعْرِفَ حَلاوَةَ الایمانِ حتی تَزْهَدَ فی الدنیا. ۶۹ تا وقتی دلهای شما نسبت به دنیا بی رغبت نشود، از شناختن شیرینی ایمان محروم است. اگر محبّت به دنیا در دل انسان باشد، از چشیدن شیرینی ایمان محروم است و تنها راه رسیدن به این نعمت بی نظیر، زهد در دنیاست. علاوه بر این، هم ?نعمت های دیگر هم جز از طریق زهد به دست نمی آید. همان امام عزیز و بزرگوار فرمودند: جُعِلَ الخیرُ کُلُّه فی بَیْتٍ و جُعِلَ مِفْتاحُه الزهْدَ فی الدنیا. ۷۰ هم ?خوبی ها در خانه ای قرار داده شده و کلید آن را زهد نسبت به دنیا قرار داده اند. هیچ خیری از غیر طریق زهد نسبت به دنیا برای انسان حاصل نمی شود و یکی از بزرگترین این خیرات، بغض دنیاست که پس از معرفت خدا و رسول (صلی‌الله علیه و آله وسلم) و امام (علیه‌السلام) بزرگترین نعمت الهی می باشد. با این ترتیب، منتظران حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه، باید رسیدن به مقام زهد را سرلوح ?برنام ?سازندگی خود قرار دهند و برای تحقق بخشیدن به آن از راههای ممکن بکوشند. مهم ترین نکته ای که برای عملی کردن زهد باید مورد توجه قرار بگیرد، این حقیقت است که هرچه امکانات دنیوی برای انسان بیشتر فراهم شود، تعلّق خاطر او هم به دنیا بیشتر می شود و نسبت به آنچه ندارد حریص تر می گردد. امام صادق (علیه‌السلام) به این مطلب چنین توجه داده اند: ما فَتَحَ اللّهُ علی عَبْدٍ باباً مِنْ اَمرِ الدنیا اِلّا فَتَحَ اللّهُ علیه مِنَ الحِرْصِ مِثْلَه. ۷۱ خداوند دری از امور دنیوی برای بنده ای باز نکرد مگر آنکه دری از حرص را مانند آن برایش گشود. هرچه دنیا بیشتر برای انسان فراهم شود، حرص نسبت به آن هم در او بیشتر می شود. پس اگر به انداز ?لازم و ضروری اکتفا نکند، هرچه داشته باشد، بیشتر از آن را طلب می کند؛ تا آنجا که بر اثر زیاده روی در استفاده از دنیا هلاک می گردد. امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: مَثَلُ الدنیا کَمَثَلِ ماءِ البَحْرِ کُلَّما شَرِبَ مِنهُ العَطْشانُ ازْدادَ عَطَشاً حتی یَقْتُلَه. ۷۲ دنیا همچون آب دریاست، هرچه آدم تشنه از

آن بیاشامد، تشنگی اش بیشتر می شود تا اینکه او را از پا درآورد. سیر شدن از دنیا با بهره بردن بیشتر از آن حاصل نمی شود بلکه برعکس، هرچه بهره مندی بیشتر باشد، حرص انسان و احساس تشنگی اش بیشتر می گردد و این روال ادامه پیدا می کند تا آنجا که دنیا و حرص نسبت به آن او را به هلاکت می اندازد. هلاکت در اینجا تباهی معنوی است یعنی از ایمان و معرفت صحیح، محروم و بی نصیب می ماند و روحش می میرد. انسان عاقل به انداز ?ضروری از دنیا، قناعت می کند و خود را به افتادن در مسیری که نهایتش هلاکت است مبتلا نمی کند. امام صادق (علیه‌السلام) یکی از نجواهای پروردگار را با حضرت موسی (علیه‌السلام) چنین نقل می فرمایند: فیما ناجَی اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ به موسی (علیه‌السلام): یا موسی، لا تَرْكَنْ الی الدنیا... ركونَ من اتَّخَذَها أباً و اُمّاً. یا موسی، لو وَكَلْتُكَ الی نَفْسِكَ لِتَنْظُرَ لها، إذاً لَغَلَبَ علیكَ حُبُّ الدنیا و زَهْرَتِها... . ۷۳ از نجواهای خدای عزّ و جل با حضرت موسی (علیه‌السلام) این است: ای موسی، بر دنیا همچون کسی که آن را پدر و مادر خود گرفته است، اعتماد وتکیه نکن. ای موسی، اگر تو را به حال خود رها می کردم تا اصلاح نفس خود کنی، در آن صورت دوستی دنیا و متاع آن بر تو چیره می شد... . دنیا هیچ چیز قابل اعتمادی برای انسان ندارد و خداوند به آن حضرت موسی (علیه‌السلام) که پیامبر برگزیده و محبوب او بوده است، می فرماید که هرکس ـ حتی حضرت موسی (علیه‌السلام)ـ اگر به حال خودش واگذاشته شود تا نفس خویش را اصلاح کند، جلوه های زیبای دنیا دل او را تسخیر می کند و به سوی خود می کشاند و فریبش می دهد؛ در نتیجه از اصلاح نفس خود باز می ماند. پس باید بسیار مراقب بود و به سفارش های خداوند توجّه کرد. برخی از این راهکارها در ادام ?حدیث فوق ذکر شده است: اُتْرُكْ مِنَ الدنیا ما بِكَ الغِنی عَنْه. و لا تَنْظُرْ عَیْنُكَ إلی كُلِّ مَفْتونٍ بها و مُوَكَّلٍ الی نَفْسِهِ. واعْلَمْ أنَّ كُلَّ فِتْنَةٍ بَدْؤُها حُبُّ الدنیا. و لا تَغْبِطْ اَحَداً بِكَثْرةِ المالِ. فإنَّ مَعَ كَثْرةِ المالِ تَكْثُرُ الذُّنوبُ لِواجِبِ الحُقُوقِ. آنچه از دنیا که نیازی به آن نداری، واگذار. و به هرکس فریب دنیا را خورده و به خود واگذاشته شده است، چشم ندوز. و بدان که هر فتنه و فریبی از محبّت به دنیا آغاز می شود. و بر هیچکس به خاطر زیادی مال (دنیا) غبطه نخور. چون زیادی مال به سبب حقوق واجب (در آن اموال) با زیاد شدن گناهان همراه است. اگر خداوند انسان را مورد لطف خویش قرار دهد، آنگاه از دنیا فقط به انداز ?احتیاجش استفاده می کند و خود را به امور تشریفاتی که بیشتر جنب ?چشم و هم چشمی دارد، مشغول نمی سازد. همچنین حسرت کسانی را که غرق در مظاهر دنیوی شده و از دیدنِ معایب آن کر و کور شده اند، نمی خورد. بهره مندی از دنیا را مقام و کمال نمی شمارد تا اینکه بر صاحبان آن غبطه بخورد و به خاطر نداشتن موقعیت ایشان غصّه بخورد، بلکه خوشحال است که به دنیا کمتر آلوده شده و به همین سبب امیدوار است که با سلامت به دارالسلام وارد شود. به خوبی فهمیده است که هرکس مال بیشتری در دنیا داشته باشد، تکالیف و حقوق بیشتری هم بر گردن دارد که اگر نتواند از عهد ?انجام هم ?آنها برآید، وزر و وبال گناهانش گریبانگیر او می شود. از این جهت، دوست دارد فقط به انداز ?نیاز و احتیاجش داشته باشد و بیش از آن را نگه نمی دارد و جمع نمی کند. البته مظاهر دنیا فقط مال و منال نیست؛ جلوه های دیگری هم دارد که انسانِ عاقل، فریب هیچکدام را نمی خورد. ادام ?حدیث قدسی گذشته، چنین است: و لا تَغْبِطَنَّ اَحَداً بِرِضَی الناسِ عنه حتی تَعْلَمَ اَنَّ اللهَ راضٍ عنه. و لا تَغْبِطَنَّ مخلوقاً بِطاعَةِ الناسِ له. فإنَّ طاعةَ الناسِ له و اتّباعَهُم اِیّاهُ علی غَیرِ الحقِّ هلاكٌ له و لِمَنِ اتَّبعه. و بر هیچکس به خاطر خشنودی مردم از او غبطه مخور تا وقتی بفهمی که خداوند از او خشنود است. و به حال هیچ مخلوقی به خاطر اطاعت مردم از او غبطه مخور. زیرا اطاعت و پیرویِ ناحقِّ آنها از او، موجب هلاکت خودش و پیروانش می گردد. دنیا برای هرکس به صورتی جلوه می کند که چه بسا با دیگران تفاوت داشته باشد. آنچه باعث فراموشی خدا و غفلت از او می شود، ممکن است برای کسی پول و امکانات رفاهی باشد و برای دیگری موقعیت و جاه و مقام. دنیای شخص اوّل پول است و دنیای دومین مقام و منزلت در میان پیروانش. هیچ تفاوتی در دنیا بودن اینها با هم وجود ندارد و انسان عاقل به این چیزها دل نمی بندد و رضای خداوند را به هیچیک نمی فروشد. باید خدا به انسان لطف کند تا بتواند هم ?مظاهر فریبند ?دنیا را خوب بشناسد و فریب هیچیک را نخورد. در آن صورت از دنیا فرار می کند و مراقب است که چیزی از آن آلوده اش نسازد. مشاهد ?افراد

خودساخته ای که این دستورات گرانقدر را در خود پیاده کرده اند، می تواند انسان را به انجام بهتر آنها تشویق کند و زمینه را برای عمل به این فرمایش ها بیشتر فراهم سازد. نگارنده ?این سطور بر خود لازم می داند که در اینجا از لطف بی دریغ خداوند و امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) بر خود که از سنین نوجوانی نعمت گرانقدری را نصیبش فرموده اند، یاد کند و به مصداق «و امّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ»۷۴ از استاد عالی مقام و فرزان ?دوران زندگی خویش که حقّی بس بزرگ بر او دارد، ذکر خیری به میان آورد. حضرت علّامه علی اصغر کرباسچیان با زندگانی پرخیر و برکت خود در دنیا، به هم ?شاگردان مکتب علوی آموخت که می توان به واقع، دل به دنیا نبست و به مال و مقام و سخنان واهی اهل دنیا پشت کرد و هیچ چیز جز رضای معبود را در نظر نگرفت. این مجسّم ?تقوا در عمل به هم ?دانش آموختگان خویش درس زهد و بی رغبتی به دنیا را تعلیم داد و ثابت نمود که می توان در این دنیا دون، بدون آلوده شدن به مظاهر فریبند ?آن زیست، به دردِ هم ?مستمندان رسیدگی کرد ولی خود به حداقل ضرورت اکتفا نمود. او با رفتار خود نشان داد که پیروی از امیرمؤمنان (علیه‌السلام) و الگو قرار دادن پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) صرفاً در فکر و خیال نیست، بلکه در واقع، نزدیک شدن به آن نمونه های عالی انسانیّت امکان پذیر است. آری؛ نهج البلاغ ?مولا امیرمؤمنان سرمشق زندگانی این رادمرد است. وجود ایشان حجّتی است بر هم ?شیعیان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) که بدانند در هم? زمانها می توان زندگی علوی داشت. خداوند عمر با برکت ایشان را همراه با عافیت وسلامت مستدام بدارد و توفیق یاری امام زمانش را در هنگام ?ظهور، عطایش بفرماید. ۷۵ خوب است به یکی از درسهای این شاگرد امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) توجه کنیم: «علی (علیه‌السلام) می فرماید: و إنَّ دُنْیاکُم عندی لَأَهونُ مِنْ وَرَقَةٍ فی فَمِ جَرادَةٍ تَقْضَمُها. ۷۶ همانا دنیای شما در نظر من از برگی که ملخی آن را خرد کند، پست تر است. آیا ممکن است انسان برای داشتن برگی که ملخ آن را خُرد کرده. خوشحال و برای نداشتن آن غمناک شود؟! باز می فرماید: و اللهِ لَدُنْیاکُم هذه أهونُ فی عَیْنی مِنْ عِراقِ خنزیرٍ فی یَدِ مَجْذُوم. ۷۷ قسم به خدا، دنیای شما در نظر من از شکمب ?خوکی که در دست یک جذامی افتاده باشد، پست تر است. آیا انسان عاقل اگر چنین چیزی را از دست بدهد، غصّه می خورد؟! و در جمل ?دیگر می فرماید: لألفَیْتُم دنیاکم هذه اَزْهَد عندی مِن عَطْفَةِ عَنْزٍ. ۷۸ دنیای شما در نظر من از آب بینی بز بی ارزش تر است. تاکنون دیده اید که شخصی برای اینکه آب بینی بزی را ندارد، نگران باشد؟! در عبارت دیگر می فرماید: وَلْتَکُنْ الدنیا فی اعینکم اصْغَرَ مِنْ حُثالَةِ القَرَظِ و قُراضَةِ الجَلَم. ۷۹ باید دنیا در نظر شما از خرده های برگ درخت سَلَم و ریزه های دَم قیچی کوچک تر و بی ارزش تر باشد. در جملات قبل می فرمود: دنیا در نظر من چنین و چنان است، ولی در جمل ?اخیر می فرماید شما باید این طور باشید. خیلی جالب است! ما می گوییم شیعه و پیرو این بزرگمرد عالم انسانیت هستیم و قبول داریم که به ما فرموده است باید این رویّه را داشته باشید ولی کوچک ترین توجّهی به دستور او نمی کنیم! تو را به خدا قسم اگر خروارها ریز? دَم قیچی در محلّی ریخته باشد، آیا امکان دارد نظری به آن داشته باشیم و غصّه بخوریم که چرا مالک آنها نیستیم؟! از این ساعت یا باید از شیعه بودن علی (علیه‌السلام) استعفا بدهیم یا اینکه سعی کنیم تا بزرگوار شویم و عمر و هستی و دنیا و آخرتمان را فدای هیچ نکنیم. ضررهای مادّی قابل جبران است، امّا خسارت عمرـ که اگر یک لحظه اش بگذرد، چنانچه دنیا را هم بدهیم بر نمی گرددـ جبران پذیر نیست. پس چرا به خود نیاییم و این سرمای ?عظیم را از دست بدهیم؟... تو را به خدا قسم، اگر بشر بفهمد که سود و زیان و داشتن و نداشتن، همه موهوم است، آیا امکان دارد که خودش را اسیر آنها کند؟!

سود و زیان و مایه چو خواهد شدن ز دستاز بهر این معامله غمگین مباش و شاد

سودائیان عالم پندار را بگوسرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است

چقدر خوب است که از این خواب گران بیدار شویم و این حقایق راـ که از آفتاب روشن تر است ـ درک کنیم تا آسوده زندگی کنیم و آسوده بمیریم و تا ابد هم در لذّت و خوشی باشیم! کمی فکر کن. زمانی بود که گرفتار پستانک بودی و اگر آن را از تو می گرفتند، ناراحت می شدی و گریه می کردی و اگر هم ?دانشمندان دنیا می گفتند: این که چیزی نیست؛ روزی می آید که اگر

هزارها پستانک را ببینی، کم ترین توجّهی به آن نخواهی کرد، ممکن نبود این سخنان کمترین تأثیری در تو داشته باشد و لحظه ای از گریه آرام بگیری. این دوران گذشت. بعداً اگر توپی را از دستت می گرفتند، بی تاب می شدی و گریه می کردی و بر فرض هم که صدها نفر می گفتند: روزی می آید که به این گری ?خودت می خندی، باز هم ترتیب اثر نمی دادی. قدری فکر کن. مبادا آنچه فعلاً ـ گرفتارش هستی ـ و تصور می کنی، اگر از بین برود، آسمان به زمین می آید ـ همان پستانک و توپ دیروز باشد که برایش خودکشی می کردی! آری؛ از دید بزرگان، هم ?این مراحل خیره کنند ?عالم، بازی و مسخره ای بیش نیست و آنان ما را مست و کور و دیوانه می دانند.

گفتمش این ها که می بینی چرا دل بسته اند گفت یا مستند یا کورند یا دیوانه ای»

این جملات، عین عبارات این تربیت شد ?مکتب امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است ۸۰ و می تواند سرمشقی باشد برای هم ?کسانی که دوست دارند در زندگی فقط به آن مولا اقتدا کنند. کسی که قدم در این مسیر می گذارد و واقعاً به دنیا و مظاهر آن پشت می کند، نعمتی را به دست می آورد که با هیچ نعمت دیگری برابری نمی کند. بنابراین اگر انسان های دیگر که منطق او را نمی فهمند، مورد احترام و تکریمش قرار ندهند، برای او ذرّه ای اهمیت ندارد. آن نعمت بی نظیری که به دست می آورد، شیرینی محبّت خداوند است. امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: اذا تَخلّی المُؤمنُ مِنَ الدنیا، سَما و وَجَدَ حَلاوَةَ حُبِّ الله و کان عند اهلِ الدنیا کأنّه قد خُولِطَ. و إنما خالَطَ القومَ حَلاوَةُ حُبِّ اللهِ فَلَمْ یَشْتَغِلُوا بغیره. ۸۱ هنگامی که مؤمن از دنیا بِکَند، رفعت (مقام) پیدا می کند و شیرینی محبّت خداوند را می چشد و نزد اهل دنیا دیوانه و حواس پرت تلقّی می شود در حالی که (این گونه افراد) گرفتار محبّت خداوند شده لذا به غیر او دل نمی بندند. آری؛ آن کس که به هم ?دنیا پشت کند، خدا را می یابد و شیرینی محبّت او را می چشد؛ به طوری که دیگر هیچ چیز غیر خدا برایش مهم و دوست داشتنی جلوه نمی کند و جز آنچه او را به خدای عزیز و محبوبش نزدیک تر می سازد، فکر و دل او را مشغول نمی سازد. چنین کسی نزد آنان که هم ?همّ و غمّشان به دنیا و مظاهر آن خلاصه می شود، دیوانه محسوب می گردد. علّت اینکه او را دیوانه می پندارند این است که مانند آنها فکر نمی کند و آنچه آنها خوب یا بد می شمارند، نزد این مؤمن عاقل، مسخره و بازیچه و ملعبه ای بیش نیست. عاقل واقعی کسی است که معیار سنجش خوبی و بدی اش رضای خداوند باشد نه خوش آمدن یا بد آمدن مردم؛ و طبیعی است که اگر به قضاوت های بی پای ?مردم پشت کند و اهمیتی برای آنها قائل نشود، نزد آنها دیوانه و کم عقل ـ یا بی عقل ـ محسوب گردد. امّا تعریف یا تقبیح مردم واقعیت چیزی را تغییر نمی دهد. آنچه مهم است و معیار واقعیت می باشد، فقط و فقط خشنودی خدای متعال است و بس. بیاییم همگی به نصیحت امیر عالم، حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) گوش فرا دهیم و در باقیماند ?عمر خود یک زندگی واقع بینانه را پیش بگیریم تا اگر در گذشته کوتاهی کرده ایم، فرصت جبران از دست نرود: اِرْفَضِ الدنیا. فانَّ حُبَّ الدنیا یُعْمی و یُصِمُّ و یُبْکِمُ و یُذِلُّ الرِّقابَ. فَتَدارَکْ ما بَقِیَ مِنْ عُمْرِکَ و لا تَقُلْ غَداً [أ] و بَعْدَ غَدٍ. فانما هَلَکَ مَنْ کانَ قَبْلَکَ بِاقامَتِهِم علی الأمانِیِّ و التَسْویفِ حتی أتاهُم اَمْرُ اللهِ بَغْتَةً و هم غافِلُونَ، فَنُقِلُوا عَلی اَعْوادِهِم إلی قُبورِهم المُظْلِمةِ الضَّیِّقَةِ قد أسْلَمَهُم الاَوْلادُ و الأهْلُونَ. ۸۲ دست ردّ به دنیا بزن. زیرا دوستی دنیا (انسان را) کور و کر و لال و پست و خوار می کند. پس در باقیماند ?عمرت جبران گذشته را کن و فردا و پس فردا نکن. زیرا گذشتگان تو که هلاک شدند به خاطر تکیه نمودن بر آرزوها و امروز و فردا کردن بود، تا آنگاه که مرگشان در حال غفلت فرا رسید، پس بر روی تابوت هایشان به سوی قبرهای تاریک و تنگ خود برده شدند در حالی که فرزندان و خویشان آنها را تنها گذاشته بودند. این امر، امر مهمّی است؛ اینکه انسان زندگی خود را براساس دنیاخواهی و منافع زودگذر دنیا بنا کند یا اینکه بر واقعیت ها تکیه زند. آنچه در منطق اهل دنیا ارزش محسوب می شود، چیزی جز «امانیّ» (آرزوهای بی اساس) نیست؛ در حالی که مؤمن باید همیشه به آخرت بنگرد و ارزش های آن را پایه و اساس زندگی اش قرار دهد. لذا امیرالمؤمنین در قسمتی دیگر از حدیث مذکور می فرماید: مَن اتّقی اللهَ عَزَّ و قَوِیَ و شَبِعَ و رَوِیَ و رُفِعَ عَقْلُه عَنْ اَهْلِ الدنیا، فَبَدَنُه معلوم اهلِ الدنیا و قَلْبُه و عَقْلُه

مُعاینُ الآخِرَةِ. کسی که تقوای الهی پیشه کند، عزیز و نیرومند و سیر و سیراب می گردد و عقلش از اهل دنیا بالاتر می رود، پس بدنش با اهل دنیاست و قلب و عقلش به آخرت نظر دارد. انسان متّقی عزّت و قوّت خود را در امور پست دنیوی نمی جوید و چون دنیا را جز سراب نمی بیند، رفع تشنگی با آن را انتظار نمی برد، بلکه فقط با چشیدن محبّت خداوند از نظر روحی کاملاً اشباع می گردد. او از سطح مردم اهل دنیا بالاتر می ایستد و تنها بدنش با آنهاست امّا روح و قلبش همواره متوجه آخرت است. با معیارهای اخروی سود و زیانش را حساب می کند و به آنچه او را در آخرت سعادتمند می سازد، دل می بندد و اهل دنیا و معیارهای خوب و بدشان را هیچ چیز به حساب نمی آورد. و اینها همه به خاطر عقل کاملی است که خداوند به او ارزانی فرموده است. بحث دربار? بغض دنیا از آنچه انتظار می رفت، طولانی تر شد. علّت این تطویل اهمیتی است که این موضوع در بحث انتظار ظهور امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) دارد. کسانی که با هم ?وجود خویش منتظر قدوم مولایشان هستند، توجّه دارند که اعمال زشت شیعیان چگونه آنها را از فیض دیدار امامشان محروم ساخته است و به خوبی می دانند که دنیاطلبی چگونه باعث طولانی شدن این محرومیّت می گردد. خود امام (علیه‌السلام) در توقیع مبارکشان به مرحوم شیخ مفید (؟؟) فرمودند: فما یَحْبِسُنا عنهم إلّا یَتَّصِلُ بِنا ممّا نَکْرَهُه و لاـ نُؤْثِرُه منهم. ۸۳ پس چیزی مانع (دیدار) ما برای ایشان (شیعیان ما) نیست مگر اموری که انجامش را برای آنها نمی پسندیم و بهتر نمی دانیم. قطعاً دنیاخواهی و غرق شدن در مظاهر فریبند ?آن که باعث غفلت از یاد خداست، محبوب امام (علیه‌السلام) نیست. بنابراین کسانی که منتظر ظهور حضرت هستند، نباید نسبت به این امر بی تفاوت باشند، و باید در عمل، خود را ملزم به رعایت تقوا و اعراض از دنیا بدانند. در داستان تشرّف جناب علیّ بن ابراهیم بن مهزیار که خدمت امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) رسیده، از قول او چنین نقل شده است: وقتی به خیم ?حضرت وارد شدم، پس از عرض سلام به ایشان، امام (علیه‌السلام) فرمودند: ما شب و روز منتظر تو بودیم. چه چیزی باعث شد که اینقدر دیر نزد ما بیایی؟ عرض کردم: آقای من، تاکنون کسی را نیافته بودم که مرا (به سوی مکان شما) راهنمایی کند. فرمودند: آیا مؤمن را نیافتی که تو را راهنمایی کند؟! بعد با انگشت خود روی زمین کشیده، فرمودند: نه (لا). لکنّکم کَثَّرْتُم الأمْوالَ، و تَجَبَّرْتُم علی ضُعَفاءِ المؤمنینَ و قَطَعْتُم الرَّحِمَ الّذی بینکم فأَیُّ عُـذْرٍ لکم؟ ولی شما به زیاد کردن اموال پرداختید و بر مؤمنانِ ناتوان تکبّر ورزیدید و رابط ?خویشاوندی بین خود را بریدید، دیگر شما چه عذری دارید؟! گفتم: توبه، توبه، ببخشید، نادیده بگیرید. سپس فرمودند: یابْنَ المهزیار لو لا استغفارُ بَعْضِکُم لِبَعْضٍ لَهَلَکَ مَنْ علیها إلّا خواصُّ الشیعةِ الذین تَشْبِهُ اَقْوالُهم اَف?عالَهم. ۸۴ ای پسر مهزیار، اگر نبود که بعضی از شما برای بعضی دیگر استغفار می کنید، تمام کسانی که بر روی زمین هستند نابود می شدند مگر شیعیان خاص؛ همانهایی که گفتارشان با کردارشان همانند است. با این وصف، چند درصد از دوستان امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) می توانند ادّعا کنند که از مؤمنان و منتظران واقعی ایشان هستند؟ امام (علیه‌السلام) در این ملاقات، دنیاطلبی و غرق شدن در اموال و عدم رسیدگی به بینوایان شیعه و قطع رحم را مانع تشرّف کسانی همچون علیّ بن ابراهیم بن مهزیارـ که از خوبان بوده ـ دانسته اند و در ادامه فرموده اند که شیعیان باید کردارشان با گفتارشان یکی باشد و گرنه مستحقّ نابودی و هلاکت هستند. هرکس خودش باید قضاوت کند که چه اندازه لیاقت انتظار فرج ایشان را دارد و آیا آرزوی یاری آن حضرت برای او یک رجاء واقعی است یا از مصادیق اُمنیّه ـ آرزوی واهی و بی اساس می باشد؟ در اینجا توضیح مرحل ?اول از لوازم انتظار فرج (زندگی با یاد امام (علیه‌السلام) و مطابق پسند ایشان) را به پایان می بریم. شاید توضیحات این بحث قدری طولانی به نظر آمده باشد؛ امّا از آنجا که این مرحله از لوازم انتظار فرج بسیار مهم و به منزل ?اساس و پای ?مراحل بعدی است، این تطویل لازم به نظر می ر سید. تحقّق یافتن محورهای سه گانه ای که در توضیح این مرحله بیان شد، زندگی منتظر امام (علیه‌السلام) را مطابق خواست ایشان می سازد و او را آماد ?استقبال از مراد و محبوبش می کند. اینها همه از برکات انتظار فرج حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) است که خود از بزرگترین مصادیق فرج به شمار می آید.

پی‌نوشت

۱.جمعی به معنای فشرده، و جُمَلی به معنای خلاصه شده است. و «جَمْعی جُمَلی» یعنی بسیار فشرده و خلاصه که در عین اختصار هم ?مطلب را در بر دارد.

۲. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۱۲۲ ح ۴.

۳. اصول کافی، کتاب الحجهٔ، باب أنه من عرف امامه...، ح ۳.

۴. دعای ندبه (اقبال الاعمال ص ۲۹۸).

۵. جمله ای از دعای ندبه.

۶. راز نیایش منتظران ص ۲۹ و ۳۰.

۷. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب اداء الفرائض، ح ۵.

۸. آل عمران/ ۲۰۰.

۹. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب اداء الفرائض، ح ۲.

۱۰. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب اداء الفرائض، ح ۴.

۱۱. بحارالانوار ج ۷۱ ص ۲۰۶ ح ۱۳.

۱۲. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب اجتناب المحارم، ح ۳.

۱۳. توضیح کامل تر را در بحث وَرَع می توانید در کتاب «آفتاب در غربت» فصل چهارم از بخش چهارم مطالعه فرمایید.

۱۴. فرقان/ ۲۳.

۱۵. قَباطی یا قُباطی جمع «قُبطیه» است و به معنای پارچه های کتانی نازک سفید رنگ است که در مصر بافته می شود (المعجم الوسیط ص ۷۱۱).

۱۶. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب اجتناب المحارم، ح ۵.

۱۷. مائده/ ۲۷.

۱۸. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب اجتناب المحارم، ح ۴.

۱۹. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب تذاکر الاخوان، ح ۱.

۲۰. وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۳۴۵ باب ۲۳ ح ۲۱۷۲۲.

۲۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الطاعهٔ و التقوی، ح ۵.

۲۲. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الطاعهٔ و التقوی، ح ۷.

۲۳. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الاصرار علی الذنب، ح ۳.

۲۴. قسمتی از آی ?۱۳۵ سور ?آل عمران. کلّ آیه این است: و الّذین اَذا فَعَلُوا فاحِشَةً أو ظَلَمُوا اَنْفُسَهم ذَکَرُو اللهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِم و مَنْ یغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلّا اللهُ و لم یصِرّوا علی ما فَعَلُوا و هم یعْلَمُونَ»: و کسانی که وقتی کار زشت مرتکب می شوند یا به خود ستم می کنند، خدا را یاد می کنند پس به خاطر گناهانشان طلب مغفرت می نمایندـ و چه کسی جز خداوند، گناهان را می آمرزدـ و اینها نسبت به آنچه مرتکب شده اند با علم و آگاهی اصرار نمی ورزند.

۲۵. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الاصرار علی الذنب، ح ۲.

۲۶. رجوع شود به آی ?۱۳۳ از سور ?آل عمران: «و سارِعُوا الی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُم وَ جَنَّةٍ عَرْضُها السَّمواتُ و الاَرضُ اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقین».

۲۷. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الورع، ح ۱۰.

۲۸. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الورع، ح ۱۵.

۲۹. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الخوف و الرجاء، ح ۱۱.

۳۰. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الخوف والرجاء، ح ۱۲.

۳۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الخوف و الرجاء، انتهای ح ۶.

۳۲. بحارالانوار ج ۹۴ ص ۱۰۷ از مناجاتهای امیرالمؤمنین (ع).

۳۳. مهج الدعوات، دعاء الصحیفه ص ۱۸۱.

۳۴. صحیف ?سجادیه دعای ۱۶.

۳۵. قسمتی از دعای بعد از نماز زیارت امام رضا (ع) (بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۵۶).

۳۶. اشاره به آی ?شریف : «... ?اِنَّ الانسانَ لکفور» (حج/ ۶۶).

۳۷. نهج البلاغه با ترجم ?فقیهی ص ۵۰۴ و ۵۰۵ خطب ?۱۵۸.

۳۸. همان.

۳۹. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الخوف و الرجاء، ح ۴.

۴۰. امام سجاد (ع) در دعای شانزدهم صحیف ?سجادیه در مورد عفو الهی می فرمایند: فانّ ذلک غیرُ واجبٍ لی بِاستحقاقٍ.

۴۱. نهج البلاغه فقیهی، ص ۵۰۲ و ۵۰۳ خطب ?۱۵۸.

۴۲. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الخوف و الرجاء ح ۶.

۴۳. همان، ح ۵.

۴۴. نهج البلاغه فقیهی ص ۵۰۲ و ۵۰۳ خطب ?۱۵۸.

۴۵. نهج البلاغه فقیهی پاورقی ص ۵۰۳ به نقل از شرح قطب راوندی.

۴۶. نهج البلاغه ص ۵۰۴ و ۵۰۵ خطب ?۱۵۸.

۴۷. صحیف ?سجادیه، فرازی از دعای دهم.

۴۸. غرر و درر ح ۳۷۱۳.

۴۹. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذمّ الدنیا و الزهد فیها، ح ۱۱.

۵۰. همان.

۵۱. روشن است که معرفت ائمه (هم) نیز از معرفت خدا و رسول (ص) جدا نیست. و این مطلب جزء مسلّمات معارف اهل بیت (هم) به شمار می رود. رجوع کنید به کتاب «معرفت امام عصر (عج)»، فصل دوم از بخش اول.

۵۲. رجوع شود به اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذمّ الدنیا و الزهد فیها، ابتدای حدیث دوم.

۵۳. نهج البلاغه فقیهی ص ۵۰۴ و ۵۰۵ خطب ?۱۵۸.

۵۴. همان، ص ۵۰۶ و ۵۰۷.

۵۵. نهج البلاغه فقیهی ص ۵۰۷ و ۵۰۹ با مختصر تغییری در عبارات.

۵۶. نهج البلاغه فقیهی ص ۵۰۸ تا ۵۱۱ با تغییرات جزئی در ترجمه.

۵۷. نهج البلاغه فقیهی ص ۵۱۱ با مختصر تغییری در عبارات.

۵۸. کهف/ ۷.

۵۹. نهج البلاغه فقیهی ص ۵۰۸ و ۵۰۹، با اصلاحاتی در ترجم ?عبارات.

۶۰. اشاره به عبارتی که در زیارت مولی امیرالمؤمنین (ع) آمده است: السلامُ علی میزانِ الأعمالِ. (بحارالانوار ج ۱۰۰ ص ۲۷۸).

۶۱. نهج البلاغه فقیهی ص ۵۱۱ با اصلاحاتی در بعضی عبارات.

۶۲. نهج البلاغه فقیهی ص ۵۱۱ با مختصر تغییرات در عبارات.

۶۳. نهج البلاغه فقیهی ص ۸۶۴.

۶۴. نهج البلاغه فقیهی ص ۱۰۲۴ نام ?۴۵.

۶۵. نهج البلاغه فقیهی ص ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ نام ?۴۵.

۶۶. بحارالانوار ج ۷۷ ص ۱۶۴.

۶۷. غرر و درر، ح ۱۱۰۶۱.

۶۸. اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب ذمّ الدنیا و الزهد فیها، ح ۱.

۶۹. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذمّ الدنیا و الزهد فیها، ح ۲.

۷۰. همان.

۷۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب حبّ الدنیا و الحرص علیها، ح ۱۲.

۷۲. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذمّ الدنیا و الزهد فیها، ح ۲۴.

۷۳. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذمّ الدنیا و الزهد فیها، ح ۲۱.

۷۴. . ضحی / ۱۱.

۷۵. بـا هزاران تـأسف و تـأثر در آخرین روزهـایی که کتـاب آمـاده چاپ می شـد، این نعمت ناشـناخته از جمع دانش آموختگان و ارادتمندان ایشان رخت بربست و دلسوختگان امام عصـر (عج) را به سوگ نشاند. پیکر مطهر این عزیز حضـرت زهرا (س) در شـب شهادت آن مظلومه در جوار حرم کریم ?اهل بیت (هم) در شهر مقدّس قم به خاك سپرده شد. خداوند به هم ?ما توفیق قدرشناسی از این نعمت گرانقدر الهی را در قول و عمل عنایت فرماید و استـاد بزرگوار ما را جزء یاران برگزید ?حضـرت بقیهٔ الله ارواحنا فداه در هنگام ظهور قرار دهد.

۷۶. نهج البلاغه فقیهی ص ۸۲۴ خطب ?۲۲۱.

۷۷. نهج البلاغه فقیهی ص ۱۲۸۴ کلم ?قصار ۲۳۶.

۷۸. نهج البلاغه فقیهی ص ۴۲ خطب ?۳.

۷۹. نهج البلاغه فقیهی ص ۱۱۲ خطب ?۳۲.

۸۰. این مطالب را استاد در نام ?خود به یکی از شاگردانش در تاریخ ۸/۷/۱۳۶۵ مرقوم فرموده اند.

۸۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذمّ الدنیا و الزهد فیها، ح ۱۰.

۸۲. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذمّ الدنیا و الزهد فیها، ح ۲۳.

۸۳. احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۲۵.

۸۴. دلائل الامامه ص ۲۹۷. مرحل ?دوم از لوازم انتظار:

آرزوی یاری امام (علیه‌السلام) و پیوستن به ایشان

دومین مرحل ?فرج که لازم ?انتظار فرج امام (علیه‌السـلام) است و برای شـخص منتظر در زمان غیبت آن حضـرت حاصل می شود، این است که زندگانی او با آرزوی یاری کردن امام (علیه‌السـلام) و امید پیوسـتن به ایشان شکل می گیرد و این نوع زندگی خود از

بالاترین فرجها برای مؤمن منتظر می باشد. برای توضیح این مطلب باید ابتدا به رابط ?کلی میان آرزوهای هر فرد با دنیای درونش و تأثیر و تأثّر متقابل این دو بر یکدیگر، توجه کنیم و سپس به بیان رابط ?میان شخص منتظر با آرزوهایی که نسبت به امامش دارد، بپردازیم. به طور کلّی می توان گفت که آرزوهای هر انسان، ارتباط مستقیمی با روح و روان او دارد و به خوبی نشانگر دنیای درون او می باشد؛ تا آنجا که یکی از بهترین راههای شناختِ هر فرد، شناخت آرزوهای اوست. حال و هوای هرکس را می توان از روی آرزوهایش تشخیص داد. البته آرزوهایی که در این بحث مدّنظر می باشد، آرزوهایی است که بر پایه و اساس واقعی در هرکس وجود دارد نه آرزوهای واهی و بی اساس که صرفاً در ذهن و خیال شخص به وجود می آید و هیچ پای ?واقعی ندارد. مراد ما از آرزوهایی است که نسبت به تحقّق آنها می توان امید داشت نه آن چیزهایی که به هیچ وجه به دست آمدنی نیستند. در زبان عربی کلم «?اُمنیّه» به معنای دوم به کار می رود که در اینجا موردنظر ما نمی باشد. به هر حال آرزوهای واقعی در هر شخص به خوبی معرّف درون و شخصیّت او می توانند باشند. کسی را فرض کنید که آرزویش دستگیری از نیازمندان و رسیدگی به درماندگان است و به این امید مشغول کسب و کار می شود تا ثروتی به دست آورد و بتواند آن خدمات را انجام دهد. این امید و آرزو نشانگر خصلت خوب جود و سخاوت و روحی ?کمک به همنوع در او می باشد. در مقابل، کسی که آرزویش این است که مال بیشتری به دست آورد تا خودش راحت تر زندگی کند و بر ثروتش بیفزاید، این آرزو از خوی زشت بخل و حرص در او حکایت می کند. در هر دو مورد، آرزوهای شخص، برخاسته از دنیای درون اوست و شخصیت هر انسانی را از روی آرزوهایش تا حدود زیادی می توان شناخت. آرزوهای خوب یا بد، منزلت والا یا پست فرد را نشان می دهد. نتیجه اینکه آرزوهای واقعی در انسان متأثر از دنیای درون او و نشأت گرفته از شخصیّتش می باشد. امّا این فقط یک طرف مطلب است. طرف دیگر این است که آرزوهای انسان هم در شکل گرفتن شخصیت او بسیار مؤثر است؛ تا آنجا که می توان با تغییر دادن آرزوهای شخص، شخصیت جدیدی از او ساخت. به عنوان مثال می توان دانش آموزی را در نظر گرفت که از لحاظ استعداد در درج ?بالایی نیست و پشتکار چندانی هم در درس خواندن ندارد. طبیعی است که این دانش آموز ـ با توجه به استعداد و کم کاری خود ـ امیدی به کسب رتب ?اول در کلاس ندارد و آرزوی آن را هم در سر نمی پروراند. این طرف اول مطلب است که آرزوی شخص می تواند نشانگر شخصیت و ویژگی های روحی او باشد. طرف دوم این است که اگر اولیا و مربیان همان دانش آموز بخواهند رتب ?درسی او را در کلاس بالا ببرند و حتی به رتبه های اول و دوم برسانند، یکی از بهترین راههایش این است که در او ایجاد امید کنند. امید به کسب رتب ?ممتاز در کلاس را در او پدید آورند و از این طریق آرزوی قهرمان شدن را در سر او بپرورانند. به وجود آوردن چنین امید و آرزویی می تواند از یک دانش آموز کم کار و بی حوصله، فردی تلاشگر، مصمّم و جدّی بسازد که همین تلاش و جدّیت، آرام آرام رتب ?علمی او را در کلاس بالا می آورد و او را در رد ?بهترین ها قرار می دهد. این تلاش و جدیّت، مرهون امیدها و آرزوهایی است که در او ایجاد شد، و گرنه پیشتر که چنین امید نداشت، کوشش و حوصله ای هم برای درس خواندن جدّی نداشت. از این طریق، شخصیت این دانش آموز کم کم متحوّل می شود تا به جایی می رسد که جز به کسب رتب ?اول در کلاس نمی اندیشد؛ در حالی که پیش از این تنها همّتش این بود که مردود نشود یا در رتب ?آخر قرار نگیرد. همّت این فرد با آنچه پیشتر داشت، تفاوت کرد و این تفاوت، مدیون تفاوت در نیّت اوست و به طور کلّی می توان گفت که نیّت انسان نقش اساسی در ایجاد همّتِ او دارد. هرکس به انداز ?نیّتش همّت می کند و چون آرزوهای شخص نیّت او را می سازند، بنابراین آرزوهای هرکس در نوع همّت او و تقویت یا تضعیف آن بسیار مؤثر هستند. نتیجه اینکه آرزوهای انسان از طریق تأثیر در نیّت او، در همّتش اثر می گذارند و همّت انسان هم شخصیت او را می سازد:

آرزو ?نیّت ?همّت ?شخصیّت

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می فرمایند: قَدْرُ الرجلِ علی قَدْرِ هِمَّتِهِ. ۱ قدر و منزلت انسان را به انداز ?همّت اوست. هر قدر همّت

انسان بالاتر و والاتر باشد، منزلت و مقامش هم برتر و بالاتر است. و اگر همّتش پست باشد، قدر و ارزشش هم پست خواهد بود. لذا در دعاهایی که از معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده است، درخواست بالاترین همّت ها از خداوند متعال مطرح شده است. در دعایی از حضرت زین العابدین (علیه‌السلام) چنین آمده است: اَسألك... مِنَ العِبادَةِ اَنْشَطَها... و مِنَ الهِمَمِ أعلاها. ۲ (پروردگارا) از تو درخواست می کنم... از عبادت، بانشاط ترین آن... و از همّت ها بالاترین آنها را. همّت عالی شخصیت انسان را علوّ می بخشد و جدّیت و اهتمام او را بیشتر می سازد. امیرمؤمنان (علیه‌السلام) فرمودند: مَن کَبُرَتْ هِمَّتُه، کَبُرَ اهتِمامُه. ۳ کسی که همّتش بزرگ باشد، پشتکار و جدّیتش بزرگ خواهد بود. همیشه اهتمام انسان به اندازه ?همّتش می باشد. هر قدر همّت ضعیف باشد، اهتمام هم ضعیف است. و همّت عالی، اهتمام عالی را به دنبال می آورد. میزان شجاعت شخص در رسیدن به هدفش هم به میزان همّتش بستگی دارد. حضرت علی (علیه‌السلام) فرمودند: شَجاعَةُ الرجلِ علی قَدْرِ هِمَّتِهِ. ۴ شجاعت انسان به اندازه ?همّت اوست. و همان گونه که گذشت آنچه همّت انسان را بالا می برد، نیّت اوست، به طوری که اگر نیّت انسان در رسیدن به هدفی قوی باشد، قوای بدنی او هم بالا می رود و هیچگونه احساس ضعفی نخواهد کرد. امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: ما ضَعُفَ البَدنُ عمّا قَوِیَتْ علیه النِیَّةُ. ۵ بدن نسبت به آنچه نیّت بر انجامش قوی باشد، احساس ناتوانی نمی کند. توفیقات و امدادهای الهی نیز به اندازه ?نیّت شخص شامل حالش می شود. امیرمؤمنان (علیه‌السلام) فرمودند: علی قَدرِ النِیَّةِ تکونُ مِنَ اللهِ العَطِیَّةُ. ۶ عطایای الهی به اندازه ?نیّت، شامل حال فرد می شود. هرکه نیّتش عالی باشد، عطای خداوند در حق او بیشتر، و هر قدر نیّت پست باشد، توفیق الهی هم کمتر خواهد بود. امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: إنّما قَدَّرَ اللهُ عَونَ العِبادِ علی قَدْرِ نیّاتهم. فمن صَحَّتْ نِیَّتُهُ، تَمَّ عَونُ اللهِ له. و مَنْ قَصُرَتْ نِیَّتُه قَصُرَ عَنْهُ العَونُ بِقَدِرِ الذی قَصُرَ. ۷ خداوند کمک و تأیید بندگان را به اندازه ?نیّت هایشان مقدر فرموده است. پس هرکس نیّتش صحیح و کامل باشد، کمک خدا در حق او کامل می باشد. و هرکس نیّتش کم و کاستی داشته باشد، کمک (خداوند) هم به اندازه ای که نیّتش ناقص است، ناقص و کم می باشد. خلاصه اینکه: نیّت انسان هم همّت او را می سازد و هم توفیقات الهی را به اندازه ?همّتش شامل حال او می کند. و از طرفی شخصیّت هر فرد متناسب با نیّت ها و همّت هایش شکل می گیرد. حال باید دید رابط ?آرزوهای فرد با همّتش چگونه است؟ به طور کلی می توان گفت که شاکل ?هر انسانی با آرزوهای او تأثیر و تأثّر متقابل در یکدیگر دارند. منظور از شاکله همان شخصیت آدمی است که اعمال او برخاسته از آن می باشد. قرآن کریم می فرماید: «... کُلُّ یَعْمَلُ علی شاکِلَتِه...». ۸ هرکس براساس شخصیّت درونی و آن گونه که شکل گرفته عمل می کند. در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) شاکله را در این آی ?شریفه به نیّت فرد تفسیر کرده اند. ۹ از این توضیح می توان فهمید که شخصیت هر انسانی متناسب با نیّت هایش شکل می گیرد و ساخته می شود. پس می توان گفت که از طرفی آرزوهای هر انسانی برخاسته از شاکله و شخصیّت روحی اوست و از طرف دیگر آرزوهای شخص در نیّت او و نیّت هم در همّتش تأثیر می گذارد و شاکل ?هرکس متناسب با نیّت ها و همّت هایش شکل می گیرد. با روشن شدن این موضوع، اکنون می توانیم به بحث دربار ?رابط ?متقابل میان شخص منتظر با آرزوهایی که به جهت انتظار امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) دارد بپردازیم و تأثیر هر کدام را در دیگری بشناسیم. اگر از کسی که در انتظار ظهور مولایش لحظه شماری می کند پرسیده شود که بالاترین آرزویش چیست، قطعاً اولین چیزی که ذکر می کند این است که خداوند توفیق درك ظهور امام (علیه‌السلام) را به او عطا فرماید و او را از زمر ?یاران حضرتش قرار دهد. کسی که سوز انتظار حضرت بقیّ ةُ الله (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) قلبش را تحت تأثیر قرار داده، تمنّاهایش مربوط به شخص خود یا نزدیکان و اطرافیانش نمی شود. او محبوبی از امام (علیه‌السلام) نزدیک تر ندارد و لذا بزرگترین آرزویش مربوط به بزرگترین محبوبش می شود. هم ?آرزوهای دیگر پس از وصال محبوب و به دنبال آن بلکه به خاطر آن برایش مطرح می باشد. هر قدر انتظار فرج در انسان شدیدتر و خالص تر باشد، این حالت در او شدّت بیشتری دارد، تا آنجا که آرزوی یاری امام (علیه‌السلام) و پیوستن به ایشان هم ?وجودش را فرا می گیرد و چون روحی در کالبد هم ?اعمالش جریان پیدا می کند. بالطبع هم ?آرزوهای

شخصی اش تحت الشعاع این آرزوی بزرگ واقع می شود و هم ?همّ و غمّش رنگ و بوی یاری حضرت را پیدا می کند. این حالت روحی خود از بالاترین کمالات یک انسان مؤمن در زمان غیبت مولایش می باشد و همین آرزوی بزرگ، او را همواره با یاد و محبّت امامش زنده می دارد و هیچگاه امام (علیه‌السلام) از قلب او بیرون نمی رود بلکه هم ?تلاشهایش در زندگی به این سمت و سو هدایت می شود. بزرگترین آرزوهای هر انسان در دعاهایی که خالصانه و از عمق دل به پیشگاه الهی عرضه می کند، تجلّی می یابد. انسان وقتی آرزویی را در سر می پروراند و به تحقق آن امید می بندد و عملی شدتش را موکول به خواست پروردگار می داند، با سوزِ دل او را می خواند تا آرزویش را محقق گرداند. منتظران فرج در صدر دعاهایی که در زمان غیبت امام (علیه‌السلام) می خوانند، دعایی است که از امام صادق (علیه‌السلام) ضمن دعای عهد، نقل شده است: اللّهم اجْعَلْنی مِنْ اَنصارِهِ و اَعْوانِه. ۱۰ خدایا، مرا از یاران و یاوران ایشان قرار بده. هر چند که اجابت این دعا اختصاص به زمان ظهور امام (علیه‌السلام) ندارد و شامل یاری کردن ایشان در زمان غیبت هم می گردد؛ ولی اکنون بحث ما ناظر به آرزوی یاری کردن حضرت در وقت ظهور ایشان است و از این نظر این دعا بیان کنند ?یکی از عالی ترین آرزوهای منتظر فرج در زمان غیبت می باشد. دعای دیگری که بیان کنند ?یکی از بهترین و زیباترین آرزوهای منتظران می باشد از ناحی ?مقدس ?خود امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) به وسیل ?نایب ایشان معرفی شده است. این دعا فرازی است از دعای پرفیض افتتاح که در شب های ماه رمضان خوانده می شود: اللّهم إنّا نَرْغَبُ الیکَ فی دَولةٍ کریمةٍ تُعِزُّ بها الاسلامَ و اَهْلَه و تُذِلُّ بها النِفاقَ وَ اَهْلَه و تَجْعَلُنا فیها مِن الدُّعاةِ الی طاعَتِك و القَادَةِ الی سَبیلِك و تَرْزُقُنا بها کَرامَةَ الدنیا و الآخِرَة. ۱۱ خدایا، ما با زاری به پیشگاهت دولت کریمه ای را از تو درخواست می کنیم که به آن اسلام و اهلش را گرامی بداری و نفاق و منافقان را حقیر و پست گردانی و ما را در آن (دولت) جزء دعوت کنندگان به اطاعت خود و راهنمایان به سوی راه خود قرار دهی و به وسیل ?آن (دولت) عزّت دنیا و آخرت را روزی ما گردانی. خوشا به حال کسی که بزرگترین آرزوهایش تحقق همین دعای شریف باشد. دعای حقیقی صرفاً عباراتی نیست که به زبان دعاکننده جاری شود، بلکه این عبارات باید برخاسته از قلب او و نمایانگر امیدها و آرزوهایش باشد. و اگر چنین باشد، دعاکننده به بالاترین درجات معنوی در ارتباط با امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در زمان غیبت ایشان واصل شده است. آیا رسیدن به این کمال روحی، خود از مصادیق فرج و گشایش برای شخص منتظر نیست؟ کدام فرجی بالاتر از اینکه فکر و ذکر انسان در زمان غیبت امام (علیه‌السلام) قرار گرفتن در زمر ?کارگزاران دولت کریم ?آن حضرت باشد؟ کسی که حقیقتاً چنین آرزوهایی در سر داشته باشد، معلوم است که به درجات بالایی از معرفت و محبّت و نصرت امامش نائل شده است. در دعای دیگری که آن هم از ناحی ?مقدّس خود حضرت توسط نایب اول ایشان به ما رسیده است می خوانیم: اللّهم أنّی اَسألك أنْ تُرِیَنی ولیَّ اَمرِك ظاهراً نافِذَ الاَمرِ... فافْعَل ذلك بی و بِجمیعِ المؤمنینَ حتی نَنْظُرَ الی ولیِّكَ صلواتُكَ علیه و آله ظاهرَ المَقالَةِ واضِحَ الدَلالةِ... . اَبْرِزْ یا ربِّ مُشاهَدَتَه... . واجْعَلْنا مِمَّن نَقَرُّ عَیْنُه بِرُؤْیَتِه وَ اَقِمْنا بِخِدْمَتِه. ۱۲ خدایا، من از تو درخواست می کنم که ولیّ امر خود را به صورت آشکار و در حالی که فرمانش نافذ است، به من بنمایانی... در حق خودم و هم ?مؤمنان چنین کن تا اینکه ولیّ تو را در حالی که گفتارش روشن و دلالتش آشکار است بنگریم... . ای پروردگار من، مشاهد ?او را علنی کن... . و ما را از کسانی که چشمانشان به دیدن ایشان روشن می شود قرار بده و ما را به خدمتگزاری آستانش بگمار. اینها بهترین آرزوهای یک منتظر امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) است و اگر کسی واقعاً مهم ترین خواسته هایش همین ها باشد، بهترین و بالاترین گشایش ها در امر دین برایش حاصل شده است. چنین کسی اگر زمان ظهور مولایش را هم درک نکند ـ مطابق آنچه در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) آمده است ـ ضرری نخواهد کرد. ۱۳ نتیجتاً می توان گفت که نفسِ داشتن چنین آرزوهایی در زمان غیبت امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) برای شخصِ منتظر، بزرگترین فرج برای اوست. و این همان چیزی است که به عنوان مرحل ?دوم از لوازم انتظار فرج از آن یاد کردیم. امّا این مطلب طرف دیگری هم دارد که آن هم بسیار سازنده و مؤثر می باشد. تا اینجا آنچه بیان شد تأثیر شاکل ?منتظر در

ایجاد آرزوهای برتر در مورد امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) بود. امّا خود این آرزوها می تواند در شاکله و شخصیّت فرد منتظر اثر عمیقی داشته باشد. به عنوان مقال تمنّای یاری کردن امام (علیه‌السلام) و امید به پیوستن به ایشان، نیّت تحقق بخشیدن به آن را در انسان ایجاد می کند و این نیّت خیر، همّت شخص را در این مسیر قرار می دهد و اهتمام او را به سوی عملی شدن آن سوق می دهد. چنین کسی خودبه خود زندگی اش را به سمت تحقّق این هدف سامان می بخشد و در هم ?کارهایش رسیدن به این مطلوب را مدّنظر خود قرار می دهد. هرچه این نیّت و همّت قوی تر شود، همّ و غمّ او را بیشتر به خود مشغول می سازد و به جایی می رسد که اندیشه ای جز این در سر نمی پروراند. و اینجاست که دنیای درونش تحت تأثیر همان آرزوهای بلند، شکل می گیرد و از این طریق، تمنّای یاری کردن امام (علیه‌السلام) شاکل ?او را به نحو مطلوبی می سازد. این تأثیر روحی اگر با التزام به خواندنِ دعاهای وارد شده در این خصوص همراه شود، عمق بسیار بیشتری پیدا می کند. دعاهایی نظیر آنچه بیان شد، علاوه بر اینکه در تعجیل فرج امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) و در نیجه فرج کلّی و نهایی مؤمنان (از جمله خود دعا کننده) مؤثر می باشد، قبل از ظهور نیز در ساختنِ شخصیّت خود فرد، تأثیر بسزایی دارد. خواندن این دعاها- با رعایت کامل آداب و شرایط دعا- در دعاکننده بهترین و والا-ترین آرزوها و امیدها را در ارتباط با امام زمانش ایجاد می کند و در نتیجه بهترین نیّت ها و بالاترین همّت ها را در فرد منتظر موجب می شود؛ و این خود، شخصیت او را به گونه ای شکل می دهد که متناسب با این همّت هاست. پس همان طور که شخصیت انسان در ایجاد آرزوهای او مؤثر است، آرزوها هم در شکل دادن شخصیّت او تأثیر زیادی دارند. و لذا کسانی که طالب فرج شخصیِ خود هستند، باید کوشش کنند که آرزوهای والاتری در ارتباط با امام زمان خود پیدا کنند و از بهترین راههای تحقّق این مطلوب، جدّیت در خواندن دعاهای وارد شده با این مضامین است. مثلاً در مورد عباراتی که از دعای شریف افتتاح نقل کردیم، کسی که از جان و دل درخواست کند که نقش محوری و پیشوا در دولت کریم ?امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) بر عهده اش باشد و از زمر ?سرکردگان یاران ایشان قرار گیرد و این خواسته را همواره به زبان بیاورد و در آرزوی تحقق آن روزشماری- و بلکه لحظه شماری- کند، همین آرزو کردن ها و امید بستن های مداوم، برای او سازنده و راهگشاست؛ زیرا روح و روانش را هر روز و هر زمان با یاد خوشِ روزگار دولت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) زنده نگه می دارد و نیّت مناسب آن خواسته ها را در خود ایجاد می کند و همّتش بر محور تحقّق آن هدف های عالی رقم می خورد و از همین طریق یک عامل درونی نیرومند، او را همواره با امامش پیوند می زند و در نتیجه شخصیتش با همین آرزوها شکل می گیرد. اگر بخواهیم یک جمع بندی نهایی از تأثیر و تأثر متقابل شاکله و آرزوها در یدیگر بیان کنیم، چنین می شود: اگر رتب ?مؤمن از لحاظ معرفت امام (علیه‌السلام) به درجه ای رسیده باشد که بزرگترین آرزوهایش، یاری آن حضرت و لوازم آن باشد، همین درج? معرفت که چنین آرزوهای والا-یی را در او به وجود آورده، خود از مصادیق فرج است که به برکت انتظار فرج نهایی در شخص منتظر ایجاد می گردد. این از یک طرف. از طرف دیگر همین آرزو کردن ها- به خصوص اگر با خواندن دعاهای مربوط به آنها همراه شود- رتب ?شخص را در معرفت و ارادتش به امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) بالاتر می برد و ترقّی رتب ?معرفت به نوب ?خود، آرزوهای والا-تری را در او به وجود می آورد، یا عمق همان آرزوها را در او بیشتر می سازد؛ به طوری که همان دعاهای گذشته را با حال بیشتری می خواند و این خواندن ها تأثیر عمیق تری در روح او ایجاد می کند. پس در واقع، شخصیّت او توسّط همین آرزوها اوج می گیرد و این رتب ?بالا-تری از فرج معنوی اوست که به برکت انتظار فرج نصیبش شده است. حال، همین مرتب ?بالا-تر به نوب ?خود آرزوهایی والا-تر از مرتب ?قبل در او ایجاد می کند که باز این هم موجب معرفتی بالا-تر از مرتب ?پیشین در او می گردد و این سیر تأثیر و تأثر متقابل همواره ادامه پیدا می کند. توضیح دربار ?مرحل ?دوم از لوازم انتظار فرج را با بیان یکی از زیباترین آرزوهای منتظران که در دعاهای مأثور هم آمده است، به پایان می بریم. این دعا از جهاتی بالاترین آرزوی منتظران فرج امام (علیه‌السلام) را بیان می کند که در دعای عهد به این صورت آمده است: اللّهم اجْعَلْنی مِن...

المُسْتَشهدینَ بَینَ یَدیْه. ۱۴ خدایا، مرا در زمر ?کسانی که پیش روی امام (علیه‌السلام) به شهادت می رسند، قرار بده. شهادت در مقابل امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) به معنای فدا کردنِ بالاترین و عزیزترین دارایی به پای ایشان است. و هر کسی قابلیّت ندارد که جان ناقابل خود را فدای عزیز زهرا (علیهاالسلام) کند و ایشان او را بپذیرند. در روز عاشورای سال یازدهم هجری کسانی بودند که انتظار می فت که در رکاب جگر گوش ?حضرت زهرا (علیهاالسلام) جانفشانی کنند امّا این افتخار تنها نصیب افراد معدودی شد که از جانب خداوند و خود امام (علیه‌السلام) انتخاب شده بودند. آری؛ کسی که از عمق جان خود آرزوی شهادت در پیشگاه امامش را داشته باشد، نفسِ داشتن همین آرزو، بالاترین فرج او در زمان غیبت امام عزیزش می باشد. رَزَقَنا اللهُ بلطفه و کرمه.

پی‌نوشت:

۱.بحارالانوار ج ۷۰ ص ۴.

۲. بحارالانوار ج ۹۴ ص ۱۵۵.

۳. غرر و درر، ح ۱۰۲۷۷.

۴. غرر و درر، ح ۱۰۲۶۷.

۵. بحارالانوار ج ۷۰ ص ۲۰۵.

۶. غرر و درر، ح ۱۵۹۴.

۷. بحارالانوار ج ۷۰ ص ۲۱۱.

۸. اسراء/ ۸۴.

۹. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الاخلاص، ح ۴.

۱۰. بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۱۱۱.

۱۱. التهذیب ج ۳ ص ۱۱۰.

۱۲. جمال الاسبوع ص ۳۱۶.

۱۳. رجوع کنید به اصول کافی، کتاب الحجهٔ، باب أنّه من عرف إمامه، ح ۵.

۱۴. بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۱۱۱.

آثار و برکات انتظار در زمان ظهور

فصل دهم

آثار و برکات انتظار در زمان ظهور

در ابتدای بخش چهارم توضیح دادیم که هم ?آثار و برکات انتظار فرج در یک کلم «?فرج» جمع شده است. مصادیق این فرج را در دو مرحل ?زمان غیبت و ظهور امام (علیه‌السلام) می توان مطرح کرد که در فصل گذشته اهمّ آنها را پیش از ظهور بیان کردیم. آنچه در این فصل برای تکمیل مطلب به آن می پردازیم، فرجی است که در زمان ظهور حضرت برای منتظران ایشان حاصل می شود. این بحث، آخرین فصل کتاب را تشکیل می دهد.

توفیق یاری امام (علیه‌السلام) در هنگام ظهور

بدون شک بالا-ترین آرزوی یک منتظر واقعی، درک زمان ظهور آن امام عزیز و توفیق یاری کردن ایشان می باشد. این آرزویی است که او یک عمر در انتظارش به سر برده و برای رسیدن آن لحظات، ثانیه شماری می کند. هم ?دغدغه و نگرانی اش این است که نکند چنین روزی را نبیند. هر شب به امید صبح ظهور سر به بستر می گذارد. و هر صبح نیز با این امید سر بر می دارد که طلوع خورشید مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) را با چشمان نالایق خود شاهد باشد. امّا آیا عمرش وصال می دهد که آن لحظات شیرین را درک کند؟ آیا این آرزو را با خود به گور نمی برد؟ اگر ظهور امام (علیه‌السلام) در زمانی واقع شود که این منتظر فرج زنده باشد، به آرزوی دیرین ?خود خواهد رسید. امّا اگر زنده نباشد چه؟ خدای منّان به لطف و کرم خویش چنین مؤمنی را از درک این فیض عظیم محروم نخواهد کرد و مطابق وعده های قطعیِ الهی اگر کسی به وظایف خود در زمان غیبت امام (علیه‌السلام) به درستی عمل کند و همواره در آرزوی یاری امامش باشد، پس از ظهور، اگر هم از دنیا رفته باشد امکان رجعت به دنیا و نصرت امامش برایش فراهم خواهد شد. او کسی است که در طول عمرش هر روز صبح پس از تجدید عهد با امام خود، همواره از خدای متعال، تحقق چنین وعده ای را درخواست کرده است: اللهمَّ انْ حالَ بینی و بینَه المَوتُ الذی جَعَلْتَه علی عِبادِک حَتْماً مَقْضیّاً، فَاَخْرِجْنی مِنْ قَبْری مُؤْتَزِراً کَفَنی شاهِراً سَیْفی مُجَرِّداً قَناتی مُلَبّیاً دعوةَ الداعی فی الحاضِرِ و البادی. ۱ خدایا، اگر مرگی که بر بندگانت به صورت قطعی حکم فرموده ای، میان من و او فاصله انداخت، پس مرا از قبرم بیرون آور در حالی که کفن خود را به تن کرده، شمشیرم را از نیام بیرون کشیده، نیزه ام را برهنه ساخته، به دعوت آن که در شهر و بیابان ندا در می دهد، لبیک گویان باشم. هر منتظری که مرگ خویش را در زمان غیبت نزدیک ببیند، این دعا را با رقّت قلب بیشتری می خواند و با هم? وجودش آرزوی تحقّق آن را می کند. چه بسیار بوده اند منتظران شایسته ای که این آرزو را با خود به گور برده اند و اکنون در انتظار اجابت دعاهای خود- و دیگران در حقّ آنها- روزشماری و بلکه لحظه شماری می کنند. آری؛ منتظران حضرتش پس از مرگ هم در انتظار ظهور مولایشان هستند و وعده ای که امام صادق (علیه‌السلام) به ایشان داده اند، حیات بخش آنها در عالم برزخ می باشد. مفضّل بن عمر می گوید: در خدمت امام (علیه‌السلام) سخن از حضرت قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) و اصحاب ما که در انتظار ایشان از دنیا رفته اند، به میان آوردیم، ایشان به ما فرمودند: اذا قامَ أتی المؤمنَ فی قَبْرِه فیُقالُ له: یا هذا، إنّه قَد ظَهَرَ صاحِبُک. فإنْ تَشَأْ أنْ تَلْحَقَ به فَالْحَقْ. و انْ تَشَأْ أنْ تُقیمَ فی کَرامَةِ ربِّک فَاَقِمْ. ۱ وقتی (قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)) ظهور فرمایند، به سراغ مؤمن در قبرش می آیند. پس به او گفته می شود: ای فلانی، مولایت ظهور کرده است. پس اگر می خواهی که در عزّت و احترامی که پروردگارت برای تو مهیّا فرموده بمانی، بمان. آری؛ پس از ظهور امام (علیه‌السلام) برای مؤمن منتظر، دعوت نام ?ویژه فرستاده می شود که اگر مایل است، برای پیوستن به مولایش به دنیا برگردد. چه وعده ای از این پرشورتر و کدام نوید از این امیدبخش تر؟! صاحب کتاب ارزشمند مکیال المکارم وقتی دربار ?فرج منتظران سخن می گوید، می فرماید: اَلْمقصودُ مِنَ الفَرَجِ، النصرةُ لِلْاِمام (علیه‌السلام) و الجهادُ بین یدیه. ۱ مقصود از فرج، یاری کردن امام (علیه‌السلام) و جهاد در پیش روی ایشان است. سپس توضیح داده اند که این مقصود با انتظار فرج حاصل می شود. آیا فرجی بزرگتر از این برای یک منتظر واقعی در زمان ظهور امام (علیه‌السلام) می توان فرض کرد؟! منتظران راستین در طول عمر خود، همه آمادگی های لازم را برای درک این فیض بزرگ کسب کرده اند و حتی شمشیری را هم که می خواهند با آن مولای خود را یاری کنند، در زمان حیات خود تهیه کرده اند. آیا چنین کسانی توفیق یاری امامشان را پیدا نمی کنند؟! خوب است نمونه ای از این افراد را معرّفی کنیم که در طول عمر خود یک زندگی سالم و دور از غفلت از امامش را پشت سر گذارد و پیش از مرگ هم، به فضل و رحمت پروردگار، مژد ?یاری امامش را در زمان ظهور ایشان دریافت نمود. ایشان به شیخ حسن کاظمینی معروف بود و داستان ایشان به سال ۱۲۲۴ هجری قمری یعنی دویست سال پیش مربوط می شود. ما این داستان را از کتاب «العبقریّ الحسان» تألیف مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی نقل می کنیم که ایشان به چند واسطه از جناب سید محمدتقی فرزند علام ?بزرگوار مرحوم سید محمدمهدی بحرالعلوم نقل کرده اند:

«شیخ حسن کـاظمینی فرمود: در سال ۱۲۲۴ در کـاظمین عشق و علاق ?من به تشـرّف خـدمت حضـرت ولیّ عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) بسیار زیاد شد؛ تا آن حدّ که در روزهای جمعه بعد از غسل جمعه لباس احرام می پوشیدم و شمشیر حائل می کردم و مشغول ذکر می شدم. (این شمشیر بالای مغاز ?عطّاری ایشان همیشه آویزان بود.) در روز جمعه هیچ خرید و فروشی نمی کردم و منتظر ظهور امـام زمـان (عجـل‌الله تعـالی فرجه الشـریف) بودم. تا اینکه در روز جمعه ای مشـغول ذکر بودم، دیـدم سه نفر از سادات ظاهر شدند و به سوی مغاز ?من آمدند. دو نفر از ایشان در سنّ کامل بودند و یکی از آنها که وسط آن دو نفر بود، جوانی بیست و چهار ساله به نظر می آمـد. صورت مبارک ایشان بسـیار نورانی بود، در حـدّی که جلب توجّه مرا نمودنـد و من از ذکر تسبیـح خود بازمانـدم و محو جمال ایشان شـدم. آرزو می کردم به مغاز ?من بیایند. خرامان خرامان با نهایت وقار آمدند تا رسـیدند به درِ دکّان من. سلام کردم، جواب دادند. فرمودند: آقا شیخ حسن، فلان چیز را داری؟ (اسم یک دوایی را بردند.) آن دوا عقب دکّان بود. من بـا اینکه روزهـای جمعه خریـد و فروش نمی کردم و به کسـی جواب نمی دادم، فوراً عرض کردم: بلی دارم. فرمودنـد: بیاور. عرض کردم: چَشم. و رفتم عقب دکّان برای آوردن آن دوایی که ایشان فرمودنـد و آن را آوردم. وقتی برگشـتم دیـدم کسـی نیست، ولی یـک عصـا روی میز جلوی دکّـان بود و آن همـان عصـایی بود که در دستِ آن آقـایی که وسط آن دو نفر بود دیـده بودم. عصا را بوسـیدم و عقب دکّان گذاردم. آنگاه بیرون آمدم و از اشخاصـی که آن اطراف بودند پرسـیدم که این سه نفر سیّد که در دکّان من بودنـد، کجا رفتنـد. گفتنـد: ما کسـی را در دکّان تو ندیـدیم. به داخل برگشـتم در حالی که بسـیار متفکّر و مهموم بودم که بعـد از اینهمه اشتیاق، به ملاقات ایشان فائز شدم ولی حضـرتش را نشـناختم. در همین اثناء مریضـی را دیدم که مجروح بود و او را در میان پنبه گذاشـته بودند و به حرم مطهّر حضـرت موسـی بن جعفر (علیه‌السـلام) برای شفا یافتن می بردند. من آنها را برگرداندم و گفتم: بیاییـد. من مریض شـما را خوب می کنم. مریض را به دکّان من آوردند و من او را روی تختی که عقب دکّان داشـتم و روزها روی آن می خوابیدم، به طرف قبله خوابانیدم و دو رکعت نمار حاجت خواندم و با اینکه یقین داشـتم مولایم حضرت ولیّ عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) به دکّان من تشریف آورده اند، خواسـتم اطمینان خاطر پیدا کنم ولی باز هم به قلب خود خطور دادم که اگر آن آقا حضـرت ولیّ عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) بوده انـد، من وقتی آن عصا را روی بدن این مریض می کشم، جراحات بدنش به کلّی رفع شود. به این نیّت عصا را از سـر تا پایش کشیدم، فوراً شفا یافت و جراحات بدنش به کلّی برطرف شد و زیر عصا گوشت جدیـد روییـد. مریض از جا بلند شد و از خوشـحالی یک لیره جلوی دکّان من گذاشت. من نپذیرفتم و او گمان می کرد که من چون مقـدار پول کم است، قبول نمی کنم. او از دکّان بیرون آمد و با خوشـحالی می رفت. من او را دنبال کردم و می گفتم که پول نمی خواهم و او گمان می کرد که می گویم کم است. تا اینکه به او رسیدم و پولش را برگرداندم و به دکّان برگشتم در حالی که اشـک می ریختم چون آن حضـرت را زیـارت کردم امّـا نشـناختم. وقتی برگشـتم دیـدم عصـا نیست. به خـاطر نـاراحتی زیـاد از نشـناختن حضـرت و نبودن عصا فریاد زدم. مردم! هرکس مولای من حضـرت ولیّ عصـر (عجل‌الله تعالی فرجه الشـریف) را دوسـت دارد، بیاید و صدق ?سـر ایشان هرچه می خواهد از دکّان من ببرد!... من بیست و چهار اشـرفی جمع کرده بودم. آن را برداشتم و به منزل آمدم. همسـر و فرزندان خود را جمع کردم و گفتم: من عازم مشـهد مقدّس هسـتم. هرکس از شـما که مایل است با من بیاید. هم ?آنها به جز پسـر بزرگم محمدامین همراه من آمدند. پس به عتبه بوسـی حضرت رضا (علیه‌السلام) مشرّف شدیم و من مقداری از آن اشرفی ها را سرمایه کردم و بر روی سکّوی درِ صحن مقدّس مشغول به فروش مهر و تسبیح شدم... . تا اینکه یک روز به حرم حضـرت رضا (علیه‌السـلام) مشرّف شـدم، سیّدی را دیـدم که به ضـریح مطهّر چسبیده و بسـیار می گرید. دست به شان ?او زدم و گفتم: آقاجـان، برای چه گریه می کنی؟ گفت: چطور گریه نکنم در حـالی که یـک درهم خرجی در جیبم نیست. گفتم: فعلاً ـ این پنـج قران را بگیر تـا کـارت بگـذرد. سپس برگرد اینجـا من قصـد معـامله با تو را دارم. سیّد گفت: می خواهی چه معامله ای با من بنمایی؟! من که چیزی نـدارم! گفتم: من عقیـده دارم که هر سیّدی یک خانه در بهشت دارد. آیا خانه ای را که در بهشت داری به

من می فروشی؟ گفت: من که خانه ای برای خود سراغ ندارم. امّا چون می خواهید بخرید، می فروشم. من چهل و یک اشرفی جمع کرده بودم که برای خانواد ?خود یک خانه بخرم. همان پول را آوردم تا از سیّد خانه اش را برای آخرت خود بخرم. سیّد رفت و کاغذ و دوات و قلم آورد و چنین نوشت: «در حضور شاهد عادل حضرت رضا (علیه‌السلام) خانه ای را که این شخص عقیده دارد من در بهشت دارم، به او به مبلغ چهل و یک اشرفی از پولهای دنیا فروختم و واگذار نمودم.» به سیّد گفتم: بگو بِعتُ. گفت: من هم گفتم: اشتَریتُ. پول را دادم. سیّد پول را گرفت و رفت. من هم ورقه را گرفتم و به خان ?دخترم برگشتم. گفت: پدر جان چه کردی؟ گفتم: برای شما خانه ای خریدم که آبهای جاری و درخت های سبز و خرّم دارد و انواع میوه در باغ های آن موجود است. آنها خیال کردند که چنین خانه ای در دنیا برایشان خریده ام. خیلی خوشحال شدند. گفتند: ما را ببرید تا این خانه را ببینیم و همسایه های آن را بشناسیم. گفتم: خواهید آمد و خواهید دید. یک حدّ این خانه، خان ?حضرت خاتم النبیّین (صلی‌الله علیه و آله وسلم) است. و یک حدّش خان ?امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می باشد. و یک حدّش خان ?حضرت امام حسن (علیه‌السلام) و حدّ دیگرش خان ?حضرت سیّدالشهدا (علیه‌السلام) است. آنها فهمیدند که من چه کار کرده ام. گفتم: خانه ای خریده ام که خرابی و زوال ندارد. مدّتی از این ماجرا گذشت تا اینکه یک روز (روی سکّوی در صحن) نشسته بودم که دیدم یک آقای موقّری نزد من تشریف آوردند. من سلام کردم. ایشان جواب دادند و مرا به اسم خطاب کردند و فرمودند: شیخ حسن، مولای تو امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) می فرمایند که چرا اینقدر فرزند پیغمبر (صلی‌الله علیه و آله وسلم) را اذیت می کنی و ایشان را خجالت می دهی؟! چه حاجتی به ایشان داری؟! از آن حضرت چه می خواهی؟! پس من به دامان ایشان چسبیدم و عرض کردم: قربانتان گردم؛ آیا شما خودتان امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) هستید؟ فرمودند: من امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) نیستم، فرستاد ?ایشان می باشم. می خواهم بدانم که حاجت تو چیست؟ پس دست مرا گرفتند و به گوش ?صحن مطهّر بردند و برای اطمینان خاطِر من چند نشانی را که کسی اطلاع نداشت، برای من بیان نمودند. از جمله فرمودند: تو آن نیستی که در کاظمین دکّان عطاری داشتی؟ و داستان عصا را که گذشت نقل فرمودند و گفتند: آورند ?عصا را شناختی؟ آن مولای تو امام عصر صلوات الله علیه بود. حال حوائج خود را بگو: عرض کردم حاجت های من سه چیز است: اول اینکه می خواهم بدانم با ایمان از دنیا خواهم رفت یا نه. دوم اینکه می خواهم بدانم که از یاوران امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) هستم و معامله ای که با سیّد کرده ام درست است یا نه. سوم اینکه می خواهم بدانم چه وقت از دنیا می روم. ایشان بلافاصله خداحافظی کردند و تشریف بردند و به اندازهٔ یک قدم که برداشتند از نظرم پنهان شدند و دیگر ایشان را ندیدم. چند روزی از این ماجرا گذشت و من پیوسته منتظر خبر بودم. روزی هنگام عصر چشم من به جمال ایشان روشن شد. دست مرا گرفتند و یک بار دیگر به گوش ?صحن مطهّر که خلوت بود بردند و فرمودند: سلام تو را به مولایت ابلاغ کردم. ایشان به تو سلام رساندند و فرمودند که: خاطرت جمع باشد که با ایمان از دنیا خواهی رفت و از یاوران ما هم هستی و اسم تو در شمار یاوران ما ثبت شده است. و معامله ای هم که با سیّد کردی، در نهایت صحّت است. امّا وقت مرگ تو، هرگاه که برسد، نشانه اش این است که در بین هفته در عالم خواب خواهی دید که دو ورقه از عالم بالا به سوی تو نازل شود، در یکی از آنها نوشته شده است: لا إله الّا الله محمّد رسول الله، و در ورق ?دیگر نوشته شده است، علیّ ولی الله حقّاً حقّاً. روز جمع ?همان هفته هنگام طلوع فجر به رحمت خدا واصل خواهی شد. و به محض گفتن این جمله از نظر من غایب شد و من منتظر وعده بودم. ناقل داستان (سیدتقی) گفت: یک روز شیخ حسن را دیدم که بسیار خوشحال از حرم حضرت رضا (علیه‌السلام) به طرف منزل برمی گشت. پرسیدم: آقای شیخ حسن، امروز شما را خیلی خوشحال می بینم! گفت: من همین یک هفته بیشتر مهمان شما نیستم. هرطور که می توانید، مهمان نوازی کنید. او در شبهای این هفته اصلاً خواب نداشت، فقط در روز خواب قیلوله می کرد و با اضطراب بیدار می شد و پیوسته در حرم مطهّر حضرت رضا (علیه‌السلام) و در منزل مشغول خواندن این دعا بود. در آن هفته پیوسته روزه بود تا اینکه در روز پنجشنب ?آن، حنا بست و پاکیزه ترین لباسهای خود را برداشت

و به حمّام رفت و کاملاً خود را تمیز کرد. محاسن و دست و پای خود را خضاب نموده و حمّامش به طول انجامید. و بعد از مراجعت از حمّام به حرم حضرت رضا (علیه‌السلام) مشرّف شد و نزدیک به دو ساعت و نیم از شب جمعه گذشته بود که از حرم بیرون آمد و به سوی منزل رفت. به من فرمود: تمام خانواده و بچه ها را جمع کن. من همه را حاضر نمودم. کمی با آنها صحبت کرد و شوخی نمود و فرمود: مرا حلال کنید مصاحبت من با شما تمام شد. دیگر مرا نخواهید دید و اکنون با شما خداحافظی می کنم. پس خانواده و فرزندش را مرخّص نمود و فرمود: همگی را به خدا می سپارم. تمام بچه ها از اتاق بیرون رفتند. بعد به من فرمود: آقا سیدتقی، شما امشب مرا تنها نگذارید. قدری استراحت کنید، امّا به شرط اینکه زودتر برخیزید. (سیدتقی می گوید) که من که خوابم نبرد و ایشان کاملاً مشغول دعا خواندن بودند. چون خوابم نبرد، برخاستم و گفتم: شما چرا راحت نیستید؟ اینقدر خیالات نکنید. شما خسته هستید. قدری استراحت بفرمایید. ایشان به صورت من تبسّمی کرد و فرمود: نزدیک است که راحت بشوم. و اگرچه وصیّت کرده ام، باز هم وصیّت می کنم به: اشهد أن لا إله الّا الله. و أشهد أنّ محمّداً رسول الله (صلی‌الله علیه و آله وسلم). و أشهد أنّ علیّاً و أولاده المعصومین حجج الله. و امّا بدان که مرگ حق است و سؤال نکیر و منکر حقّ است و أنّ اللهَ یَبعَثُ مَنْ فی القبور. و عقیده دارم به اینکه معاد حقّ است و صراط و میزان حقّ است. و امّا بعد؛ قرض ندارم حتی یک درهم. و یک رکعت از نمازهای واجب من در هیچ حالی قضا نشده. و یک روز روزه ام را قضا نکرده ام. و یک درهم مظالم بندگان به گردن من نیست. و برای شما چیزی باقی نگذاشته ام مگر دو لیره که در جیب جلیق ?من است. اینها اجرت کسی است که جناز ?مرا غسل می دهد و (کفن و) دفن می کند و نیز خرج مجلس ترحیم مختصری که برای من تشکیل می دهید. و هم ?شما را به خدا می سپارم. و السلام. از الآن به بعد دیگر با من صحبت نکنید. و آنچه در کفن من است با من دفن کنید. و ورقه ای را که از سیّد گرفته ام، در کفن من بگذارید. و السلام علی من اتبع الهدی. پس مشغول شد به اذکار خود و به عادت هر شب نماز نافل ?شب را خواند. پس از فراغت از نماز شب، روی سجّاد ?خود نشست و گویا در انتظار مرگ بود. یک مرتبه دیدم از جا بلند شد و در نهایت خضوع و خشوع کسی را تعارف کرد. شمردم؛ سیزده مرتبه بلند شد و با نهایت ادب تعارف کرد. و یک مرتبه دیدم مثل مرغی که بال بزند خود را به طرف در اتاق پرتاب کرد و از دل فریاد زد: یا مولای یا صاحب الزمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)! و صورت خود را چند دقیقه بر آستان ?در گذاشت. پس من بلند شدم و زیر بغل او را گرفتم در حالی که گریه می کرد: گفتم: شما را چه می شود؟! این چه حالتی است که شما دارید؟! گفت: اُسکُت. و به زبان عربی گفت که چهارده نور مبارک همگی در این حجره تشریف دارند. من با خود خیال کردم و گفتم: از بس عاشق چهارده معصوم (علیهم السلام) است به نظرش می آید. فکر نمی کردم که این حال، حال سکرات است و آن بزرگواران تشریف دارند. چون حالش خوب بود و هیچگونه درد و مرضی نداشت و هرچه می گفت صحیح و حالش هم پریشان نبود پس چیزی نگذشت که دیدم تبسم کرد و از جا حرکت نمود و سه مرتبه گفت: خوش آمدی ای قابض الارواح! آنوقت صورت خود را در حالی که دستهایش را بر سینه گذاشته بود، در اطراف حجره گردانید و عرض کرد: السلام علیك یا رسول الله! اجازه می فرمایید؟ و بعد عرض کرد: السلام علیك یا امیرالمؤمنین! اجازه می فرمایید؟ و همین طور به تمام چهارده نور مطهّر سلام عرض نمود و اجازه طلبید و عرض کرد: دستم به دامنتان! آنوقت رو به قبله خوابید و سه مرتبه عرض کرد: یا الله! به این چهارده نور مقدّس. بعد قطیفه را روی صورت خود کشید و دستها را پهلویش گذاشت. پس چون قطیفه را کنار زدم، دیدم از دنیا رفته است. بچه ها را برای نماز صبح بیدار کردم در حالی که گریه می کردم. از گری ?من مطلب را فهمیدند. صبح جناز ?ایشان را همراه با تشییع کنندگانِ زیادی برداشتیم و در غسّالخانه غسل دادیم و در دارالسعاد ?حضرت رضا (علیه‌السلام) دفن کردیم. (رهٔ).) ۱ داستان این تشرّف دلنشین، برای منتظران واقعی حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) بسیار شیرین و جذّاب است. چون آنها را امیدوار می کند که اگر تا قبل از حال احتضار توفیق دیدار محبوب خود را نیابد، لحظات آخر حیات دنیوی، زیباترین اوقات زندگی آنها خواهد بود و ان شاء الله آرزوی لقای دوست را با خود به گور نخواهند برد. هنگام

سکرات مرگ، زمانی است که انسان بیشترین نیاز را به امامان خود ـ به خصوص امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) ـ دارد و اگر در آن وقت، مولایش او را تنها نگذارد، بزرگترین لطف ها را در حقّ او فرموده است. از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده که فرمودند: من مات لا یَعرِفُ اِمامَه، ماتَ میتةً جاهِلیّةً. و أحْوَجُ ما تکونُ اِلی ما أنتَ علیه إذا بَلَغَتْ نفسُک هذه ـ و أهوی بِیَدِه إلی حَلْقِه ـ و انْقَطَعَتْ عنک الدنیا تَقولُ: لقد کُنْتُ علی أمْرٍ حَسَنٍ. ۱ کسی از دنیا برود در حالی که امام خود را نمی شناسد، بر مرگ جاهلی از دنیا رفته است. و بیشترین زمانی که به عقیده ات نیازمند هستی وقتی است که جان تو به اینجا برسد ـ و با دست خود به حلقشان اشاره فرمودند ـ و از دنیا بریده شوی و در آن هنگام بگویی: عقید ?خوبی داشتم. در آن زمان مؤمن می فهمد که اعتقاد به امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) چه منافع و برکاتی دارد. درس بسیار مهمّی که از داستان زندگی شیخ حسن کاظمینی می گیریم این است که انسان مؤمن باید به وظایف شرعی و الهی خود در هر حال و شرایطی به طور کامل عمل کند. ایشان در هنگام مرگ با خیال راحت اظهار فرمود که هیچ مظلمه ای از بندگان خدا بر گردنش نیست. بنابراین از جهت ادای حقّ الناس در طول عمرش کوتاهی نکرده، یا اگر چیزی بر عهده اش بوده، وظیف ?خود را قبل از اینکه وقت بگذرد ادا نموده است. در عباداتی مثل نماز و روزه هم هیچ تکلیفی بر عهد ?ایشان باقی نمانده بود. به جای آنکه در وصیّت خود، تقاضای نماز و روز ?استیجاری کند، خودش آنچه وظیفه اش بوده در زمان حیات انجام داده بود. در واقع به سفارش مولا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) عمل کرده بود که فرمود: یابنَ آدم، کُنْ وَصِیَّ نَفْسِکَ فی مالک واعْمَلْ فیه ما تُؤْثِرُ أنْ یُعْمَلَ فیه من بعدک. ۱ ای پسر آدم (انسان) تو خود وصیّ اموال خویش باش و هرچه را ترجیح می دهی که پس از تو در مورد آن انجام شود، خودت انجام بده. چرا انسان تا وقتی زنده است و می تواند برای پس از مرگ خود، توشه ای پیش فرستد، در انجام این کار کوتاهی کند و آنگاه در وصیّت به بازماندگان، از ایشان درخواستِ نیابت از او را بکند؟! چه کسی مثل خود انسان برای خودش دلسوزی می کند؟! شیخ حسن کاظمینی در انجام وظایف خود، به امید دلسوزی دیگران، تنبلی و کوتاهی نکرد و دل به هیچکس از آشنایان و بستگان خود نبست، چون با هم ?وجودش باور کرده بود که مرگ حق است و حسابرسی پروردگار در مورد اعمال انسان حقّ است و هرکس باید جوابگوی اعمال خود باشد و پیش از آنکه فرصت را از دست بدهد، فکری برای سعادت آینده اش بکند. درس مهم دیگری که از این بزرگوار می توان گرفت این است که جمع کردن مال دنیا بیش از حدّ نیاز و ضرورت، کار عاقلانه ای نیست و جز اینکه بار انسان را در پرواز به سوی ملکوت سنگین کند و او را از سرعت پیدا کردن در این مسیر مانع شود، هیچ اثری ندارد. در اینجا هم به فرمایش رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله وسلم) عمل کرد که فرمود: الدنیا دارُ مَنْ لا دارَ له و لها یَجْمَعُ مَن لا عَقْلَ له. ۱ دنیا خان ?کسی است که خانه ندارد و تنها آن که عقل ندارد برای آن جمع می کند. واقعاً چرا انسان بیش از حدّ نیازش جمع کند؟! و برای چه کسانی جمع کند؟! وقتی بتواند در زمان حیاتش با استفاد ?صحیح از اموال دنیا، زاد و توشه ای برای سفر آخرتش فراهم کند، چه دلیلی دارد که بیش از حدّ ضرورت جمع کند و برای بعد از خودش باقی بگذارد؟ آیا ورثه بیش از خود او به فکرش خواهند بود و خیراتی بیش از آنچه خودش می توانست، برای او خواهند فرستاد؟! مرحوم شیخ حسن کاظمینی مخارج مجلس ترحیم مختصر خویش را هم تدارک کرده بود تا در این امر محتاج به فرزندانش هم نشود ولی بیش از آن چیزی روی هم نگذاشته بود. این نحو ?زندگی حکایت از عقل سرشار او می کند و به هم ?منتظران حضرت بقیهٔ الله (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) پیام می دهد که در هم ?طول زندگی دل در گرو چیزی جز محبوب خود نداشته باشند و تعلّق خاطری که آنها را از انقطاع به سوی او باز می دارد پیدا نکنند تا در هر آن برای پَر کشیدن به لقای دوست و جان نثاری به پیشگاهش آماده باشند و هیچ خواسته ای مهم تر از این مطلوب هیچوقت برایشان مطرح نباشد تا مبادا در هنگام وصال به انداز ?لحظاتی آنها را معطّل نگه دارد. به هر حال مرحوم شیخ حسن کاظمینی از نادر منتظرانی بود که خود را حقیقتاً برای یاری امام زمانش ساخته بود و از هرجهت آمادگی پیوستن به ایشان را داشت. هیچ مانعی از ناحی ?او برای اینکه جزء سربازان حضرت قرار بگیرد، وجود نداشت و به اصطلاح، در آماده باش کامل به سر می برد. این

درجه از انتظار است که مؤمن را زیرورو می کند و او را در هر آن، آماد ?استقبال از امامش می سازد. به چنین کسانی وعد? وصال در حیات دنیا و پس از ظهور داده شده است. این عاشق دلباخته قبل از فوتش مژد ?یاری امامش را ـ در وقت ظهور ـ دریافت کرد و با قلبی شادمان از وعد ?الهی چشم از دنیا فروبست. گوارایش باد این بشارت بزرگ! آری؛ هستند شیفتگانی که در همین دنیا نوید وصال را دریافت می کنند. پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) یک بار که سخن از حضرت حجّت بن الحسن المهدی ارواحنا فداه به میان آوردند، خطاب به سلمان محمدی فرمودند: یا سلمانُ، إنَّک مُدْرِکُه و مَن کان مثلَک و مَنْ تَولّاهُ بِحَقیقَةِ المَعْرفَةِ. ای سلمان، تو او را درک خواهی کرد و هرکس مانند تو باشد و هرکس آنچنان که حق معرفت (او) است ولایتش را بپذیرد. سپس پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) برای سلمان توضیح دادند که او پس از مرگ، در «رجعت» توفیق درک امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) را پیدا خواهد کرد. اینجا بود که سلمان گفت: ما یُبالی سَلمانُ متی لَقِیَ الموتَ أو المَوتُ لَقِیَه. ۱ سلمان باکی باکی ندارد از اینکه او به ملاقات مرگ برود یا مرگ به ملاقات او آید. یک منتظر راستین تا به وصال محبوبش نرسد، آرام ندارد و آنگاه که مرگ خود را نزدیک می بیند، از اینکه به آرزوی خویش ـ درک ظهور امام (علیه‌السلام) و یاری ایشان ـ هنوز نرسیده است، بسیار نگران و غمناک می گردد. در این حالت تنها چیزی که می تواند تسلّی بخش خاطر او باشد، همانا مژده وصال و نوید درک محبوبش است که در این صورت آرامش می یابد و دیگر از مرگ هیچ ترسی ندارد، بلکه به استقبال آن هم می رود.

ثواب یاری امام منتظَر

زندگی مؤمن از لحاظ معیارهای خداپسندانه باید به نحوی باشد که شبیه سلمان یا حداقل مرحوم شیخ حسن کاظمینی باشد تا امیدوار به این وعد ?بزرگ الهی باشد. در این صورت اگر این وعده را در زمان حیاتش دریافت نکند، باز هم نباید ناامید شود بلکه باید مطمئن باشد که اجر و پاداشش نزد پروردگار محفوظ است و به فضل الهی امید داشته باشد تا ثواب کسانی را ببرد که ظهور مولایشان را درک کرده، در رکاب ایشان به شهادت می رسند؛ اعمّ از اینکه در آن هنگام رجعت به دنیا داشته باشد یا خیر. امام جعفر صادق (علیه‌السلام) فرمودند: مَنْ سَرَّهُ أنْ یَکونَ مِنْ اَصْحابِ القائِم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) فَلْیَنْتَظِرْ وَلْیَعْمَلْ بِالوَرَعِ وَ مَحاسِنِ الاَخْلاقِ و هو مُنْتَظِرٌ. فإنْ ماتَ و قامَ القائِمُ (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) بَعْدَه، کانَ له مِنَ الأجرِ مِثْلُ اَجْرِ مَن اَدْرَکَه. فَجِدُّوا و انْتَظِروا. هَنیئاً لکم ایَّتُها العِصابَةُ المَرْحُومَةُ. ۱ هرکس از اینکه جزء یاران حضرت قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) باشد، شاد و خوشحال می شود، باید منتظر باشد و در حال انتظار اهل ورع و عمل به نیکی های اخلاقی باشد. پس اگر (در چنین حالی) از دنیا برود و حضرت قائم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) پس از او ظهور فرمایند، پاداشی همچون پاداش کسانی که ایشان را درک کرده اند، خواهد داشت. پس (حال که چنین است) بکوشید و در انتظار باشید. گوارایتان باد ای گروهِ مورد رحمت قرار گرفته! در این حدیث شریف، سه بار از انتظار سخن گفته شده است و کسانی که آرزوی یاری امام خود را دارند، باید به اهمیت این وظیف? الهی و آثار و لوازم آن به طور عمیق توجّه داشته باشند. همچنین بر «ورع» و «نیکی های اخلاقی» تأکید خاص صورت گرفته که باید الگوی منتظران واقعی قرار گیرد. البته این دو باید با روح انتظار همراه باشند. (لِیَعْمَلْ بِالوَرَعِ و مَحاسِنِ الاَخْلاقِ و هو منتظر.) در این شرایط ثواب درک امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) و یاری ایشان برای مؤمن حاصل است. در بیان دیگری از حضرت باقرالعلوم (علیه‌السلام) چنین آمده است: ما ضَرَّ مَنْ ماتَ مُنْتَظِراً لِاَمْرِنا ألّا یَمُوتَ فی وَسَطِ فُسْطاطِ المَهْدیِّ (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) و عَسْکَرِه. ۱ به کسی که در حال انتظار امر (ظهور) ما بمیرد، اینکه در وسط خیم ?حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) و لشکر ایشان نمیرد، ضرری وارد نمی سازد. بالاترین آرزوی یک منتظر فرج این است که بتواند در لشکر امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) برای پیشبرد هدف ایشان بجنگد و در این راه از بذل جانش هم دریغ نداشته باشد. کسی که این آرزو را دارد، اگر در طول حیاتش توفیق درک آن را پیدا نکند (در میان خیمه و لشکرگاه حضرت از دنیا نرود) در صورت حفظِ

حال انتظارِ واقعی، از لحاظ ثوابی که به دست می آورد، ضرری نکرده و چیزی از دست نداده است. بنابراین «انتظار» کیمیایی است که مس وجود مؤمن را به طلای ناب تبدیل می کند و از او انسانی می سازد که در صدر یاران ائمّه (علیهم السلام) قرار می گیرد. چه زیباست تعبیر امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در حق منتظر راستین امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) آنجا که فرمود: المُنْتَظِرُ لِأَمْرِنا کالمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فی سَبیلِ اللهِ. ۱ منتظر امر (ظهور) ما همچون کسی است که در راه خدا در خون خود دست و پا می زند. چه پاداشی از این بالاتر و چه مقامی نزد خداوند ارجمندتر از اینکه مؤمنی در راه خدا جان دهد و در خونش دست و پا بزند؟! مؤمن می تواند به برکت انتظار فرج، به چنین رتبه ای برسد. پس اگر فرد منتظر زمان ظهور را هم درک نکند، از ثواب آن و پاداش یاری کردن و جانفشانی در راه امامش محروم نخواهد شد و این وعده آرامش بخش مؤمنان در زمان پنهانی امامشان است. البته ناگفته نماند که این بشارت هر چند می تواند تسلّی بخش منتظران ظهور مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) باشد، امّا هستند شیفتگان و دلباختگانی که به ثواب و پاداش وصال و نصرت محبوبشان اقناع نمی شوند، بلکه خود او را می خواهند. اینها اساساً در پی کسب ثواب و اجر نبوده اند، لذا هر چند که به آنچه خدایشان برایشان می پسندد، کاملاً راضی و خشنود هستند، ولی در عین حال آرزوی همیشگی آنها همان چیزی است که امثال سلمان و شیخ حسن کاظمینی نصیبشان شد. رزقنا الله بمنّه و کَرمه.

همراهی با امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) در طلب خون سیدالشهدا (علیه‌السلام)

یکی از آرزوهای منتظران امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) همراهی با ایشان در طلب خون سیدالشهدا (علیه‌السلام) است. در میان هم ?مصیبت هایی که حضرت مهدیِ فاطمه (علیهاالسلام) دیده و چشیده اند، شاید هیچیک به اندازه ?مصیبت شهادت سیّد مظلومان عالم، حضرت سیدالشهدا (علیه‌السلام) قلب مبارک ایشان را به درد نیاورده و اشک از چشمان پاک ایشان جاری نکرده باشد. ۱ آنقدر این مصیبت برای حضرتش دردناک بوده است که در زیارت ناحی ?مقدّسه خطاب به جدّ غریبش عرضه می دارد: فَلَئِنْ أخَّرَتْنِی الدُّهُورُ و عاقَنی عَنْ نَصْرِکَ المَقْدُورُ و لَمْ اَکُنْ لمن حارَبَک مُحارِباً و لِمَنْ نَصَبَ لک العَداوَةَ مُناصِباً، فَلَأَنْدُبَنَّکَ صَباحاً و مَساءً و لَأَبْکِیَنَّ لک بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً، حَسْرَةً علیک و تَأَسُّفاً علی ما دَهاکَ و تَلَهُّفاً حتی اَمُوتَ بِلَوْعَةِ المُصابِ و غُصَّةِ الاکْتِیاب. ۱ اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت و سرنوشت مرا از یاری تو بازداشت و نتوانستم با آنان که با تو جنگیدند بجنگم و با ستیزندگانت بستیزم، اینک صبح و شام بر تو شیون می کنم و به جای اشک بر تو خون می گریم، به خاطر افسوسِ بر تو و دریغ و سوز بر مصائبی که بر تو فرود آمد، تا از غم مصیبت و غصّ ?رنج آن بمیرم. انصافاً کسی نمی تواند عمق این مصیبت را در دل پُر درد مولایمان درک کند. خون سیدالشهدا (علیه‌السلام) آنقدر در پیشگاه خداوند شرافت دارد که آن را به خود ذات مقدّسش منسوب فرموده است: السلامُ علیکَ یا ثارَ اللهِ و ابْنَ ثارِه. ۱ سلام بر تو ای خون خدا و پسر خونِ او. امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) وارث جدّ غریب خود و صاحب خون ایشان هستند و در انتظار اذن الهی برای طلب این خون خدا می باشند و شعار یاران ایشان هم «یا لثارات الحسین (علیه‌السلام)» است. ۱ پس منتظران ایشان هم طلب کنندگان خون سیدالشهدا (علیه‌السلام) به شمار می آیند و این عمل (طلب خون امام حسین (علیه‌السلام)) خود جزء اشرف اعمال مؤمنان به حساب می آید. اگر کسی امام (علیه‌السلام) را پدر واقعی خود بداند (الامام... الوالد الشفیق) خودش را حقیقتاً صاحب خون ایشان می داند و طلب آن خون را هم حقّ مسلّم خود می شمارد. و از همین جهت است که در زیارت سیّدالشهدا (علیه‌السلام) خون حضرت را به خود منسوب می کند و از خداوند می خواهد که: أسْأَلُه... أنْ یَرْزُقَنی طَلَبَ ثاری مَعَ امامٍ مَهْدِیٍّ ظاهِرٍ ناطِقٍ منکم. ۱ از او (خدا) درخواست می کنم... که طلب خون خودم را همراه با امام هدایت یافته (حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)) که از میان شما (اهل بیت (علیهم السلام)) آشکار و گویاست، روزی من گرداند. «ظاهر» و «ناطق» بودن حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) مربوط به زمان ظهور ایشان است و هر مؤمنی که زیارت پرفیض عاشورا را می خواند، از خدای خود درخواست می کند تا خونخواهی امام حسین (علیه‌السلام) را به

همراه امام زمانش روزی بفرماید و خود را ولیّ دم (صاحب خون) مولای شهید و مظلومش می شمارد و از خون مولایش به «ثاری» (خونِ من) تعبیر می کند. از این خون پاک و مقدّس در زیارت عاشورا سه بار با سه تعبیر یاد شده است. در ابتدای آن «ثارالله» آمده است، یعنی خون خدا. سپس خطاب به سیدالشهدا (علیه‌السلام) «ثارک» تعبیر شده، یعنی خون خود امام (علیه‌السلام). و در مرتب؟ سوم «ثاری» گفته می شود، یعنی خون زیارت کننده. در هر کدام از این سه تعبیر، عنایت خاصّی وجود دارد که سومی در اینجا مورد بحث می باشد. از بالاترین آرزوهای یک منتظر واقعی، طلب این خون مقدّس به همراه ولیّ دم واقعی و اصلی آن یعنی وجود مبارک صاحب الزمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) است. در طول زیارت دو بار این درخواست به پیشگاه الهی عرضه شده است. اگر خداوند این دعا را در حق کسی مستجاب فرماید، سعادت بسیار بزرگی در زمان ظهور مولا صاحب الزمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) نصیبش می شود و فرج مهمّی در زندگی شامل حالش می گردد. کسی که ارزش این سعادت عظمی را خوب بفهمد، سعی می کند با مداومت بر زیارت عاشوارى امام حسین (علیه‌السلام)، تقاضای خود را به پیشگاه الهی در هر روز تکرار کند و در برآورده شدن آن، الحاح و اصرار ورزد تا از این فیض عظیم محروم نماند. در این صورت همین مداومت داشتن، خود فرج بسیار بزرگی برای مؤمن منتظر در زمان غیبت امام (علیه‌السلام) خواهد بود. چرا که این زیارت، افضل زیارتهای سیدالشهدا (علیه‌السلام) محسوب می شود و مقیّد به زمان و مکان خاصّی هم نیست. ۱ بسیاری از علما و فقهای بزرگ شیعه، در کنار مشغله های فراوان علمی و اوقات زیادی که صرف رسیدگی به امور مردم می کردند، به مداومت در خواندن این زیارت مقیّد بودند و انجام این عمل شریف را به دیگران نیز توصیه می کردند. «آیهٔ الله شیخ مرتضی انصاری (رهٔ) مداوم به زیارت عاشورا بود با صد لعن و صد سلام در حرم آقا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)... و اگر کسی مداومت ایشان را ملاحظه می کرد، گمان می کرد که در مسائل علمی کار نمی کند و فقط اهل زیارت است، و از طرفی وقتی کارهای علمی ایشان را مشاهده می کرد، باورش نمی آمد که اهل مداومت به زیارت عاشورا باشد.» ۱ فرزند مرحوم آیهٔ الله امینی می نویسد: «علّامه امینی با کثرت مشاغل و تألیف و مطالعه و تنظیم و رسیدگی به ساختمان کتابخان ؟امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در نجف اشرف، مواظبت کامل به خواندن زیارت عاشورا داشتند و سفارش به زیارت عاشورا می نمودند.» ایشان همچنین نوشته اند: «پس از گذشت چهار سال از فوت مرحوم آیهٔ الله العظمی علّامه امینی نجفی (پدر بزرگوارم) مؤلّف کتاب الغدیر... یعنی سال ۱۳۹۴ هـ ق شب جمعه ای قبل از اذن فجر وی را در خواب دیدم، او را شاداب و خرسند یافتم.» ایشان در همان خواب ضمن سخنانی به پسر خویش فرمودند: «پسرجان، در گذشته بارها تو را یادآور ساختم و اکنون به تو توصیه می کنم که زیارت عاشورا را هیچ وقت و به هیچ عنوان ترک و فراموش مکن. مرتّباً زیارت عاشورا را بخوان و بر خودت وظیفه بدان. این زیارت دارای آثار و برکات و فواید بسیاری است که موجب نجات و سعادتمندی در دنیا و آخرت تو می باشد.» ۱ نمونه ای از آثار شگفت زیارت عاشوار، قضیه ای است که مرحوم آیهٔ الله حاج شیخ مرتضی حائری از پدر بزرگوارشان مرحوم آیهٔ الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری ـ مؤسس حوز ؟علمیّ ؟قم ـ نقل کرده اند که فرمودند: «با مرحوم آقای میرزا علی آقای شیرازی۱ درس خصوصی نزد مرحوم آقای میرزا محمدتقی شیرازی می خواندیم و من به امر مرحوم میرزا۱ به آن درس می رفتم و با آقا میرزا علی آقا مباحثه می کردیم. محل درس در بالاخانه ای بود. مرحوم استاد آقای سید محمد فشارکی۱ که از پایین صدای دوست یعنی آقای میرزا محمدتقی را شنید، آمد بالا. و این جریان موقعی بود که صحبت بود که بیماری وبا در سامرا آمده است. ایشان در ضمن مذاکره و صحبت به مرحوم میرزا که رفیق و با هم بحث دونفری داشتند رو کرد و گفت: آقای میرزا، من را مجتهد می دانی؟ ایشان گفتند: آری شما را مجتهد می دانیم. دوباره گفتند: من را عادل می دانی؟ گفتند: بلی شما را عادل می دانیم. دفع ؟سوم گفتند: حکم مجتهد عادل را نافذ می دانی؟ مرحوم میرزا در جواب گفتند: اطلاق آن محل منع است. ایشان گفتند: من حکم کردم بر تمام رجال و نساء از شیع ؟سامراء که زیارت عاشورا بخوانند و ثواب آن را هدیه نمایند به روح جناب نرجس خاتون(س) والد ؟ماجد ؟حضرت حجّت (علیهاالسلام) و ایشان را شفیع نمایند نزد فرزندش حضرت حجّت که ایشان

شفاعت نمایند عندالله. و من ضامن می شوم که هرکس این عمل را انجام دهد، مبتلا به بیماری وبا نشود. این حکم منتشر شد و همه عمل کردند و هیچکس مبتلا به بیماری وبا از شیعه نشد و علی الظاهر کسی در آن اوان نمرد جز یک پاره دوز شیعی که معلوم نشد آن زیارت را خوانده یا نه و آیا به مرض وبا مرده یا نه. و به قدری مطلب روشن بود که سنّیان از خجلت، مردگان خود را شب دفن می کردند و می آمدند و خدمت حضرت هادی و حضرت عسکری (علیه‌السلام) می گفتند: إنّا نسلّم علیک مثل ما یسلّم علیک الشیعهٔ. انتهی.» ۱ بسیاری از بزرگان برای رفع گرفتاری های مادّی و معنوی بهترین راه را مداومت بر چهل روز خواندن زیارت عاشورا می دانند و آثار عجیبی برای این عبادت بزرگ برمی شمارند به عنوان نمونه: «حضرت آیهٔ الله العظمی نجفی می فرمودند: هر وقت روبرو با مشکل بزرگی می شوم و یا گرفتاری سختی به من رو می آورد مدّت چهل روز پیوسته متوسّل به زیارت عاشورا می شوم. هنوز مدّت به آخر نرسیده به طور آشکار اثرات جالب و دلنشین آن بر من معلوم می شود و آن مشکل با لطف خدا و عنایات حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه‌السلام) برطرف می گردد.» ۱ بعضی از منتظران شیفت ?امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) خواندن چهل زیارت عاشورا را وسیله ای برای درک لقای محبوب خویش قرار می دهند: «مرحوم آیهٔ الله سیدباقر مجتهد سیستانی پدر حضرت آیهٔ الله العظمی سیدعلی سیستانی، برای تشرّف به محضر مبارک امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) ختم زیارت عاشورا را در چهل جمعه و چهل مسجد آغاز می کند. در یکی از روزهای آخر که مشغول زیارت بوده، ناگهان نوری از خانه ای نزدیک آن مسجد نظر او را جلب می کند. نور از درون آن تلألو داشته. به دنبال آن حرکت می کند. خان ?کوچک و فقیرانه ای بوده. در را می کوبد و با اجازه وارد می شود. در یکی از اتاق ها حضرت را مشاهده می کند. خدمت می رسد و با اشک ریزان عرض سلام می کند. کنار اتاق جنازه ای را که پارچ ?سفیدی روی او کشیده بودند مشاهده می کند. حضرت بعد از جواب سلام می فرمایند: چرا این گونه دنبال من می گردی و چنین رنج هایی را بر خود وارد می سازی؟! مثل این باشید (و اشاره به جنازه می فرمایند) تا من دنبال شما بیایم. و فرمودند: این بانو در دوران بی حجابی (زمان رضاخان پهلوی) هفت سال از خانه بیرون نیامد مبادا مرد نامحرم او را ببیند.» ۱ وقتی عالم بزرگواری همچون مرحوم سیستانی با اخلاص کامل زحمت خواندن چهل زیارت عاشورا را در چهل جمعه و چهل مسجد مشتاقانه بر خود هموار می کند، با وجود اینکه به حاجت خویش نائل می شود، امّا درس بسیار بزرگی هم به ایشان و هم ?منتظران حضرتش می دهند که اگر کسی به وظایف خود در هر شرایطی به طور کامل و صحیح عمل کند، دیگر لازم نیست رنجی برای وصال محبوب بر خود هموار سازد، بلکه ایشان خود به سراغ او خواهند آمد و به درد فِراقش خاتمه می دهند. پس چه خوب است که این بزرگترین وسیل ?تقرّب به سوی پروردگار را در جهت تحقّق بزرگترین حاجت هم ?پیامبران و برگزیدگان الهی ـ یعنی ظهور موفور السرور حضرت بقیهٔ الله الاعظم ارواحنا فداه ـ به کار ببریم که هم? خیرات دیگر شعبه هایی از این خبر کثیر خواهند بود. منتظر راستین امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) از توسّل به این وسیل? بزرگ و مؤثر در پیشگاه خداوند، هرگز کوتاهی نمی کند. عالم آگاه و متّقی مرحوم آیهٔ الله آقا نجفی قوچانی که از شاگردان مبرّز مرحوم آخوند خراسانی بوده است، در خاطرات زمان طلبگی خود می نویسد: «از وقتی وارد نجف شدیم، چون دو چلّه زیارت عاشورا را در اصفهان جهت مطالبه مشروعه خوانده بودم و منتج به نتیجه و مقضّی المرام۱ شدم، به آن زیارت معتقد بودم. لذا از جمع ?اول ورود به نجف، مشغول شدم به زیارت عاشورا فقط برای تعجیل ظهور دولت محمّدیه و خروج حجّت عصر (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)... و در هر جمعه این زیارت را می خواندم، چه در نجف، چه در کربلا و چه در بین راه، که در سال چهل روز جمعه خوانده می شد. اُشهِد اللهَ علی سِرَّ قلبی أنّی اُحِبُّ حُجّهَٔ العَصْرِ حبّاً شدیداً... و اسأل الله أن یوفّقنی لِخِدمته و یُرینَی الغُرّهَٔ الحمیدهٔ.» ۱ بنابراین زیارت عاشورای امام حسین (علیه‌السلام) گوهر ارزشمندی است که انسان هرقدر به ارزش آن بیشتر واقف باشد، در جهت تقرّب به سوی خدا و اولیای او، استفاد ?بهتری از آن می برد. یکی از ویژگی های این زیارت شریف تعداد لعن ها و سلام های آن است که هر کدام باید صد بار ادا شوند. امّا مطابق حدیثی که از حضرت امام هادی (علیه‌السلام) نقل شده است،

در چگونگی بیان این لعن ها و سلام ها تسهیلی قائل شده اند که افراد می توانند با صرف وقت کم تری از فیض این زیارت بی نظیر بهره مند شوند. مرحوم علّامه شیخ عبدالحسین امینی در کتاب ارزشمند «ادب الزائر» با سند متّصل از حضرت امام هادی (علیه‌السلام) چنین نقل کرده است: من قَرَأَ لَعْنَ زیارَةِ عاشورا المشـهورةِ مَرَّةً واحِدَةً ثمّ قال: اللّهمَّ الْعَنْهُم جمیعاً، تِسْـعاً و تِسعینً مَرَّةً، کان کَمَنْ قرأهُ مِأَةً. و مَنْ قَرَأَ سَـلامَها مَرَّةً واحِدَةً، ثمّ قال: السـلامُ علی الحُسـینِ و علی علیٍّ بْنِ الحُسینِ و علی اَولادِ الحُسَیْنِ و علی اَصْحابِ الحُسَیْنِ، تِسْعاً و تِسعینَ مَرَّةً، کان کَمَنْ قَرَأَهُ مِأَةً تامَّةً. ۱ هرکس لعن زیارت عاشورای معروفه را یک بار کامل بخواند سپس نود و نه بار «اللّهمّ العنهم جمیعاً» بگوید، مانند کسی است که لعن کامل را صد بار خوانده است. و هرکس سلام آن را یک بار بخواند، سپس نود و نه بار «السلام علی الحسین... اصحاب الحسین» بگوید، مانند کسی است که صد بار آن را کامل خوانده است.

یادی از مصیبت حضرت علیّ اکبر (علیه‌السلام)

زیارت عاشورا با ادای سـلام هایی به خود سیدالشـهدا (علیه‌السـلام) و شـهدای گرانقدری که همراه ایشان به شهادت رسیدند، آغاز می شود و در اواخر آن بار دیگر به آن حضـرت و همراهان شـهید ایشان سلام داده می شود و سپس این سلام ها صد بار تکرار می گردد. و در میان هـم ?شـهدا بر دو شـهید عـالی مقـام بـه طـور خـاص، سـلام داده می شـود کـه یکی وجـود مقـدّس سیدالشـهدا (علیه‌السـلام) است و دیگری حضـرت علیّ بن الحسـین (علیه‌السلام) که علی الظاهر مراد جناب علی ّاکبر (علیه‌السلام) فرزند بزرگ تر امام حسـین (علیه‌السلام) است که همراه پدر خود در کربلا به شـهادت رسـیدند. و سـلام دادن به اولاد امام (علیه‌السـلام) بعد از سلام به حضرت علیّ بن الحسین (علیه‌السلام) از قبیل ذکر عامّ بعد از خاصّ است که دلالت بر شرافت جناب علیّ اکبر (علیه‌السلام) می کنـد. در میـان شـیعیان و ارادتمنـدان بـه اهـل بیت عصـمت و طهـارت، تـوجّهی که شـایست ?مقـام فرزنـد بزرگـتر امـام حسـین (علیه‌السـلام) باشد، غالباً وجود ندارد. از همین جهت پایان بخش مطالب کتاب را بیان بخشـی از مصائب ایشان قرار می دهیم؛ باشد که در دنیـا و آخرت از الطـاف خـاصّ ?آن بزرگوار بی بهره نمـانیم. در یکی از زیـارات مـأثوره که ابوحمز ?ثُمـالی از امام صادق (علیه‌السـلام) نقل کرده است، خطاب به حضـرت علیّ اکبر (علیه‌السـلام) چنین می خوانیم: بأبی أنت و اُمّی مِنْ مـذبوحٍ و مقتولٍ مِنْ غَیرِ جُرم! و بأبی أنت و اُمّی دَمُک المُرْتَقی به إلی حبیبِ اللهِ! و بأبی أنت و اُمّی مِن مُقَـدَّم بَیْنَ یَـدَیْ اَبیک یَحْتَسِبُکَ و یَبْکی علیک، مُحْرَقاً علیک قَلْبُه، یَرْفَعُ دَمَکَ بِکَفِّه الی اَعْنانِ السَّماءِ لا تَرْجِعُ منه قَطْرَةٌ، و لا تَسْـکُنُ علیکَ مِنْ اَبیکَ زَفْرَةٌ. ۱ پدر و مادرم به فدای تو سر بریـده و کشـته شـد ?بی گناه! و پـدر و مادرم به فـدای خونِ تو که به سوی حبیب خـدا بالا رفت! و پدر و مادرم به فدای تو که پیش روی پـدرت مقـدّم شـدی در حالی که او تو را در راه خدا می داد و با دل آتش گرفته بر تو می گریست، خون تو را با دسـت خود به اطراف آسـمان می پاشـید در حالی که قطره ای از آن برنمی گشت و ناله های پدرت بر تو فرو نمی نشـست. از این عبارات می توان فهمید که دل مقدّس سیدالشـهدا (علیه‌السـلام) بر حضـرت علیّ اکبر (علیه‌السلام) چنان آتشی گرفته که ناله های ایشان در داغ عزیزش فرونشسـتنی نیست. و سرّ این امر شاید در این واقعیت نهفته باشد که فرزند ارشد امام حسین (علیه‌السلام) به منزل ?روح و جان پـدر بود و جمله ای که ایشان بر سـر بـدنِ بی جان فرزند خویش به زبان آوردند، به خوبی این ارتباط را نشان می دهد. امام حسـین (علیه‌السلام) خطاب به علیّ اکبر (علیه‌السلام) پس از شهادتش فرمود: عَلی الدنیا بَعْدَکَ العَفاء! ۱ پس از تو خاک بر سر دنیا باد! چه بیان لطیفی دارد مرحوم شیخ جعفر شوشتری (؟؟) که فرمود: «امام حسین (علیه‌السلام) در مصیبت فرزندش سه بار مشرف به موت گردیـد: اول هنگامی که علیّ اکبر (علیه‌السـلام) پیش آمـد و اذن میدان خواست. پدر اجابت فرمود و لباس رزم بدو پوشاند و سلاحش داد و بر مرکب سوارش کرد. پس چون روی زیبـایش بر کران ?میـدان درخشـید و دست و پـایش بر عنـان و رکـاب قرار گرفت، زنان خارج شـده، گرداگرد او حلقه زدنـد. عمّه ها و خواهرانش عنان و رکاب را گرفته، او را از عزیمت باز داشـتند. در این هنگام حال امام (علیه‌السـلام) دگرگون شـد به گونه ای که مشـرف بر مرگ گردیـد. صـدا بلنـد نمود: او را واگذاریـد؛ که او غرق

رضـای خـداست و کشت ?راه خـدا. سـپس دسـتش را گرفت و از میانشـان خارج نمود. آنگاه بـدو نگریست، نگریسـتنی نومیـدانه. دومیـن بـاری که امـام حسـین (علیه‌السـلام) تـا مرز احتضـار رفت، هنگـامی بـود که علی (علیه‌السـلام) از میـدان بـازگشت به همراه جراحـات کثیری که او را آزرده بود و خون از گریبـان زره جاری بود و گرما و عطش بر او سـخت گرفته بود، پس ایستاد و گفت: پدر، تشـنگی از پایم درآورد! حسـین (علیه‌السلام) او را بر سینه فشرده و گریست و از شدّت حزنِ اینکه قادر بر سیراب کردنش نبود مشـرف بر مرگ گردید. و احتضار سوم هنگامی بود که علی (علیه‌السـلام) از مرکب فرو افتاد و ندا در داد که: پدر، بر تو باد از من سلام! سـکینه فرمود: چون پدرم صدای فرزندش را شـنید، بدو نگریسـتم، دیدم او را که مشـرف بر مرگ بوده و چشـمانش همچون مختضـر می چرخید و به اطراف خیمه می نگریست، گویا روحش از بدن مفارقت می کرد. ...» ۱ حضرت علیّ اکبر (علیه‌السلام) در میـان هم ?خانـدان رسالت از جهت شـباهت با رسول خـدا (صـلی‌الله علیه و آله وسـلم) ممتاز بود. این مطلب را پـدر بزرگوار ایشان وقتی به حضـرتش اجـاز ?جنگیـدن دادنـد، چنین بیـان فرمودنـد: اللّهمَّ اشْـهَدْ! فَقَـدْ بَرَزَ الیهم غلامٌ اَشْـبَهُ النـاسِ خَلْقاً و خُلْقاً و مَنْطِقاً برسولـک (صـلی‌الله علیه و آله وسـلم) و کُنّـا اذا اشْـتَقْنا الی نبیِّکَ نَظَرْنـا الیه. ۱ خداونـدا، شاهـد بـاش! هر آینه جـوانی به سوی آنها (دشمن) رفت که شبیه ترین مردم در صورت و سیرت و سخن گفتن به پیامبر تو است و ما هرگاه مشتاق دیدن پیامبرت می شدیم به او می نگریستیم. این مطلب فضـیلتی بس بزرگ برای آن حضـرت به شمار می آید. زیرا خداوند متعال پیامبرش را به خُلق عظیم در قرآن سـتوده اسـت: «إنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عظیم».۱ شـباهت کامـل به این مجسّم ?خُلق عظیم، نشـان از عظمت فوق العاد ?فرزنـد ارشـد سیدالشـهدا (علیه‌السـلام) می دهد. نحو ?شـهادت حضرت علیّ اکبر (علیه‌السلام) نیز در روز عاشورا از جهاتی ممتاز بود و آنچه در مورد ایشان اتفاق افتاد، سوز دل پـدر بزرگوارش را بسـیار عمیق تر و دردناک تر نمود. مرحوم محدّث قمی در مورد شـهادت ایشان چنین آورده انـد: «... مرّهٔ بن منقـذ چون علیّ اکبر (علیه‌السـلام) را دیـد که حمله می کنـد و رجز می خواند، گفت: گناهان عرب بر من باشـد اگر عبور این جوان از نزد من افتاد پدرش را به عزایش ننشانم! پس همین طور که جناب علیّ اکبر (علیه‌السـلام) حمله می کرد بـه مرّهٔ بن منقـذ برخـورد. مرّ ?لعین نیزه بر آن جنـاب زد و او را از پـا درآورد... پس سـواران دیگر نیز علی (علیه‌السـلام) را به شمشیرهای خویش مجروح کردند تا یکباره توانایی از او برفت. دست در گردن اسب درآورد و عنان رها کرد. اسب او را در لشکر اعـداء از این سوی بـدان سوی می برد و به هر بیرحمی که عبور می کرد زخمی بر علی (علیه‌السـلام) می زدنـد تا اینکه بـدنش را با تیغ پاره پاره کردند.» ۱ و پیش از آنکه روح پاکش از بدن مفارقت کند، پدر را صدا زد: «یا اَبتاه هذا جدّی رسولُ اللهِ (صلی‌الله علیه و آله وسـلم) قد سَقانی بِکَأْسِهِ الأوفی شربةً لا اَظْمَأُ بعدَها اَبداً. و هو یقول: العَجَلَ العَجَلَ! فإنّ لک کَأْساً مَذْخورةً حتی تشرَبَها الساعَةَ. یعنی: اینک جدّ من رسول خدا (صـلی‌الله علیه و آله وسـلم) حاضـر است و مرا از جام خویش شربتی سقایت فرمود که هرگز پس از آن تشـنه نخـواهم شـد. و می فرمایـد: ای حسـین تعجیـل کن در آمـدن؛ که جـام دیگر از برای تو ذخیره کرده ام تـا در این سـاعت بنوشـی. پس حضـرت سیدالشـهدا (علیه‌السـلام) بالای سـر آن کشت ?تیغ سـتم و جفـا آمـد. به روایت سـید بن طاووس صورت بر صورت او نهاد.

چهر عالمتاب بنهادش به چهرشد جهان تار از قِران ماه و مهر

سَر نهادش بر سر زانوی ناز گفت کای بالیده سروِ سرفراز

این بیابان جای خواب ناز نیستکایمن از صیّاد تیرانداز نیست

تو سفر کردی و آسودی ز غممن در این وادی گرفتار اَلَم»۱

و در نقـل مرحوم سـید بن طـاووس آمـده است: «زینب دختر علی (علیه‌السـلام) (از خیمه) بیرون آمـد در حـالی که فریـاد می زد: یا حبیبـاه! یـابْنَ اخـاه! (ای دلبنـدم، ای پسـر برادرم) و آمـد تـا خود را روی بـدن علیّ اکـبر (علیه‌السـلام) انـداخت. پس (امـام) حسـین (علیه‌السـلام) آمدنـد و خواهر را بلند کردند و به سوی زنان برگرداندند.» ۱ در اینجا بود که سیدالشـهدا (علیه‌السلام) با دست خود

خون پاک فرزنـدش را به سوی آسـمان پاشـید که قطره ای از آن به زمین نریخت. سـپس به جوانان خویش فرمود تا بدن مطهّر علیّ اکبر (علیهالسلام) را به خیمه آورند. ۱ بدین ترتیب بدن قطعه قطعه شد ?جگرگوش ?امام (علیهالسـلام) به خیمه آورده شد و سپس در روز سـیزدهم محرم وقتی بنی اسد برای دفن بدن های شهدا به کربلا آمدند، به امر حضرت زین العابدین (علیهالسلام) بدن پاک حضـرت علیّ اکبر (علیهالسـلام) پایین پای سیدالشهدا (علیهالسلام) به خاک سپرده شد. امام صادق (علیهالسلام) دربار ?جدّ خویش حضـرت سیدالشـهدا (علیهالسـلام) به حمّاد بصـری فرمود: فانّه غریبٌ بِأرضِ غُرْبَةٍ یبکیه مَن زارَه، و یَحْزَنُ له مَنْ لم یَزُرْه، و یَحْتَرِقُ له مَنْ لم یَشْهَدْه و یَرْحَمُه من نَظَرَ اِلی قبرِ ابْنِه عند رِجْلِهِ. ۱ پس همانا ایشان (امام حسـین (علیهالسلام)) غریبی در سرزمین غربت هستند که هرکس به زیارت ایشان بیایـد، بر حضـرتش می گرید و هرکس ایشان را زیارت نکند، بر آن حضـرت غمناک است و هر که بر (مزار) ایشـان حاضـر نشود، برای حضـرتش آتش می گیرد و دل هرکس که قبر پسـر ایشـان را نزد پای حضـرت بنگرد، بر ایشان به رحم می آیـد. پـایین پـای سیدالشـهدا (علیهالسـلام) یعنی کنار قبر حضـرت علیّ اکبر (علیهالسـلام) مکان مقدّسـی است که بزرگان اهتمـام خاصّ‌ی نسبت به آن داشته انـد و برکـات زیادی به جهت علاق ?سیدالشـهدا (علیهالسـلام) به فرزنـد ارشـد خویش از آنجا مشاهده شده است. یک نمونه از این توجّهات به مرحوم مغفور حضـرت آیهٔ الله العظمی مرعشـی نجفی مربوط می شود که آن را از خاطرات معظّمٌ له به طور کامل نقل می کنیم. ایشان چنین فرموده انـد: «در سال ۱۳۳۹ قمری (یک سال پس از درگذشت پدرشان) در مـدرس ?قوام نجف اشـرف، طلبه بودم. در آن هنگام کتاب حاشـی ?ملا عبدالله یزدی را در منطق تدریس می کردم. زندگی ام به سختی و مشقت اداره می شد و هیچ راه فراری از دست فقر و تنگدستی نداشتم. هجوم ناراحتیها و رنجها بر قلبم سنگینی می کرد. این مشـکلات و ناراحتیها عبارت بودنـد از: اخلاق ناپسـند برخی از معمّمین که به بیوت مراجع رفت و آمـد داشـتند. از رفت و آمد آنهـا به منزل مراجع، برای من سوءظنّی به هم ?مردم پیش آمـده بود؛ چنانکه با کسـی ارتباط برقرار نمی کردم و حتی نماز جماعت را در پشت سـر افراد عـادل نیز ترک کرده بـودم. دیگر آنکه یکی از منسـوبین من به شـدّت از تـدریس من جلوگیری می کرد و به اسـتادم نیز گفته بود مرا به درس خود راه ندهـد. دیگر آنکه مبتلاـ به بیمـاری حصـبه شـده بودم و بعـد از شـفا از آن بیمـاری حالت کندذهنی و نسـیان برایم پیش آمده بود. دیگر آنکه بینایی چشـمهایم بسـیار کم شده بود. دیگر آنکه از تند نوشتن عاجز شده بودم. دیگر آنکه گرفتار فقر شدیـدی شده بودم. دیگر آنکه در قلبم احساس نوعی بیماری روحی دائمی می کردم. دیگر آنکه تزلزلی در عقیـده ام نسـبت به بعضـی از امور معنوی تدریجاً روی می داد. دیگر آنکه از خداوند می خواسـتم که دوستیِ دنیا را از قلب و جان من دور سازد. دیگر آنکه امیـد داشـتم خداونـد سـفر حـج بیت الله الحرام را نصـیبم کند، به شـرط آنکه در مکه یا مدینه بمیرم و در یکی از آن دو شـهر دفن شوم. دیگر آنکه خداوند توفیق علم و عمل صالح را با هم ?گستر ?آن به من عنایت کند. این مشکلات و آرزوها لحظه ای مرا آرام نمی گذاشت. از این رو به فکر توسّل به سالار شـهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (علیهالسلام) افتادم و به کربلاـ رفتم، در حـالی که فقـط یک روپیه بیشتر نداشـتم و با آن قرص نان و کوزه ای آب خریـده بودم. وقتی وارد کربلا شـدم، به جـانب نهر حسـینی رفتم و غسـل کردم و به حرم شـریف رفتم و پس از زیـارت و دعا، نزدیک غروب بود که به غرف ?خادم حرم، سید عبدالحسـین، صاحب کتاب «بغیهٔ النبلاء فی تاریخ کربلاء»، رفتم. او از دوسـتان پدرم بود و از او اجازه خواستم که یک شب در حجر ?وی بمانم، در حالی که ممنوع بود کسـی شـبها در حرم مطهر باقی بماند، امّا ایشان موافقت کرد و من آن شب در حرم ماندم و پس از تجدید وضو به حرم مشـرّف شدم. فکر کردم که در کدام مکان از حرم شـریف بنشـینم. معمول این بود که مردم در طرف بالای سـر می نشسـتند، ولی من فکر کردم که امام در حیات ظاهری خود متوجه فرزند خود علیّ اکبر (علیهالسـلام) بوده است، قطعاً پس از شـهادت نیز به سوی فرزنـد خود نظر دارد. از این رو در قسـمت پـایین پـای آن حضـرت در کنـار قبر علیّ اکبر (علیهالسـلام) نشسـتم. اندکی از جلوسم نگذشته بود که صدای حزین قرائت قرآن را از پشت روض ?مقدسه شنیدم. به آن طرف متوجه شدم، در آن هنگام پـدرم را دیـدم که نشسـته بود و تعـداد سـیزده رحل قرآن در کنار وی بود. در جلوی او نیز رحلی بود و قرآنی بر آن قرار

داشت و قرائت می کرد. به نزد وی رفتم و دست ایشـان را بوسـیدم و از حال وی پرسـیدم. با تبسّم پاسـخ داد که در بهترین حالت و برخوردار از نعمتهـای الهی است. پرسـیدم: در اینجـا چه می کنیـد؟ جواب داد: مـا چهـارده نفریم که در اینجا مشـغول تلاوت قرآن مجید هستیم. پرسـیدم: آنها کجا هسـتند؟ فرمود: به خارج حرم رفتند. سپس با اشاره به رحلها، آن سیزده نفر دیگر را معرفی کرد که عبـارت بودنـد از: علّامه میرزا محمـدتقی شـیرازی، علّامه زین العابـدین مرنـدی، علّامه زین العابـدین مازنـدرانی، و اسامی بقیه را نیز گفت که به خاطرم نمانـده است. سـپس پدرم از من پرسـید که: تو برای چه کاری به اینجا آمده ای در حالی که ایام درسـی است؟ علّت آمـدنم را برایش شـرح دادم. پس به من امر کرد که بروم و حاجتم را با امام خویش در میان بگـذارم. پرسـیدم: امام کجاست؟ گفت: در بالاـی ضـریح است. تعجیـل کن. زیرا قصـد عیـادت زائری را دارد که در بین راه بیمـار شـده است. بلنـد شـدم و به طرف ضریـح رفتم و آن حضـرت را دیدم، امّا برایم ممکن نبود که درست به صورت ایشان نگاه کنم. زیرا چهر ?مبارک آن حضـرت در هاله ای از نور پنهان بود. به حضـرت سـلام کردم و جوابم را داد، و فرمود: به بالای ضریح بیا. عرض کردم: من شایستگی ندارم که به نزد آن حضـرت بروم. بار دیگر امر به بالای ضـریح کرد، امّا بار دیگر شرم و حیا مانع شد که به نزد آن حضرت بروم. پس به من اجـازه داد که در مکانی که ایسـتاده بودم بمانم. پس به آن حضـرت بار دیگر نگاه کردم. در این هنگام امام تبسّـمی ملیـح بر لبانش نقش بست. از من پرسید: چه می خواهی؟ من این شعر فارسی را قرائت کردم:

آنجا که عیان استچه حاجت به بیان است

آن حضـرت قطعه ای نبات به من عنایت کرد و فرمود: تو مهمان مایی. سـپس فرمود: چه چیزی از بنـدگان خـدا دیده ای که به آنها سوءظن پیدا کرده ای؟ با این سؤال در من یک دگرگونی پیدا شد و احساس کردم که دیگر به کسی سوءظنّی ندارم و با هم ?مردم ارتباط و نزدیکی بسیاری دارم. صبح موقع نماز به مرد ظاهر الصلاحی که نماز می خواند اقتدا کردم و هیچ ناراحتی و بدگمانی در من نبود. سـپس حضرت فرمود: به درس خود بپرداز. زیرا آن کس که مانع تو می شد، دیگر نمی تواند کاری کند. و چون به نجف اشـرف بازگشتم، همان شخصی که از نزدیکانم بود و مانع درس من می شد، خودش به دیدنم آمد و گفت: من فکر کرده ام که تو جز تدریس راهی دیگر نداری. آن حضرت مرا شفا داد و بیناییم قویتر شد. سپس قلمی را به من بخشید و فرمود: این قلم را بگیر و با سرعت بنویس. پس از آن ناراحتی قلبی ام برطرف شـد. و برایم دعا کرد که در عقیده ام ثابت قدم بمانم. دیگر حاجاتم نیز برآورده شد؛ غیر از مسأل ?حج که اصـلاً متعرض آن نشد. شاید به دلیل شرطی که در سفر حج گذارده بودم، آن حضرت متعرض آن نشد. با آن حضـرت وداع کردم و به نزد پـدرم بازگشـتم و از پدرم پرسـیدم: آیا حاجتی و امری دارید یا خیر؟ پدرم گفت: برای تحصـیل علوم اجداد خود بیشتر کوشـش کن. و نسبت به برادر و خواهرانت مهربان باش. و دین اندکی به عبدالرضا بقّال بهبهانی دارم که آن را پرداخت کن. من به نجـف بازگشـتم و دیگر هم ?آن ناراحتیهـا و سوءظنهـا از بین رفته بود.» ۱ سیدالشـهدا (علیه‌السلام) را به حق حضـرت علیّ اکبر (علیه‌السلام) قسم می دهیم که عنایتی به دوستان فرزندشان حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) فرماید تا توفیق سلوک طریق منتظران را پیدا کنند. و خدای را به حق سیّدالشهدا (علیه‌السلام) و فرزندش می خوانیم تا هرچه زودتر چشمان ناقابل ما را به جمال مولایمان روشن بفرمایـد. اللهمَّ ارْزُقْنی شَـفاعَةَ الحُسَـیْنِ یومَ الورود و ثَبِّتْ لی قَدَمَ صِـدْقٍ عندکَ مَعَ الحسـینِ و اصحابِ الحسین الّذین بَذَلُوا مُهَجَهُم دون الحسین (علیه‌السلام). آمین ربّ العالمین

پی‌نوشت

۱. عهد (بحارالانوار ح ۱۰۲ ص ۱۱۱).

۲. مکیال المکارم ج ۲ ص ۱۴۳ ح ۱۲۱۸ به نقل از کتاب الغیبه شیخ طوسی.

۳. مکیال المکارم ج ۲ ص ۱۴۴ ذیل حدیث ۱۲۲۱.

۴. العبقری الحسان ج ۱ قسمت المسک الاذفر ص ۱۲۴ تا ۱۲۶، با اندکی تغییر و تلخیص در عبارات.

۵. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، ح ۶.

۶. نهج البلاغه فقیهی ص ۱۲۹۰ کلم ?قصار ۲۵۴.

۷. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذمّ الدنیا و الزهد فیها، ح ۸.

۸. تفسیر برهان ج ۳ ص ۲۱۹.

۹. غیبت نعمانی باب ۱۱ ح ۱۶.

۱۰. اصول کافی، کتاب الحجهْ، باب أنه من عرف امامه لم یضرّه...، ح ۶.

۱۱. خصال، حدیث اربعمأهْ ص ۶۲۵.

۱۲. البته فراموش نمی کنیم که امام صادق (ع) پس از یادآوری غم و غصّ ?کربلای سیدالشهدا (ع) اضافه فرمودند که: «مصیبت روز سقیفه و به آتش کشیدن خان ?امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و حضرت زهرا (س) و حضرت زینب و امّ کلثوم (س) و فضّه و به شهادت رساندن حضرت محسن (ع) در شکم مادرش حضرت صدّیقه (س) با لگد، بزرگتر و سنگین تر و تلخ تر بود، چون ریش ?هم ?مصیبت ها و عذابها همان روز بود.» (فاطمهْ الزهرا (س) بهجهْ قلب المصطفی (ص) ص ۵۳۲ به نقل از نوائب الدهور علّامه میرجهانی ج ۳ ص ۱۹۴).

۱۳. بحارالانوار ج ۱۰۱ ص ۳۲۰.

۱۴. زیارت عاشورا (بحارالانوار، ج ۱۰۱ ص ۲۹۴).

۱۵. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۳۰۸ ح ۸۲.

۱۶. زیارت عاشورا (بحارالانوار ج ۱۰۱ ص ۲۹۵).

۱۷. توضیح این مطلب همراه با ادلّ ?آن در کتاب «آفتاب در غربت» ص ۴۵۷ به بعد آمده است.

۱۸. زیارت عاشورا و آثار شگفت ص ۷۲ و ۷۳.

۱۹. همان، ص ۳۹ و ۴۰.

۲۰. فرزند مرحوم میرزای بزرگ.

۲۱. آیهْ الله العظمی سید محمدحسن شیرازی معروف به میرزای بزرگ.

۲۲. استاد مرحوم شیخ عبدالکریم حائری.

۲۳. سرّ دلبران ص ۸۸ تا ۹۰.

۲۴. زیارت عاشورا و آثار شگفت ص ۷۹.

۲۵. زیارت عاشورا و آثار شگفت ص ۷۴ و ۷۵.

۲۶. یعنی حاجت روا.

۲۷. سیاحت شرق ص ۳۷۹ و ۳۸۰.

۲۸. ادب الزائر، ص ۶۰ به نقل از «الصدف المشحون» علّامه مولا شریف شیروانی ج ۲ ص ۱۹۹.

۲۹. کامل الزیارات باب ۷۹ ح ۲۳.

۳۰. اللهوف علی قتلی الطفوف ص ۱۱۴.

۳۱. علی اکبر (ع) ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۳۲. اللهوف علی قتلی الطفوف ص ۱۱۳.

۳۳. قلم/ ۴.

۳۴. منتهی الآمال ج ۱ص ۴۵۲ و ۴۵۳.

۳۵. همان.

۳۶. ترجم ?عبارت الهوف ص ۱۱۴.

۳۷. مقتل الحسین (ع) ص ۲۶۰.

۳۸. کامل الزیارات، باب ۱۰۸، ح ۱.

۳۹. شهاب شریعت ص ۲۸۸ تا ۲۹۱.

فهرست منابع

۱.قرآن کریم ۲. آیا ظهور نزدیک است؟ ۳. احتجاج طبرسی ۴. ادب الزائر ۵. اصول کافی ۶. اقبال الاعمال ۷. الارشاد ۸. الزام الناصب ۹. العبقریّ الحسان ۱۰. الغیبه طوسی ۱۱. الغیبه نعمانی ۱۲. اللهوف ۱۳. المعجم الوسیط ۱۴. امالی طوسی ۱۵. بحارالانوار ۱۶. بصائر الدرجات ۱۷. تفسیر امام حسن عسکری (علیه‌السلام) ۱۸. تفسیر برهان ۱۹. تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲۰. جمال الاسبوع ۲۱. خصال ۲۲. دلائل الامامه ۲۳. راز نیایش منتظران ۲۴. زیارت عاشوار و آثار شگفت ۲۵. سرّ دلبران (خاطرات آیهٔ الله حاج شیخ مرتضی حائری) ۲۶. سیاحت شرق ۲۷. شهاب شریعت ۲۸. شیوه های یاری قائم آل محمد (صلی‌الله علیه و آله وسلم) ۲۹. صحیف? سجادیه ۳۰. صحیفهٔ المهدی (علیه‌السلام) ۳۱. علل الشرایع ۳۲. علیّ اکبر (علیه‌السلام) ۳۳. عیون اخبار الرضا (علیه‌السلام) ۳۴. غُرر و دُرَر ۳۵. فضائل الاشهر الثلاثهٔ ۳۶. کامل الزیارات ۳۷. کمال الدین ۳۸. گنجین ?دانشمندان ۳۹. مجمع البیان ۴۰. مرآهٔ العقول ۴۱. مصباح کفعمی ۴۲. معانی الاخبار ۴۳. مقتل الحسین (علیه‌السلام) ۴۴. مکیال المکارم ۴۵. منتخب الاثر ۴۶. منتهی الآمال ۴۷. مهج الدعوات ۴۸. نجم الثاقب ۴۹. نهج البلاغه ۵۰. وسایل الشیعه

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام –: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹